

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وزارت علوم تحقیقات و فناوری



دانشگاه سوربه

دانشکده فرهنگ و ارتباطات

پایان نامه تحصیلی درمقطع کارشناسی ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی

گرایش ادبیات پایداری

عنوان پایان نامه :

بازتاب جنگ در رمان های نوجوان امروز ( با تأکید بر سه  
رمان : هستی ، عاشقانه های یونس در شکم ماهی ، فقط  
بابا می تواند من را از خواب بیدار کند)

استاد راهنما :

دکتر کاظم دزفولیان

استاد مشاور :

دکتر فؤاد مولودی

دانشجو:

اعظم نوروزی

دی ماه ۱۴۰۱

در تاریخ : ۱۴۰۱/۱۰/۱۰

دانشجوی کارشناسی ارشد خانم اعظم نوروزی از پایان نامه خود دفاع نموده و با نمره ۱۹ به حروف نوزده و با درجه عالی مورد تصویب قرار گرفت .

تعهدنامه اصالت رساله یا پایان نامه

این جانب اعظم نوروزی دانش آموخته مقطع کارشناسی ارشد ناپیوسته در رشته ادبیات فارسی که در تاریخ ۱۴۰۱/۱۰/۱۰ از پایان نامه خود تحت عنوان " بازتاب جنگ در رمان های نوجوان امروز ( با تأکید بر سه رمان : هستی ، عاشقانه های یونس در شکم ماهی ، فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند )" با کسب نمره ۱۹ و درجه عالی دفاع نموده ام بدین وسیله متعهد می شوم :

(۱) این پایان نامه حاصل تحقیق و پژوهش انجام شده توسط این جانب بوده و در مواردی که از دستاوردهای علمی و پژوهشی دیگران ( اعم از پایان نامه ، کتاب ، مقاله و .... ) استفاده نموده ام ، مطابق ضوابط و رویه موجود ، نام منبع مورد استفاده و سایر مشخصات آن را در فهرست مربوطه ذکر و درج کرده ام .

(۲) این پایان نامه قبلاً برای دریافت هیچ مدرک تحصیلی ( هم سطح ، پایین تر یا بالاتر ) در سایر دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی ارائه نشده است .

(۳) چنانچه بعد از فراغت از تحصیل قصد استفاده و هر گونه بهره برداری اعم از چاپ کتاب ، ثبت اختراع و .... از این پایان نامه داشته باشم ، از حوزه معاونت پژوهشی واحد مجوزهای مربوطه را اخذ نمایم .

(۴) چنانچه در هر مقطع زمانی خلاف موارد فوق ثابت شود ، عواقب ناشی از آن را می پذیرم و واحد دانشگاهی مجاز است با این جانب مطابق ضوابط و مقررات رفتار نموده و در صورت ابطال مدرک تحصیلی ام هیچ گونه ادعایی نخواهم داشت .

نام و نام خانوادگی : اعظم نوروزی

تاریخ و امضاء :

تقدیم

این تحقیق را با افتخار تقدیم می‌کنم به روح پر فتوح امام خمینی (ره) ، که با تدبیر خردمندانه شان دانشگاه سوره بنیان نهاده شد ، تا سلحشوری و مقاومت دلیرمردان میدان رزم ، در قاب دورین فیلم ساز ، در جوهر قلم نویسنده و در بوم نقاشی تصویرگران و ... ، تا ابد مانا و جاوید بماند . و نیز تقدیم به شهدا و ایثارگران سرزمینم ، نوجوانان دیروز ( که جنگ را با تمام وجود حس کردند و غیرتمندانه پایداری کردند ) و نوجوانان امروز ( که در میدانی دیگر با سلاحی دیگر ) که در مقابل متجاوز ایستاده اند . هم چنین تقدیم می‌کنم به روح ارزشمند پدر عزیزم ( حاج صدقعلی نوروزی ) و روح خواهر نازنینم ( معلم بزرگوار اکرم نوروزی ) چرا که همواره در مسیر انقلاب اسلامی و شهدا گام نهاده اند . و در آخر می‌گوییم : مادر مهربان و بزرگوارم به پاس تمام بودن های بی دریغت ، این تحقیق را به چشمان خورشید و اربت تقدیم می‌کنم .

در آغاز خدای را سپاس می گویم که توفیقم داد در حوزه ادبیات دفاع مقدس کودکان و نوجوانان سهمی اندک داشته باشم و این تحقیق را به سرانجام برسانم . جا دارد از عزیزانی که در این امر مهم مرا یاری کردند سپاسگزاری کنم ؛ جناب آقای دکتر کاظم دزفولیان بزرگوار که دانش خود را دلسوزانه به من آموخت و به عنوان استاد راهنما کنارم بود . جناب آقای فؤاد مولودی ارجمند که با نگاهی اندیشمندانه به عنوان استاد مشاور مرا یاری کرد . و از نیما رسولی عزیز ( از نوابغ شهرستان شهریار ) سپاسگزارم که چکیده تحقیق را به زبان انگلیسی ترجمه کرد . در آخر از تمام کسانی ( اساتید ، کارمندان دانشگاه و دوستان ) که در هر مرحله از پایان نامه مرا مورد لطف خود قرار دادند ، سپاسگزارم .

**چکیده**

ادبیات پر اهمیت ترین تاریخ نگار وقایع جوامع در زمان های مختلف ، به ویژه در قرن های اخیر است . ادبیات داستانی یکی از انواع نوظهور ادبیات است ، که با نگاهی هنری و جذاب موضوعات مختلف اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی را ثبت کرده و به آیندگان منتقل می کند . یکی از موضوعاتی که همواره حائز اهمیت بوده و توجه اکثر داستان نویسان را به خود جلب کرده و دست مایه داستانی آن ها را فراهم آورده ، جنگ ، پسا جنگ و تبعات منفی و مثبت آن است . در این میان داستان هایی با موضوع جنگ و پسا جنگ ، که مخاطب آن کودک و نوجوان است ، حائز اهمیت بیشتری است ؛ چرا که مخاطب نوجوان به دلیل قرار گرفتن در مرحله دوم شکل گیری شخصیتش ، نیاز به منابع داستانی مناسب دارد ، تا به او در هویت بخشی و تقویت روحیه ی مقاومت یاری رسانده و از او شخصیتی صبور ، مقاوم و اخلاق مدار بسازد . در این پژوهش نخست به معرفی و بررسی ادبیات داستانی ، ادبیات مقاومت ، ادبیات دفاع مقدس و تاریخچه و عناصر داستان در ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان پرداخته ایم . در ادامه مقوله جنگ (جنگ ایران و عراق ، هشت سال دفاع مقدس) و پسا جنگ ( جانبازان ، آزادگان و... ) را در سه رمان ، از مجموعه رمان نوجوان امروز ، با نام های " هستی " ، " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " و " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " ، با محوریت هویت و روحیه مقاومت در نوجوان ، مورد بررسی قرار داده ایم . هدف از بررسی سه رمان نام برده ، بازتاب جنگ در روایت داستانی \_ به مدد عناصر داستان \_ و تأثیرش در هویت بخشی و تقویت روحیه مقاومت در مخاطب نوجوان است . با توجه به نگاه خلاق نویسنده های این سه رمان ، در بررسی هر کدام به مقوله های ویژه ی همان رمان پرداخته ایم . رمان " هستی " و " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " ، که اوایل جنگ در خرمشهر را روایت می کند ، بالطبع دارای ویژگی های زمانی خاص خود است و " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " مسئله اسارت را به روایت در آورده ، که به دلیل رخ دادن در موقعیت زمانی پسا جنگ ، آستن حوادثی از جنس دیگر است ، که به بررسی آن ها پرداخته ایم . و به این نتیجه رسیدیم ، که داستان هایی با موضوع جنگ می تواند مخاطب نوجوان را به خودباوری ، مقاومت ، صبر ( جهاد با نفس درون ) و هویت شناسی سوق دهد . روش کار در این پژوهش توصیفی - تحلیلی است .

کلید واژه ها : دفاع مقدس ، رمان نوجوان امروز ، " هستی " ، " عاشقانه یونس در شکم ماهی " و " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " .

صفحه	عنوان
۱	مقدمه.....
۴	فصل اول.....
۴	کلیات تحقیق.....
۵	۱-۱ بیان مسأله :.....
۶	۱-۲ اهمیت و ضرورت تحقیق.....
۸	۱-۳ اهداف تحقیق:.....
۹	۱-۴ سؤالات تحقیق:.....
۹	۱-۵ تئوری ها و فرضیه های تحقیق.....
۱۰	۱-۶ روش تحقیق :.....
۱۰	۱-۷ پیشینه تحقیق:.....
۱۲	فصل دوم :.....
۱۲	مبانی نظری پژوهش.....
۱۳	۲-۱ ادبیات.....
۱۴	۲-۲ ادبیات داستانی.....
۱۵	۲-۳ ادبیات پایداری ( مقاومت ).....
۱۶	۲-۴ ادبیات جنگ ( دفاع مقدس ).....
۱۷	۵-۲ تاریخچه ادبیات داستانی جنگ ( دفاع مقدس ) کودکان و نوجوانان.....
۲۲	۶-۲ ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان.....
۲۳	۲-۶-۱ الف . شکل کهن.....
۲۴	۲-۶-۲ ب. شکل نو.....
۲۴	۲-۶-۳ رمان.....
۲۶	۷-۲ عناصر داستانی در داستان های کودکان و نوجوانان.....
۲۶	۲-۷-۱ موضوع.....
۲۷	۲-۷-۲ درون مایه.....
۲۷	۲-۷-۳ فکر اولیه.....
۲۸	۲-۷-۴ طرح ( پیرنگ ).....
۳۰	۲-۷-۵ شخصیت و شخصیت پردازی.....



۳۲	..... ۲-۷-۶ زاویه دید ( زاویه روایت )
۳۵	..... ۲-۷-۷ گفت و گو
۳۶	..... ۲-۷-۸ لحن
۳۷	..... ۲-۷-۹ زبان
۳۸	..... ۲-۷-۱۰ توصیف
۳۸	..... ۲-۸-۱۱ صحنه
۳۹	..... ۲-۷-۱۲ فضا
۴۰	..... ۲-۷-۱۳ زمان
۴۰	..... ۲-۷-۱۴ مکان
۴۱	..... ۲-۷-۱۵ نماد
۴۲	..... ۲-۸ هویت
۴۳	..... ۲-۸-۱ هویت نوجوان
۴۴	..... فصل سوم :
۴۴	..... بررسی رمان جنگ ( "هستی" و "عاشقانه های یونس در شکم ماهی"
۴۵	..... هستی
۴۶	..... ۳-۱ شرح حال فرهاد حسن زاده
۴۹	..... ۳-۲ خلاصه رمان "هستی"
۵۴	..... ۳-۳ بررسی عناصر داستان و جلوه های جنگ در رمان " هستی"
۵۵	..... ۳-۳-۱ موضوع
۵۵	..... ۳-۳-۲ درون مایه
۵۶	..... ۳-۳-۳ طرح داستان
۵۹	..... ۳-۳-۴ زاویه دید
۵۹	..... ۳-۳-۵ شخصیت و شخصیت پردازی
۶۴	..... ۳-۳-۶ گفت و گو
۶۴	..... ۳-۳-۷ لحن
۶۵	..... ۳-۳-۸ زبان
۶۶	..... ۳-۳-۹ توصیف
۶۶	..... ۳-۳-۱۰ صحنه

۶۷	..... ۳-۳-۱۱ زمان
۶۷	..... ۳-۳-۱۲ مکان
۶۸	..... ۳-۳-۱۳ جنگ و نمادهایش
۷۰	..... ۳-۳-۱۴ جنگ ، هویت و بلوغ در نوجوانان
۷۳	..... ۳-۳-۱۵ جنگ و عشق نوجوانی
۷۴	..... ۳-۳-۱۶ نمود جنگ در متن داستانی
۷۸	..... ۳-۳-۱۷ جنگ و طنز
۷۹	..... ۳-۳-۱۸ جنگ ، مرگ و زندگی
۸۲	..... عاشقانه های یونس در شکم ماهی
۸۳	..... ۳-۴ شرح حال جمشید خانیان
۸۶	..... ۳-۵ خلاصه رمان " عاشقانه های یونس در شکم ماهی "
	..... ۳-۶ بررسی عناصر داستان و جلوه های جنگ در رمان " عاشقانه های یونس در شکم ماهی "
۹۰	..... ماهی "
۹۱	..... ۳-۶-۱ موضوع
۹۱	..... ۳-۶-۲ درون مایه
۹۲	..... ۳-۶-۳ طرح داستان
۹۳	..... ۳-۶-۴ زاویه دید
۹۴	..... ۳-۶-۵ شخصیت و شخصیت پردازی
۹۸	..... ۳-۶-۶ گفت و گو
۹۸	..... ۳-۶-۷ لحن
۹۸	..... ۳-۶-۸ زبان
۱۰۰	..... ۳-۶-۹ توصیف
۱۰۲	..... ۳-۶-۱۰ صحنه
۱۰۳	..... ۳-۶-۱۱ زمان
۱۰۳	..... ۳-۶-۱۲ مکان
۱۰۴	..... ۳-۶-۱۳ جنگ و نمادهایش
۱۰۷	..... ۳-۶-۱۴ جنگ و آموزش علوم به کودک و نوجوان
۱۰۸	..... ۳-۶-۱۵ جنگ ، هویت ( خودشناسی ) و عرفان

۱۱۰	..... ۳ - ۶ - ۱۶ جنگ و عشق نوجوانی
۱۱۱	..... ۳ - ۶ - ۱۷ نمود جنگ در متن داستانی
۱۱۴	..... <b>فصل چهارم :</b>
	بررسی رمان پسا جنگ " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند "
۱۱۵	..... فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند
۱۱۶	..... ۴ - ۱ شرح حال مژگان بابا مرندي
۱۱۹	..... ۴ - ۲ خلاصه رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند "
۱۲۱	..... ۴ - ۳ بررسی عناصر داستان و جلوه های جنگ در رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند
۱۲۲	..... ۴ - ۳ - ۱ موضوع
۱۲۳	..... ۴ - ۳ - ۲ درون مایه
۱۲۳	..... ۴ - ۳ - ۳ طرح داستان
۱۲۴	..... ۴ - ۳ - ۴ زاویه دید
۱۲۵	..... ۴ - ۳ - ۵ شخصیت و شخصت پردازی
۱۳۳	..... ۴ - ۳ - ۶ گفت و گو
۱۳۴	..... ۴ - ۳ - ۷ لحن
۱۳۵	..... ۴ - ۳ - ۸ زبان
۱۳۵	..... ۴ - ۳ - ۹ توصیف
۱۳۶	..... ۴ - ۳ - ۱۰ صحنه
۱۳۷	..... ۴ - ۳ - ۱۱ زمان
۱۳۷	..... ۴ - ۳ - ۱۲ مکان
۱۳۸	..... ۴ - ۳ - ۱۳ جنگ ، اسارت و نمادهایش
۱۴۰	..... ۴ - ۳ - ۱۴ جنگ ، هویت ( خودشناسی ) و عرفان
۱۴۱	..... ۴ - ۳ - ۱۵ جنگ و اقلیت های مذهبی
۱۴۴	..... ۴ - ۳ - ۱۶ نمود جنگ و پسا جنگ ( اسارت ) در متن داستانی
۱۴۸	..... ۴ - ۳ - ۱۷ جنگ و مخاطب نوجوان
۱۴۹	..... ۴ - ۳ - ۱۸ قهرمان پروری ، جنگ و شهدا
۱۵۲	..... <b>فصل پنجم :</b>
۱۵۳	..... نتیجه گیری



## مقدمه

حس قدرت طلبی، سلطه جویی و جنگ ستیزی از بدو پیدایش و خلقت انسان نخستین همراه بشر بوده است. بارها داستان پسران حضرت آدم (هابیل و قابیل) را شنیده ایم؛ که خود شاهدی بدیع و روشن بر این ادعاست:

"بخوان بر آن‌ها حقیقت و راستی حکایت دو پسر آدم (هابیل و قابیل) را که تقرب به قربانی جستند. از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل به برادرش هابیل، که قربانی اش قبول شد) گفت تو را خواهم کشت. (هابیل) گفت: (مرا گناهی نیست) که خدا قربانی پرهیزگاران را خواهد پذیرفت (۲۷) تو به کشتن من دست بر آوردی، من هرگز به کشتن تو دست دراز نخواهم کرد. که من از خدای جهانیان می‌ترسم. (۲۸)"

(مآئده، ۲۷ و ۲۸)

داستان هابیل و قابیل آغاز جنگ‌های بسیاری بود. در طول تاریخ بشریت، گروهی از انسان‌ها همواره در سودای مال اندوزی، کسب مقام و منصب و کشور گشایی، در سرزمین‌ها و عصرهای مختلف خون‌های زیادی ریخته و جنگ‌های عظیمی را به پا کرده‌اند. در این میان سرزمین ایران به دلیل موقعیت استراتژیکی (هم محل تبادل کالا و اجناس رفاهی ملت‌ها و هم مرکز تبادل تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف در اقصاء نقاط جهان بوده و هست) ویژه، در بسیاری از دوره‌های تاریخی، مرکز توجه حکومت‌ها بوده؛ به همین دلیل سالیان متمادی مورد هجوم کشورهای قدرت طلب واقع شده است.

عرصه ی زندگی دنیایی بشر پر از جنگ و نبرد بوده است . جنگ از زوایای مختلف! زندگی انسان از بدو تولد ، که با گریه و رنج آغاز می شود ، همواره با جنگ و کشمکش همراه بوده است و گویی بشر برای بقای خود تا انتهای زندگی زمینی اش محکوم به مبارزه است . گاه مبارزه با دشمن بیرونی و گاه مبارزه با دشمن درونی ( که همانا کشمکش با خواهش های نفسانی است ) که در تمام زمان ها و مکان ها یکی بوده است فقط به نام های مختلف خوانده شده است : باطل ، شر ، اهرمن ، شیطان و...

جنگی که مورد بحث و بررسی ما در این تحقیق است ، جنگ ایران و عراق است ، که هشت سال ( از سال ۵۹ تا ۶۸ ) به طول انجامید . در این جنگ نابرابر ، جنگ از میدان به کوچه ها و خانه های مردم خرمشهر رسید و گلوله ها بر سر زنان و کودکان و پیرزنان و پیرمردان ریخته شد و سرنوشت کودکان و نوجوانان این دیار جور دیگری رقم خورد . به طوری که تبعات آن هنوز بعد از گذشت ۳۰ سال ، پا برجاست .

ادبیات همیشه نقش اول در ثبت وقایع یک سرزمین را ایفاء می کند . وجود کتاب هایی از نوع ظفرنامه ، فتح نامه ، جنگ نامه و ... خود نشان از حمله های پی در پی است که از سوی بیگانه بر ایران زمین مستولی شده است . با حمله ی بعثی ها به خرمشهر بار دیگر ادبیات ، این پاسدار و نگه دار امین ، رسالتش را آغاز کرد . در این میان نویسندگان ادبیات داستانی نیز تمام اتفاقات گذشته را ، با حفظ امانت داری به نسل های بعدی رساندند . نویسندگان کودکان و نوجوانان نیز بر خود واجب دانستند ، تا آن چه را از جنگ ایران و عراق می دانند در ظرف ادبی داستان ریخته و به نسل نوجوان امروز انتقال دهد . از دهه ی شصت تا نود آثار زیادی به چاپ رسید . در اواخر دهه ۸۰ و دهه ۹۰ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، از نویسندگان آثار کودک و نوجوان شهرهای مختلف ایران ، جهت تولید مجموعه رمان نوجوان امروز ، دعوت به همکاری کرد . در میان رمان های به چاپ رسیده ، از دل

خاطرات ، خلاقیت و تخیل نویسندگانِ خطه ی آبادان و دیگر شهرها ، رمان هایی نیز با موضوع جنگ و پسا جنگ خلق شد .

با توجه به اهمیت موضوع جنگ و پسا جنگ و انتقال آن به نسل نوجوان امروز در قالب داستان ، تحقیق و بررسی در این زمینه ضروری است . از این رو در این پژوهش ، در ابتدا کلیات تحقیق ( مسئله ، فرضیه ، اهمیت و ضرورت تحقیق) بیان شده است . در ادامه به سیر تاریخی ادبیات داستانی ، ادبیات مقاومت ، ادبیات کودک و نوجوان گریزی زده و با نگاهی به تاریخچه ی ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان ، به بررسی عناصر داستانی و جنگ و پسا جنگ در سه رمان از مجموعه رمان نوجوان امروز ، به نام های " هستی " ، " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " و " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " پرداخته شده است .

## فصل اول :

کلیات تحقیق



## ۱-۱ طرح و بیان مسئله:

ادبیات همواره در طول تاریخ رسالت عظیمی در انتقال و حفظ وقایع تاریخی بر عهده داشته است. از بین حوادث و وقایع تاریخی، جنگ مهم ترین و تأثیرگذارترین اتفاقی است، که زندگی بشر را تحت الشعاع قرار می دهد. جنگ های زیادی طی قرن ها، کشورهای را به خاک و خون و مردمانش را به آوارگی کشانده است. به ویژه جنگ هایی که به درازا کشیده شده است. مثل: جنگ ایران و عراق، که هشت سال به طول انجامید (شهریور ۵۹ تا قطع نامه سال ۶۸) و از جمله جنگ هایی است که هنوز بعد از گذشت سه دهه از آن، حرف ها، درس ها و آموختنی های زیادی برای گفتن دارد و به قول امام خمینی: جبهه یک دانشگاه است، که باید از آن آموخت. اما سؤال این جاست که نوجوانان ایران امروز چقدر درباره ی جنگ ایران و عراق و آسیب های پساجنگ می دانند؟

در این پژوهش برآنیم تا بدانیم آیا رمان های نوجوان که امروزه با موضوع جنگ و پساجنگ نوشته می شود، توانسته با مخاطب نوجوان ارتباط برقرار کند؟ و پاسخگوی سؤالات نوجوان امروز است؟ نوجوانی که جنگ را از نزدیک لمس نکرده و بعد از گذشت چند دهه از جنگ، فقط مطالبی گنگ در فیلم ها و کتاب ها دیده، شنیده یا خوانده است؟ و آیا این رمان ها در ایجاد یا تقویت روحیه مقاومت (نه فقط مقاومت و ایستادگی در برابر دشمنان متجاوز بیرونی، بلکه مقاومت و پایداری در مواجهه با تمام مسائل زندگی شخصی، اجتماعی، سیاسی، دینی و تاریخی و به طور کلی خودسازی درون) و هویت ملی (هویت که هر کدام از انسان ها در دوره نوجوانی به شدت درگیر کشف آن است) در نوجوانان مؤثر بوده است؟

مسئله‌ی دیگری که در این پژوهش به بررسی آن می‌پردازیم عناصر داستان نویسی و کاربرد آن‌ها در رمان‌هایی است، که برای نوجوانان نوشته می‌شود؛ چرا که پردازش صحیح و ساختارمند هر یک از عناصر داستانی، به جذب و ترغیب نوجوانان برای خواندن رمان‌های جنگ و پسا جنگ می‌افزاید.

بر این اساس با نگاهی به سه رمان " هستی " ، " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " و " فقط بابا می‌تواند من را از خواب بیدار کند " ابتدا به عناصر داستانی پرداخته و سپس بازتاب جنگ و پسا جنگ را در آن‌ها بررسی می‌کنیم.

## ۱-۲ اهمیت و ضرورت موضوع:

در این پژوهش سعی بر آن شده است که موضوع جنگ و پسا جنگ در رمان نوجوان را مورد توجه و بررسی بیشتری قرار داده و روح مقاومت را در نوجوانان ایجاد و یا تقویت کنیم؛ اهمیت موضوع در آن است که با دور شدن از دهه شصت (جنگ ایران و عراق) نوجوانان نسل به نسل با مسائل جنگ و به دنبال پسا جنگ نا آشنا تر می‌شوند و گاهی بر رزمندگان (پدران و اقوام خود که در جنگ شرکت کرده، شهید، مفقود الاثر، جانباز و یا اسیر شده‌اند) خرده می‌گیرند، که چرا به جنگ رفته‌اند؟! در نتیجه شکاف نسل به وجود می‌آید. امروزه رمان‌های تخیلی و فانتزی و فضای غیرواقعی حاکم بر آن‌ها، خوراک فکری نوجوان شده است. ما غافلیم از این که اهمیت رمان‌هایی با موضوع جنگ و پسا جنگ \_ که سرنوشت نوجوانان زیادی را در خود نهفته دارند \_ کمتر از رمان‌های تخیلی و غیر جنگی نیست، چه بسا از اهمیت بالاتری نیز برخوردار است و به طور قطع، در شفاف سازی مقوله هشت سال دفاع مقدس، کمک شایانی به نوجوانان امروز می‌کند.

در این که جنگ ایران و عراق ، مثل بسیاری از جنگ های دیگر ، آسیب های زیادی از خود به جا گذاشته است ، شکی نیست . اما اگر فقط در پی بیان ، نقد و بررسی رویکردهای منفی نباشیم و قدری زاویه نگاه مان را تغییر دهیم و باور داشته باشیم در میان سختی هاست ، که هر کسی به رشد شخصیتی شایان توجهی دست می یابد ؛ آن وقت هر کدام در حیطه فعالیت خود ضروری می دانیم به نوجوان امروز در این امر یاری رسانیم . فیلم ساز با ساخت فیلم ، منتقد با انتقادات خردمندانه ، نویسنده با رمان هایش و ...

از طرفی مگر نه اینکه ما همواره با نوشتن داستان برای نوجوان ، در راستای کشف و رشدِ هویت و تقویت حس مقاومت ، در پی کمک به نوجوانان ایران ( نوجوان دو دهه اخیر ، که رویارویی و مقاومت در برابر کوچک ترین مسائل زندگی ، برایش یک معضل بزرگ جلوه می کند و این در حالی است که نوجوان حاضر در جنگ در دل وحشتناک ترین معضل جهان ( جنگ ) دست و پنجه نرم کرده و در اصطلاح عامه آبدیده شده است و ..) هستیم . ضرورت و اهمیت موضوع در این است که رمان نوجوان با موضوع جنگ و پسا جنگ ، در ایجاد و تقویت حس مقاومت و شناختِ هویت ملی نوجوان مؤثر است . البته عناصر داستانی و کارکرد آن ها در رمان نوجوان را نباید از نظر دور داشت . بررسی عناصر داستانی در سه رمان مورد پژوهش ضروری به نظر می رسد ؛ چرا که پردازش شخصیت ها ، زبان و لحن ، گفت و گوها ، صحنه پردازی و توصیف مکان ها و شخصیت ها و ... ، به کیفیت و نحوه ی انتقال پیام نویسنده \_ تقویت روحیه مقاومت و هویت بخشی به نوجوان در دل جنگ \_ غنای بیشتری بخشیده و اثر داستانی را برای مخاطب نوجوان جذاب تر می کند .

به نظر می‌رسد نوجوانان امروز، با خواندن رمان‌های جنگ و پسا جنگ (به ویژه سه رمان " هستی"، "عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی" و "فقط بابا می‌تواند من را از خواب بیدار کند") به پاسخ بخشی از سؤالات شان در مورد جنگ، پسا جنگ و پیامدهای مثبت و منفی اش خواهند رسید و هویت ملی و حس مقاومت در آن‌ها تقویت خواهد شد؛ تا ضمن شناخت آسیب‌های جنگ و پسا جنگ، به بخش انسان‌سازی و خروجی‌های مثبت آن نیز بیندیشند.

### ۳-۱ اهداف تحقیق:

هدف اصلی این تحقیق، بررسی و شناخت مؤلفه‌های ادبیات پایداری (جنگ) در سه رمان نوجوان ("هستی"، "عاشقانه‌های یونس در شکم ماهی" و "فقط بابا می‌تواند من را از خواب بیدار کند")، نشرکانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، در دهه ۹۰ است، که در گروه رمان‌های ادبیات مقاومت (جنگ ایران و عراق) قرار می‌گیرد.

اهداف فرعی تحقیق عبارتند از:

- ۱- بررسی عناصر داستان نویسی در این سه رمان
- ۲- بررسی سه رمان در ایجاد و تقویت روحیه مقاومت در نوجوان دهه ۹۰
- ۳- بررسی سه رمان در شکل‌گیری هویت ملی و خودشناسی نوجوان دهه ۹۰
- ۴- بررسی آسیب‌ها و جنبه‌های انسان‌ساز جنگ تحمیلی در این سه رمان

### ۴-۱ سؤالات تحقیق:

سؤال اصلی در این پژوهش این است: مؤلفه های جنگ ( ادبیات پایداری ) در رمان های نوجوان امروز

با موضوع جنگ و پسا جنگ چیست؟

و سؤالات فرعی پژوهش عبارتند از:

- آیا پردازش عناصر داستانی ( شخصیت پردازی ، گفت و گو ، توصیف ، صحنه و ... ) توانسته به جذابیت رمان نوجوان امروز با موضوع جنگ بیفزاید؟
- آیا در رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ و پسا جنگ ، به هویت ملی و خودشناسی نوجوانان توجه شده است؟
- آیا رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ و پسا جنگ ، روحیه مقاومت و پایداری ( صبر و مقاومت در برابر تمام مسائل زندگی شخصی ، اجتماعی و سیاسی ) را در نوجوانان امروز تقویت کرده است؟
- آیا در رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ به آسیب های جنگ و پسا جنگ پرداخته شده است؟
- شخصیت های قهرمان در رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ و پسا جنگ چقدر باور پذیر است؟

#### ۱- ۵ تئوری ها و فرضیه های تحقیق:

- کاربرد اصولی عناصر داستانی ( شخصیت پردازی ، گفت و گو ، توصیف ، صحنه و ... ) به جذابیت رمان نوجوان امروز ، با موضوع جنگ افزوده است .
- در رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ و پسا جنگ ، به هویت ملی و خودشناسی نوجوانان توجه شده است .
- رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ و پسا جنگ ، حس مقاومت در برابر مسائل زندگی را در نوجوان امروز تقویت می کند .

- در رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ ، آسیب های جنگ و پسا جنگ مطرح شده است .
- در رمان های نوجوان امروز با موضوع جنگ و پسا جنگ ، شخصیت های قهرمان باور پذیر هستند .

### ۱-۶ روش تحقیق:

این تحقیق از نوع توصیفی - تحلیلی است که با جمع آوری داده ها و نقد درون متنی سه رمان نوجوان (" هستی " ، "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" و "فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند" ) و روش اسنادی کتابخانه ای و سپس تحلیل و توصیف داده ها ، انجام می شود .

در این تحقیق ابتدا به خواندن منابع اختصاص داده می شود . گرد آوری داده ها به روش کتابخانه ای و فیش برداری از مطالب انجام می شود و تحلیل داده ها به روش کیفی است . پژوهش حاضر از آن جایی که به حوزه های جنگ و مقاومت تعلق دارد . بر مبنای تحقیق و تحلیل و به ویژه مطالعه مقالات ، مجلات و رمان های نوجوان با موضوع جنگ ( ایران و عراق ) و پسا جنگ است .

### ۱-۷ پیشینه تحقیق:

نوشتن از جنگ و مقاومت در برابر ظلم همواره مورد توجه اهل قلم بوده است و در قالب خاطره ، داستان کوتاه ، رمان ، زندگی نامه و... به موضوع جنگ و پسا جنگ پرداخته شده است . از طرفی نوشتن داستان های جنگی و انتقال مفاهیم مقاومت و پایداری برای مخاطب نوجوان ، در قالب رمان امری پر اهمیت تلقی می شود . در دهه اخیر نیز نویسندگان زیادی با موضوع ادبیات پایداری و مقاومت برای مخاطب نوجوان قلم فرسایی کرده اند . در جستجو و مطالعات پژوهشی ، برخی از آثار که به موضوع این پژوهش نزدیک است عبارت است از :

۱. مقایسه بازنمایی تجربه جنگ در ۱۰ رمان جنگ ایران و عراق

۲. بازتاب اسطوره در رمان های جنگ با تأکید بر ۱۰ رمان

## **فصل دوم :**

مبانی نظری پژوهش



## ۲-۱ ادبیات

ادبیات شامل آثار مکتوب و شفاهی (سینه به سینه) است. در واقع هر شاهکار ادبی که عنصر تخیل (صور خیال) را دارا بوده و ارتباطی منطقی با دنیای واقعیت داشته باشد، می‌توان ادبیات نامید. (میرصادقی، ۱۳۸۳، ۱۶)

لالایی‌ها و قصه‌هایی که هر یک از ما از دوران کودکی در ذهن خود به یادگار داریم، برگرفته از دل همین ادبیات شفاهی است. ادبیاتی که مادران ما در سینه نگاه داشته و به ما انتقال داده‌اند؛ تا ما نیز برای حفظ و بقای تخیل و خلاقیت پیشینیان، آن‌ها را به گوش فرزندان برسانیم.

دیوید ویچز درباره‌ی ادبیات می‌گوید: "ادبیات شامل هر نوع از انواع انشاء به نثر یا نظم است که هدفش تنها ابلاغ حقایق نیست، بلکه بیان داستان است یا لذت بخشیدن است به وسیله‌ی نوعی استفاده از تخیل آفریننده در کاربرد کلمات." (ویچز، ۱۳۶۶، ۲۹)

## ۲-۲ ادبیات داستانی

ادبیات داستانی به نوشته‌های روایی منثوری گفته می‌شود، که با کمک تخیل و خلاقیت، از ذهن نویسنده تراوش کرده و دارای ویژگی‌هایی چون: پی‌رنگ، شخصیت‌پردازی، زمان، مکان و زبان... است. داستان روایتی منثور است که وقایعی را درباره‌ی شخصیت‌ها صمیمانه خلق می‌کند. روایت

در داستان از عناصر بنیادی است ، به این مفهوم که راوی اتفاقات پی در پی و زنجیره وار عینی و ذهنی را که برای شخصیت واقع می شود ، بازگو می کند . ( مستور ، ۱۳۸۶ ، ۷ )

ادبیات داستانی شکل دیگری از زندگی را به بشر نشان می دهد و روایت کننده می کوشد هر آن چه از زندگی آموخته با افسانه ها و قصه ها \_ که از گذشتگان شنیده \_ در هم آمیزد و به صورت مکتوب حفظ شان کند تا از گزند فراموشی در امان بماند . داستان می تواند مطلوب ترین و تأثیر گذارترین شکل انتقال تجربه ی انسان های گذشته (در خصوص مهارت های زندگی ) به انسان های امروزی باشد .

نورتروپ فرای در مورد داستان چنین می گوید : " هر اثر هنری مثوری که بیش از آن که از لحاظ تاریخی حقیقت داشته باشد ، آفریده و ابداع نیروی تخیل نویسنده به حساب آید . " ( باقرزاده خالصی ، ۱۳۸۰ ، ۴۲ و ۴۳ )

به نظر می رسد هیچ گاه بشر از تخیل دور نبوده است . در تمام عصر ها و دوران ها انسان در کنار رفع نیاز های جسمی ، در پی فراهم آوردن نیازهای روحی و روانی نیز بوده است . یکی از لذت هایی که به آرامش روحی آدمی کمک می کند ، داستان های برگرفته از قصه های تخیلی است .

## ۲ - ۳ ادبیات پایداری ( مقاومت )

ادبیات پایداری (مقاومت) ، ادبیاتی است که همواره با وضع نا به سامان موجود در دنیا و جامعه به مقاومت و ستیز بر می خیزد و با سلاح قلم ، ظالمان (متجاوزان بیگانه) را در قالب های گوناگون ادبی (داستان ، شعر ، فیلم نامه ، خاطره نگاری و ...) نکوهش و نفی می کند . ادبیات پایداری ادامه ی ادبیات حماسی است . حماسه ای که بیانگر تلاش ، مقاومت و مجاهدت ملّتی در راه آرمان هایش بوده و برای شکست دشمن صورت گرفته ، تا توسط ادبیات پایداری برای آیندگان و نسل های بعدی آن ملّت روایت شود . ( بارونیان ، ۱۳۸۷ ، ۱۳۳ و ۱۳۴ )

ادبیات پایداری ، با پایان یافتن هر جنگی ، هم چنان روشن و پابر جاست ، تا صدای ظلم ستیزی ، حماسه آفرینی و مظلومیت ملّتی را به گوش جهان و نسل های پس از خود برساند . ادبیات پایداری در قالب شعر ، داستان ، نمایش نامه ، فیلم نامه ، تصنیف و ... بیان می شود و هدف اصلی اش ایجاد ، تقویت و حفظ روحیه ی مبارزه و مقاومت در مردم است . هر جا که سخن از ادبیات پایداری به میان می آید . نور (مصادیق آن حق ، عدل ، پیروزی و ...) و ظلمت ( و مصادیقش جهل ، کفر ، ظلم و ... ) در ذهن متبادر می شود . بزرگ ترین شاهکار ادبیات پایداری ملت ایران شاهنامه حکیم طوس ، ابوالقاسم فردوسی است . شاهنامه فردوسی ارزشمند ترین مقاومت ها را در دل خود حفظ کرده تا سینه به سینه به نسل های بعد انتقال دهد . مثل مقاومت و ایستادگی کاوه آهنگر در مبارزه با ظلم ضحاک ستمگر .

## ۲-۴ ادبیات داستانی جنگ (دفاع مقدّس)

ادبیات جنگ (دفاع مقدس) مجموعه ای از آثار نوشتاری واقع گرا، با موضوع جنگ (هشت سال دفاع مقدس) و پیامدهای پس از جنگ است، که مضامینی چون: شهادت، جانبازی، بازگشت اسراء به میهن و خاطرات شان، جاوید الاثرها (مفقود الاثر) و ... را به خود اختصاص می دهد. پر کاربردترین انواع ادبی در ادبیات دفاع مقدس: شعر، داستان کوتاه، داستان بلند و رمان، خاطره نگاری، قطعه ادبی، یادداشت ها، وصیت نامه ها، نامه های رزمندگان و آزادگان، نمایش نامه، فیلم نامه و ...

ادبیات داستانی از سوی صاحب نظران بر اساس زوایای مختلف تقسیم بندی شده است؛ گاه بر اساس سن مخاطب (به داستان کودک و نوجوان و داستان بزرگسال) یا بر اساس یکی از عناصر داستانی (زاویه دید، زبان داستانی، درون مایه و ...) و یا به داستان جنگی و غیرجنگی و ... آن چه اهمیت دارد این است که آیا تمام حوادث و اتفاقات داستان های جنگ یا دفاع مقدس در جبهه می گذرد؟! کدام یک از عناصر داستانی (موضوع، درون مایه، پی رنگ، گفت و گو، زمان، مکان، لحن و ...) می تواند یک اثر داستانی را به طور مطلق در گروه داستان های جنگی قرار دهد؟ گاهی داستان با موضوع جنگ شروع می شود اما هیچ ارتباطی میان درون مایه داستان با جنگ وجود ندارد. باید گفت داستان های کمی وجود دارد که تمام عناصر آن در اختیار موضوع جنگ باشد مثل "در جبهه غرب خبری نیست" اریش ماریارمارک یا "گرای ۲۷۰ درجه" احمد دهقان، که هم موضوع، هم شخصیت ها، هم حوادث و هم درون مایه، در خدمت درون مایه داستان یعنی جنگ است. در بعضی از داستان های جنگی نیز با وجودی که حوادث داستان در محدوده جبهه اتفاق نمی افتد، اما جنگ بر زندگی همه شخصیت ها سایه افکننده است. (حنیف، ۱۳۸۸، ۳۵-۳۱)

بسیاری از داستان های حوزه کودک و نوجوان در جبهه اتفاق نمی افتد، اما در زمره داستان های جنگی قرار می گیرند که تمام عناصر داستانی (موضوع، درون مایه، پی رنگ، گفت و گو، زمان،

مکان، لحن و ... ) در خدمت جنگ هستند، داستان های استثنایی که در آن شهرها و خیابان ها تبدیل به جبهه جنگ می شود. داستان هایی که محدوده جغرافیای آن ها خرمشهر، آبادان، سوسنگرد و ... است.

## ۲- ۵ تاریخچه ادبیات داستانی جنگ ( دفاع مقدس ) کودکان و نوجوانان

با توجه به روح لطیف و شکننده ی کودکان و نوجوانان و از طرفی خشن بودن مقوله وحشتناک و ویرانگر جنگ، شاید نوشتن داستان هایی با موضوع جنگ برای این گروه سنی از دیدگاه گروهی توصیه نشود. اما چگونه می شود برای کودک و نوجوان جنوب و غرب کشورمان \_ که جنگ به خانه شان آمده \_ از گل و بلبل گفت و از بازگو کردن رشادت های نوجوانان حاضر در زمان جنگ و پساجنگ ( به پاس قدردانی از ایشان به خاطر دفاع از ناموس، خاک و وطن )، برای نوجوان امروز نوشت؟! و تنها از فانتزی های تخیلی و داستان های مهیج غیرواقعی نوشت. چطور می شود از واقعیتی مثل جنگ، که کودک و نوجوان، خود شاهد آن بوده و روز و شب با آن دست و پنجه نرم کرده \_ پدر، برادر، عمو، دایی و حتی مادر و خواهر و عزیزانش را از دست داده است \_ نوشت؟! از ترس آن که تأثیر مخرب جنگ به روحیه حساس آن ها ضربه بزند! حال آن که پایداری و مقاومت در مقابل دشمن حسّ اقتدار، عزت نفس، هویت ملی، هویت دینی، نظام شخصیتی و اجتماعی ... نوجوان را زنده و پابرجا نگاه می دارد.

همین امر باعث شد نویسندگان کودک و نوجوان آستین همت بالا زده و سهم خود را به دفاع مقدس ادا کنند و دنیای داستانی کودک و نوجوان را، با واقعیت جنگ در هم آمیزند. تا به این ترتیب جان فشانی رزمندگان متعهد به نسل های بعد انتقال یابد، صدای مظلومیت ایرانیان و ناجوانمرانه بودن جنگ

عراق علیه ایران به گوش ملت کشورهای دیگر برسد و حسّ هم دلی و هم دردی خود را، با کودکان و نوجوانان آسیب دیده از جنگ و پسا جنگ، ابراز کند. ( فروغی جهرمی، ۱۳۸۹، ۳۷۵ و ۳۷۶ )

نویسندگان حوزه ی کودک و نوجوان، با نوشتن داستان هایی توأم با موضوع ها و درون مایه های ارزشمند به شناخت کودک و نوجوان از فضیلت ها و ارزش های اخلاقی چون ایثار، رشادت، فداکاری و ... کمک می کنند. از طرفی نشان دادن واقعیت جنگ، جایگاه کودکان و نوجوانان را در مراحل دشوار و سخت زندگی آشکار کرده و فهم و درک موقعیت شناسی را، که خود نوعی مهارت زندگی است، به کودک و نوجوان می آموزد و روحیه ماجراجویانه کودکان و نوجوانان \_ که ویژگی سنی آن ها می طلبد \_ در مسیر درست قرار می گیرد.

در راستای انعکاس واقعیت های جنگ و پسا جنگ، به کودک و نوجوان عصر حاضر، نویسندگان با موضوعات و مضامینی چون: شهید و شهادت، جانباز و جانبازی، آزاده و آزادگی، مهاجرت، شهرهای جنگ زده، رشادت ها و حضور کودکان و نوجوانان در جبهه ها، نبود پدر در خانواده، کمک به جبهه ( فعالیت های زنان و دختران در پشت جبهه )، دختران قهرمان جنگ، حضور قهرمانان اقلیت ها در جبهه و بازگشت اسراء و ... داستان هایی برای کودکان و نوجوانان نوشته و در ایجاد حس مقاومت و شناخت هویت ملی به آن ها کمک کردند.

مردم ایران هنوز طعم شیرین جشن انقلاب را کامل نچشیده بودند، که حمله بعثی های عراق به جنوب کشور شوک بزرگی بر دل انقلاب تازه پا گرفته، وارد کرده و همه اقشار را معطوف به خود کرد و البته باید گفت، با چنین اوضاعی آثار داستانی چاپ شده در سال های آغازین جنگ خالی از

ضعف نیست. با نگاهی به آثار چاپ شده در ۴ دهه ی اخیر تا حدودی به کیفیت و کمیت داستان های کودکان و نوجوانان در حوزه دفاع مقدس پی می بریم.

### سال شمار ادبیات دفاع مقدس کودکان و نوجوانان

محمد رضا رهگذر در مقاله کودکان، نوجوانان و ادبیات داستانی، در کتاب مقوله ها و مقاله های فروغی جهرمی، به طور مفصل به بررسی کتب و نویسندگان ادبیات داستانی دفاع مقدس کودکان و نوجوانان به صورت سال شمار پرداخته است، که مختصری از آن به شرح ذیل است:

**دهه شصت:** در اولین سال جنگ ایران و عراق، دنیای نشر و چاپ کودکان و نوجوانان سالی پر اضطراب را پشت سر گذاشته و آثار قابل قبولی منتشر نکرد. در دهه شصت که هشت سال دفاع مقدس را تجربه کردیم. داستان نویسان حوزه کودک و نوجوان در آثارشان دچار فراز و فرود هایی بودند، که گاه به خلق آثاری درخشان منجر می شد و گاه ضعف ساختار ادبی در آن ها دیده می شد. در آغاز دهه شصت، شاهد حضور نویسندگانی چون محمدرضا رهگذر، سیروس طاهباز، مصطفی رحمان دوست و ... و داستان هایی به نسبت ساختارمند (چون: اسماعیل اسماعیل و مهاجر کوچک)، در حوزه دفاع مقدس هستیم. البته آثاری با ساختار ادبی ضعیف نیز به چاپ رسیدند. (مانند: می روم به جبهه تا جنگ را تمام کنم، از زینب برایم بنویس، جای پای خون، دیدارهایی از جبهه، جنگ های منتشر شده توسط کانون های دانش آموزی و ...)

در اواسط دهه ی شصت تعادل نسبی در آثار نویسندگان این حوزه برقرار شد و آثار ارزشمندتری به چاپ رسید: "کبوتر" و "گل باغ آشنایی" از جعفر ابراهیمی، "صدای پنجره" از مصطفی رحمان

دوست ، " عروج " از ناصر ایرانی ، " کبوتر پر " از مهدی معینی ، " پوتین های گشاد " از مهدی حجوانی و ...

در اواخر دهه ی شصت با تمام شدن جنگ ، نویسندگان کودک و نوجوان حوزه ی دفاع مقدّس گویی تازه تمرکز و روحیه خود را در خلق آثار داستانی به دست آورده باشند \_ به ویژه آنان که خود در جبهه حضور داشتند چون قهرمانان ظفر یافته و برگشته از جنگ با غولی بزرگ \_ شروع به نوشتن کردند . شاید قبل از سال ۶۸ مشغله جنگ باعث شده بود آثار چاپ شده به لحاظ واقع گرایی و اسلوب داستانی جان دار و قوی نباشند ، اما پس از پذیرش قطعنامه و آتش بس نویسندگان تازه نفس ، که خود از نزدیک با لباس رزم ، جنگ را لمس کرده بودند ، پا به عرصه نوشتن گذاشته و آثاری ارزشمند خلق کردند . که از میان آن ها می توان اشاره کرد به : " گل خاکی " از شهید حبیب غنی پور ( رزمنده ی بسیجی دانشجو معلم ) ، " کاری باید کرد " از سید مهدی شجاعی ، " جای شما خالی " محمدرضا کاتبی ، " عقاب های تپه شصت " اثر محمدرضا بایرامی ( از برجسته ترین داستان های سال ۶۹ به شمار می رود ) ، " خداحافظ کرخه " به قلم داوود امیریان .

**دهه هفتاد :** در این دهه نیز شاهد قوت و ضعف در ساختار ادبی داستان ها هستیم و آثار در قالب های خاطره نویسی ، نامه نگاری کودکان و نوجوانان به هم سالان خود که در گیر جنگ بودند ( بوسنی هرزگوین ) ، زندگی نامه نویسی ، زندگی نامه های داستانی از فرماندهان و سرداران جنگ ، داستان های کوتاه و بلند ... به چاپ رسیدند . در سال هفتاد و سه جهت فراموش نکردن روزهای جنگ از سوی دغدغه مندان ادبیات داستانی این حوزه تدبیری اندیشیده شد تا چهار مرکز نشر دولتی و غیردولتی برای حمایت از حوزه ادبیات دفاع مقدّس بنیان گذاری شود . که عبارتند از : الف . دفتر هنر و ادبیات مقاومت حوزه ی هنری سازمان تبلیغات ( ۷ کتاب به چاپ رساند ) . ب . بنیاد حفظ آثار و ارزش های



دفاع مقدّس ( ۱ اثر ) . ج . حفظ و نشر آثار دفاع مقدّس وزارت جهادسازندگی ( ۱ اثر ) . د . انتشارات

نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ( ۱ اثر ) . ( فروغی جهرمی ، ۱۳۸۹ ، ۴۰۳ - ۳۷۸ )

در سال های دهه هفتاد ، نویسندگان جبهه رفته ( احمد دهقان ، داوود امیریان ، محمدرضا بایرامی ، محمدرضا کاتب ، یوسف قوجق ) که دغدغه انتقال مسائل جنگ و پسا جنگ به کودکان و نوجوانان را داشتند ، به نوشتن آثار داستانی حوزه دفاع مقدس پرداختند . بعضی آثار چاپ شده در دهه هفتاد : داستان بلند " گل های سرخ کاغذی " علی آقا غفار ، " راز جنگل سبز " ناصر ایرانی ، " سفر به جنوب " محمدرضا سرشار ، " خلبان کوچولو " داوود غفارزادگان ، " شب های بمباران " خاطرات نوجوانان از حمله های هوایی به همت داوود غفارزادگان و محمدرضا بایرامی ، " وقتی پرنده ها پرواز کردند " محمدرضا یوسفی ، " اسم من چفیه است " مرتضی سرهنگی ، " نامه به بچه های بوسنی " آفرینش های ادبی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، " قصه فرماندهان ۲ و ۳ و ۴ " احمد دهقان ، " دست های پشت گردن " محمدرضا کاتب ، " فرزندان ایرانیم " داوود امیریان و ...

یکی از ضعف های چاپ و نشر در اواخر دهه هفتاد تکرار و یا تجدید چاپ زندگی نامه سرداران شاخص ، شهیدان : باکری ، همّت ، بابایی ، چمران ، خرازی و... بود که چندین بار توسط نویسندگان مختلف به چاپ رسیده بود . این تکرارها در نوجوانان دل زدگی به بار می آورد . شاید بهتر این باشد برای جلوگیری از تکرار ، آثار قبل از مرحله چاپ توسط ارگان ویژه ای بازبینی و کنترل شود .

**دهه هشتاد و دهه نود :** در دهه هشتاد ادبیات داستانی کودک و نوجوان به سمت و سوی داستان های فانتزی و غیرواقعی سوق پیدا کرد و در حوزه ادبیات داستانی دفاع مقدس دچار فراز و فرودهایی شد .

البته مراکز فعال در حوزه ی ادبیات دفاع مقدس هم چنان به رسالت خود پای بند بودند و در خلق آثار داستانی بلند ، رمان ، خاطره نگاری و ... رشد داشتند .

در سال های اخیر خاطره نگاری ها چه در مورد شهدا ، جانبازان ، آزادگان و ایثارگران جنگ هشت ساله و چه در مورد شهدای هسته ای و مدافعان حرم به اوج خود رسیده و نویسندگان زیادی ، با همت و تلاش آقای مرتضی سرهنگی ( مؤسس حوزه چاپ و نشر ادبیات مقاومت و دفاع مقدس ) ، با موضوع جنگ قلم فرسایی کردند . از جمله خاطره نگاری های مؤفق حوزه نوجوان می توان به " همه سیزده سالگی ام " به قلم گلستان جعفری اشاره کرد که با همت حوزه چاپ و نشر ادبیات مقاومت و دفاع مقدس منتشر شد . طرح " رمان نوجوان امروز " از طرح های مؤفق ادبیات داستانی دفاع مقدس است ، که از سوی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اجرا شد و از میان پنجاه و هشت رمان چاپ شده حدود ۱۲ رمان مختص ادبیات دفاع مقدس ( مسئله جنگ و پساجنگ ) است . این رمان ها با نگاهی ویژه به جنگ و دفاع مقدس به شناخت نوجوانان از جنگ کمک شایانی کرده است . از رمان های برجسته ی این مجموعه ، که به کسب رتبه هایی در جشنواره های داخلی و خارجی مؤفق شده است . می توان اشاره کرد به : اتاق تاریک ، گردان قاطرچی ها ، عاشقانه های یونس در شکم ماهی ، هستی ، فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند و ...

## ۲- ۶ ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان

محمد گودرزی در " کتاب ادبیات کودکان و نوجوانان ایران " ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان را از نظر سیر تغییر و تحول به دو شکل دسته بندی کرد :

داستان های کهن ایران زمین همان طور که از نامش پیداست ، از سال های کهن ، سرچشمه گرفته از لالایی ها و قصه های شفاهی است ، که سینه به سینه از مادرانِ مادران ما به ما رسیده و بعدها توسط نویسندگان کودکان و نوجوانان به رشته تحریر در آمده اند . الف . قصه : از هزاران سال پیش وجود داشته و بستری غیرواقعی ، اسطوره ای و خارق العاده دارد . ب . حکایت : داستان های کوتاهی که از قدیم به صورت منثور یا منظوم جهت حکمت ، پند ، اندرز و آموزه های اخلاقی مورد توجه کودکان و نوجوانان بوده است . ج . افسانه های عامیانه : برخاسته از ادبیات شفاهی است که از اقوام مختلف سینه به سینه به انسان امروزی رسیده است . مضمون آن داستان هایی است تخیلی، آمیخته با افسانه و وقایع محیرالعقول. د . رمانس : به قصه های بومی ، ملی و تخیلی منظوم و شگفت انگیز که قهرمانان آن دست به ماجراهای شگفت غیرواقعی می زنند و تا پای جان برای رسیدن به معشوق به نبرد با دیوها می پردازد ؛ گفته می شد که بیشتر جنبه سرم گرم کننده داشت . (گودرزی دهریزی ، ۱۳۸۸ ، ۱۰۸ - ۱۱۳)

اهمیت رمانس از آن رو است که رمان \_ این شکل جدید ادبی که انقلابی گسترده در ادبیات داستانی پدید آورد \_ بر گرفته از رمانس است . شاید این طور به نظر برسد که رمانس ویژگی منحصر به فردی ندارد که باعث شود آن را از دیگر انواع ادبیات داستانی متمایز کرد . اما مجموعه خصوصیات چون مضامین ماجراجویانه غیر واقعی ، توالی پیچیده و طولانی وقایع و اتفاقات که نقطه اوج واحدی ندارد و اصولی اخلاقی حاکم بر داستان ، که شخصیت ها مجبور به پیروی از آن اصول و قواعد هستند ، باعث می شود رمانس را نوعی از انواع ادبیات داستانی دانست ؛ که بعد ها از دل آن شکل جدیدی از ادبیات داستانی خلق شد .

## ۲-۶-۲ ب. شکل نو :

ادبیات داستانی نیز مانند سایر بخش های فرهنگی ، اجتماعی و ... ، با نو شدن زمانه ، تحولات در زندگی مدنی بشر و پیشرفتِ تکنولوژی ، مسیری نو پیش روی خود گشود . مسیری که از دل آن فرم های جدید و متنوع ادبیات داستانی به فراخور حال و متناسب با ذهن ، اندیشه ، تخیل و احساس کودکان و نوجوانان ، ظهور کرد . در این نگاه نو ، افسانه های عامیانه کهن ، جای خود را به افسانه های علمی - تخیلی ، افسانه های نو ( فانتاستیک ) و افسانه های تمثیلی داد و حکایت نیز جای خود را به داستان کوتاه ، داستانتک و داستانواره داد . داستان های کوتاه در سیر تحول زمان ، به داستان های بلند تبدیل شدند و سپس رمان از رمانس پدیدار شد .

## ۲-۶-۳ رمان :

یکی از تازه ترین قالب های ادبیات داستانی ، رمان است . پیش از ظهور رمان از دنیای غرب ، حکایات ، افسانه ها ، قصه های کهن و حماسه ها بودند . که با قهرمان های اسطوره ای و خیالی ، به ماجراجویی های خارق العاده و شگفت انگیز برای رسیدن به عشق های پر حرارت حماسه آفرینی می کردند . اما رمان با حضور پررنگش به واقعیت های دنیای پیرامون ، نگاهی خلاقانه و درخور جامعه ادبیات انداخت و به سرعت دنیای ادبی را فرا گرفت .

رمان نثری طولانی است همراه خلاقیت و تخیل نویسنده ، که به کمک تجربه های انسانی ، واقعیت های جامعه را با نقش آفرینی شخصیت ها ، در صحنه ای مشخص در پی حوادث متوالی روایت می کند .

( میرصادقی ، ۱۳۸۳ ، ۱۵۲ و ۱۵۳ )

تعاریف بسیاری از سوی داستان نویسان برای رمان نوشته شده است . هر یک از تعاریف با دانش ادبی و نگاه خلاق و نکته سنج یک ادیب به این مقوله پرداخته شده است ، که از منظر ادبیات داستانی درست و منطقی به نظر می رسد .

در رمان نه تنها واقعیت های اطراف مان و روابط و کشمکش میان انسان ها روایت می شود ؛ بلکه رمان نویس پا فراتر گذاشته باورها ، ارزش ها و آرمان های جامعه خود را به تصویر می کشد و رسالت بزرگش را زمانی به اتمام می رساند که با مطرح کردن باورها و ارزش ها جامعه ای را به حرکت و جنبشی عظیم فرا می خواند . ( ایرانی ، ۱۳۶۴ ، ۵۰ )

**رمان نوجوان :** رمان نوجوان در مواردی با رمان بزرگسال متفاوت است . درازای رمان نوجوان بین ۲۵/۰۰۰ تا ۳۵/۰۰۰ کلمه است . شخصیت های قهرمان را نوجوانان تشکیل می دهند . متن در رمان نوجوان از ریتم ، ضرب آهنگ و تحرک بالایی برخوردار بوده ، حوادث سریع و با پیچیدگی کمتری اتفاق می افتد . گفت و گوهای زیادی میان شخصیت ها رد و بدل می شود و به مسائلی که نوجوانان درگیر آن هستند ، پرداخته می شود . ( دات فایر ، ۱۳۸۸ ، ۱۳۹ و ۱۴۰ )

از آن جایی که رمان نوع جدیدی از گونه های داستانی است و از دل داستان های بلند بیرون آمده و وجوه اشتراک زیادی میان عناصر داستان و رمان - آن هم از نوع کوتاه و یا نوجوان - وجود دارد . بنابراین هر جا که سخن از عناصر داستانی است ، عناصر تشکیل دهنده رمان نیز در نظر گرفته شده است .

## ۲-۷ عناصر داستانی در داستان های کودکان و نوجوانان

همان طور که برای ساختن هر چیزی مراحل و ابزاری وجود دارد ، جهت خلق یک داستان بلند نیز مراحل و ابزاری متناسب با آن نیاز داریم ، به نام عناصر داستانی ، که در این مبحث به شرح آن ها می پردازیم .

### ۲-۷-۱ موضوع

موضوع کلّیتی است که نویسنده برای نوشتن داستان در ذهن دارد مثل : محبت ، شجاعت و ... نویسنده جهت فکری ای نسبت به موضوع ندارد ، فقط می داند که قرار است درباره ی محبت داستانی خلق کند . به دلیل ارتباط تنگاتنگ موضوع با درون مایه گاهی آن ها با یکدیگر اشتباه گرفته می شوند . همین که پای درون مایه ( دغدغه و پیام نویسنده ) به میان می آید فکر و اندیشه نویسنده نیز جهت پیدا می کند . ( گودرزی ، ۱۳۸۸ ، ۱۱۵ و ۱۱۶ )

در انتخاب موضوع برای مخاطب کودک و نوجوان باید توجه داشت که موضوع با ظرفیت فکری ، سلیقه ای و تجربه او متناسب باشد . هم چنین به ساختار ادبی ، زیباشناختی و لذت بخش بودن موضوع اهمیت داد . موضوعات بایستی هدفمند باشد ، هم پاسخ گوی نیازهای روحی ، روانی و ذهنی کودک و نوجوان باشد و هم زمینه سازی باشد جهت آماده کردن آن ها برای زندگی آینده و مسائلی که با آن روبه رو خواهند شد . چرا که مخاطب نوجوان با سر لوحه قرار دادن تجربه ی شخصیت های داستانی ، نیازی ندارد در آینده تجربه های تلخ و پر خطر را از سر بگذرانند .

## ۲-۷-۲ درون مایه

درون مایه اساس داستان نویسنده محسوب می شود. بعضی مواقع درون مایه با پی رنگ اشتباه گرفته می شود. در حالی که درون مایه با یک کلمه یا جمله بیان می شود، اما پی رنگ بیان کننده یک عمل داستانی است. گاهی برای نویسنده بسیار دشوار است که در ابتدا درون مایه و دغدغه اش را مطرح کند؛ اما با جرقه یک ایده در ذهنش، درون مایه رفته رفته با شکل گیری داستان، به پختگی رسیده و خود را نشان می دهد. (دات فایر، ۱۳۸۸، ۹ و ۱۳)

با نگاهی دقیق در داستان های کودکان و نوجوانان پی می بریم تعداد درون مایه ها نیز متناسب با گروه سنی مخاطب حائز اهمیت است. شاید یک رمان بزرگسال گنجایش چند درون مایه اصلی و چندین درون مایه فرعی را داشته باشد، اما رمان نوجوان یک درون مایه اصلی و چند درون مایه فرعی دارد و در داستان کودک تنها یک درون مایه مطرح می شود، چرا که ذهن او آمادگی درگیر شدن با چند پیام داستانی را ندارد.

## ۲-۷-۳ فکر اولیه

به جرقه ی اولیه ای که از دیدن صحنه ای، یا یادآوری خاطره ای و یا شنیدن چیزی در ذهن نویسنده شکل می گیرد و دست مایه ی ساخت یک داستان می شود، فکر اولیه (سوژه یا ایده) گفته می شود. (جزینی، ۱۳۸۵، ۱۱ و ۱۲)

فکر اولیه یا همان سوژه باید جذاب باشد که بتواند مخاطب را تا پایان داستان همراه کند. پرداختن به سوژه های تکراری از جذابیت داستان می کاهد. سوژه هایی مورد توجه مخاطب نوجوان است، که شخصیت ها را درگیر یک اتفاق غیرطبیعی کند. البته این امری نسبی است، چرا که گاه نویسنده با مهارت و خلاقیت از سوژه های تکراری شاهکارهای داستانی بدیعی خلق می کند.

## ۲-۷-۴ طرح (پی رنگ)

طرح انسجام سلسله وار و منطقی حوادث داستان است. برای طرح یا پیرنگ می توان دولایه در نظر گرفت. عمل و کنشی که در قالب یک اتفاق در صحنه بیرونی داستان شکل می گیرد و یا فراتر از نمود بیرونی، جنبش ها و پویش های ذهنی و روحی شخصیت ها در رمان \_ به ویژه رمان های روان شناختی \_ را نیز در بر می گیرد. شخصیت ها در مسیر داستان، رفتارها و افکار گوناگون را تجربه می کنند، به موقعیت های جدید دست می یابد و در نهایت رشد یافته و متحول می شود. (دیپل، ۱۳۸۹، ۹ و ۱۰)

طرح یکی از عناصر مهم و اصلی در داستان نویسی است. در یک طرح داستانی حوادث علت و معلول هم هستند، هر رویداد دلیل رویداد دیگر است. همان طور که نقشه ساختمان قبل از ساخت خانه، نیاز ضروری است، طرح در ساخت یک داستان نیز به اندازه ی نقشه یک ساختمان ارزشمند است.

طرح عناصر داستان (گره افکنی، کشمکش، تعلیق، نقطه اوج و گره گشایی...) را به هم وصل می کند. یک طرح خوب باید خواننده را تا پایان داستان دنبال خود بکشد. حوادث در طرح داستانی باید باورپذیر باشد و با دلیل منطقی اتفاق بیفتد. اگر در مرحله گره گشایی به یک باره تمام مسائل شخصیت اصلی حل شود، برای مخاطب باورپذیر نخواهد بود، بلکه باید مرحله به مرحله و در یک بازه ی علت



و معلولی مسئله های شخصیت اصلی حل شود. وجود کشمکش ها در مسیر طرح داستانی از مرحله گره افکنی تا گره گشایی به جذابیت داستان می افزاید.

#### ساختار طرح داستانی :

اگر شکل ظاهری یک رمان را به درخت تشبیه کنیم، تنه درخت می تواند نقش ستون فقرات را بازی کند، نطقه اوج داستان بلندترین شاخه درخت خواهد بود و دیگر شاخه های کوتاه تر جزء حوادث فرعی. با این تصویر سازی اگر یکی از شاخه ها بزرگتر یا ضخیم تر باشد هماهنگی و هارمونی شکل ظاهری درخت در هم می ریزد. بنابراین ساختار طرح داستانی کودک و نوجوان بایستی با قاعده ای اصولی ساخته شود تا مخاطب فرصت درک سیر داستانی را داشته باشد. (دات فایر، ۱۳۸۸، ۹۷)

طرح در داستان های مربوط به کودکان و نوجوانان با طرح داستان های بزرگسال متفاوت است. جهت افزایش جذابیت داستان، باید به بخش سرگرم کنندگی و لذت بخش بودن طرح داستانی کودکان و نوجوانان توجه بیشتری کرد. هر چه سن مخاطب داستان کمتر باشد، محدودیت به کارگیری حوادث، شخصیت ها و مکان های داستان بیشتر می شود. در رمان نوجوان نسبت به رمان کودک این محدودیت کمتر می شود و نویسنده اجازه دارد پیچیدگی و پرداختن به جزئیات در حوادث، کشمکش ها، شخصیت ها و مکان ها را بیشتر کند. برای ایجاد یک ساختار اصولی در داستان نوجوان باید ابتدا با گره افکنی، بحران اصلی در داستان ایجاد شود. سپس با کشمکش، برخورد و درگیری شخصیت ها با عوامل بیرونی و درونی داستان شکل بگیرد و با ایجاد تعلیق، اشتیاق مخاطب را برای خواندن باقی داستان، برانگیخت. در ادامه با کور کردن گره اصلی مخاطب را با نطقه اوج داستان مواجه کرد و در پایان با شل شدن گره های داستان زندگی شخصیت ها به ثبات رسیده و گره گشایی پدیدار شود.

## ۲-۷-۵ شخصیت و شخصیت پردازی

شخصیت در لغت به معنای مرتبه ، شرافت و بزرگواری است و در اصطلاح روان شناختی به مجموعه ای از نفسانیات ، که شامل عواطف ، احساسات ، اندیشه و ... است ، گویند . به زبان ساده تر شخصیت ها افرادی هستند ، که نویسنده با کمک تجربه و تخیل خود می سازد و به خواست و اراده ی او پا به دنیای داستان می گذارند . دارای خصوصیات ظاهری و صفات درونی می شوند و در طی داستان حوادث و اتفاقاتی برای آن ها می افتد . در تعاریفی که از دیرباز برای شخصیت گفته شده ، اکثر صاحب نظران ادبیات داستانی بر این قول اتفاق نظر دارند که شخصیت و طرح داستانی دو جزء جدایی ناپذیرند . ( حداد ، ۱۳۹۲ ، ۲۷۹ )

بدون شخصیت هیچ داستانی شکل نگرفته و ساخته نمی شود . نویسنده همانند مهندس نقشه کش عمل می کند و هنگام طراحی و الگوبرداری اولیه از داستان به انتخاب شخصیت ها ، تعداد آن ها و چیدمان شان و این که چه حوادثی برای ایشان اتفاق خواهد افتاد ، می اندیشد . تا شخصیت هایش مانند بازیگران حرفه ای بتوانند به بهترین شکل ممکن بر روی صحنه ی داستان نقش آفرینی کنند .

شخصیت ها بایستی در باور مخاطب بگنجد و واقعی جلوه کند . همان طور که در دنیای واقعی انسان ها ، هیچ کس بری از اشتباه و خطا نیست . در داستان نیز نویسنده بایستی شخصیت ها را نه مانند قدیسان نشان دهد و نه دیومنش کند ، بلکه باید به باور و شعور مخاطب احترام بگذارد . حضور شخصیت ها و رفتار و اعمال شان باید منطقی و متناسب با خصوصیات تعریف شده ی آن ها باشد و اگر در طول

خواندن داستان تغییر و تحوّل در عملکرد آن ها رخ می دهد ، نویسنده موظف است مخاطب را با دلیل منطقی نسبت به تغییر رفتار شخصیت آگاه کند .

### انواع شخصیت ها در داستان

در بسیاری از کتاب های عناصر داستانی ، از دیدگاه های مختلف شخصیت های داستانی را تقسیم بندی کرده اند . اما متداول ترین تقسیم بندی شخصیت ها از نظر تأثیرگذاری در پی رنگ و حوادث داستانی به ۲ دسته تقسیم می شوند :

۱. شخصیت اصلی : پراهمیت ترین آدم داستان که تمام اتفاقات داستان حول محور او می چرخد و نسبت به دیگر شخصیت های داستان بیشتر پرداخته می شود و شخصیت های دیگر برای کمک به او می آیند تا گره داستانی را باز کنند . ۲. شخصیت فرعی : تمام شخصیت های حاضر در داستان به جزء شخصیت اصلی را شخصیت فرعی می گویند . شخصیت فرعی بی اهمیت تر از شخصیت اصلی است و حضورش در داستان جهت انجام مأموریتی است که به روند و پیش برد داستان کمک کرده و باعث جلوه گری بیشتر شخصیت اصلی می شود . در خلال گفت و گوی میان شخصیت ها ، دغدغه ی اصلی و پیام داستانی مدنظر نویسنده ، از زبان شخصیت فرعی بیان می شود . هم چنین اطلاعات مورد نیاز جهت پردازش شخصیت اصلی و پیش برد اهداف داستان ، در سایه گفت و گوی شخصیت های فرعی رد و بدل می شود . ( جزینی ، ۱۳۸۵ ، ۵۳ و ۵۴ )

تعدد و تنوع شخصیت ها در داستان های کودک و نوجوان به علت سادگی در ساختار دارای محدودیت است . هم چنین در شخصیت پردازی ها ، به افراد واقعی موجود در دنیای حقیقی کودک و

نوجوان توجه شده است. به طور مثال شخصیت های مثبت و با اخلاق داستان را همیشه خوش صورت و زیبا تصویر نمی کنند. یا برعکس شخصیت های منفی را همیشه بدشکل و بد قواره نشان نمی دهند. چرا که کودک و نوجوان بر این باور انس می گیرد و همواره آدم های زیبای زندگی اش را خوش سیرت تلقی می کند و آدم های زشت منظر را بد طینت می شناسند. و این در حالی است که آدم های خوش صورتی با افکار پلید وجود دارند که چون شیاطین برای فریب انسان ها نقاب زیبایی به چهره می زنند.

" روزی زیبایی و زشتی در ساحل دریا به هم رسیدند. آن دو به هم گفتند: بیا در دریا شنا کنیم. برهنه شدند و در آب شنا کردند، زمانی گذشت و زشتی به ساحل بازگشت و جامه های زیبایی را پوشید و رفت. زیبایی نیز از دریا بیرون آمد و تن پوشش را نیافت. از برهنگی خویش شرم کرد و به ناچار لباس زشتی را پوشید و به راه خود رفت. تا این زمان نیز مردم آن دو را باهم اشتباه می گیرند."

( مسعود لعلی، ۱۳۸۵، ۹ )

همان طور که در اکثر عناصر داستانی باورپذیری مهم ترین بخش ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان را تشکیل می دهد. شخصیت های داستانی کودک و نوجوان نیز بایستی متناسب با سن آن ها و در حد باور منطقی شان انتخاب و پردازش شود. مطلق خوب یا مطلق بد نباشند، تا کودکان و نوجوانان بتواند راحت تر و باور پذیرتر با آن ها هم ذات پنداری کنند.

## ۲-۶-۷ زاویه دید ( زاویه روایت )

زاویه دید یا منظر دید روایت داستان در واقع روشی است که نویسنده انتخاب می کند تا به وسیله ی

آن بتواند طرح و حوادث داستان را به گوش مخاطب برساند. انتخاب زاویه دیدی مناسب است، که بر باورپذیری بیشتر داستان صحه می گذارد. بنابراین لازم است نویسنده بعد از انتخاب سوژه، طرح داستانی و شخصیت ها، انتخاب کند که داستان توسط چه کسی و چگونه روایت شود تا مخاطب باورش کند.

با ظهور مکتب رئالیسم (واقع گرا) در ادبیات داستانی، داستان نویسان در انتخاب زاویه دید برای روایت داستانی شان، حساسیت بیشتری به خرج می دهند. آن ها معتقدند، نویسنده باید برای بیان واقعیت از متقاعدکننده ترین نوع روایت استفاده کند. در این میان دو نوع زاویه دید، سوم شخص عینی و اول شخص ناظر، بهترین نوع برای روایت داستان های واقع گرا، به ویژه روایت رمان های جنگ محسوب می شود. (پاینده، ۱۳۹۱، ۳۷ و ۳۸)

در داستان های کوتاه زاویه دید از منظر یک شخص و یک نوع زاویه دید روایت می شود. اما در رمان ممکن است هر بخش زاویه دیدی جداگانه داشته باشد و تنوع زاویه دید در رمان طبیعی است.

### انواع زاویه دید (روایت داستانی)

متداول ترین شیوه های روایت داستانی، به ویژه در داستان های کودک و نوجوان، اول شخص (زاویه دید درونی) و سوم شخص (زاویه دید بیرونی) است.

۱. شیوه اول شخص (زاویه دید درونی، منِ راوی): در این روش داستان توسط اول شخص روایت می شود و نشانه ی آن فعل های داستان است که با ضمیر متصل "م" بیان می شود. "من" می تواند خود نویسنده باشد و یا نویسنده خود را وارد جلد یکی از شخصیت ها (اصلی و فرعی) کرده و از زبان آن ها داستان را روایت می کند. اگر منِ راوی شخصیت اصلی داستان باشد، به او راوی \_ قهرمان گویند

و اگر یکی از شخصیت های فرعی باشد راوی \_ ناظر گفته می شود . نویسندگان زیادی از این زاویه دید برای روایت داستان هاشان استفاده کرده اند . مثل : چارلز دیکنز در داستان " دیوید کاپرفیلد " یا مارک توین در " هکلبری فین " ( میرصادقی ، ۱۳۶۶ ، ۲۹۲ و ۲۹۳ )

زاویه دید اول شخص یکی از کاربردی ترین زاویه دیدها در داستان های کودکان و نوجوانان است . شنیدن داستان از زبان یکی از شخصیت های درون داستان که خودش با حوادث درگیر است ، داستان را برای مخاطب نوجوان واقعی تر جلوه می دهد و چون نوجوان اکثر آن اتفاقات را خود تجربه کرده ، با شخصیت ها احساس همدلی و تعامل دارد .

۲ . شیوه سوم شخص ( دانای کل نامحدود ، او ، آن ها )

در این شیوه داستان از زبان شخصی روایت می شود که بیرون از داستان قرار دارد و جزء شخصیت های داستان نیست و این نویسنده است که داستان را از زبان خودش روایت می کند . شیوه سوم شخص یکی از پرکاربردترین روش های روایت داستان است و نشانه آن فعل های داستان است که به ضمیر " او " بر می گردد . اغلب داستان های کودکان و نوجوانان ، به ویژه خردسالان به این شیوه روایت می شود . چرا که راوی سوم شخص آگاه تر از راوی اول شخص است و علاوه بر ظاهر شخصیت ها به درون و باطن ، احساسات ، افکار و ذهن آن ها نیز اشراف کامل دارد . هر جای داستان که بخواهد ظاهر می شود و محدودیت زمانی و مکانی برای خودش قائل نیست . حتی دست خود را برای حذف ، اضافه و تحلیل بعضی حوادث باز می گذارد . ( گودرزی ، ۱۳۸۸ ، ۱۳۱ )

علاوه بر این دو نوع شیوه ی روایت که نام برده شد ، داستان ها به شیوه های دیگری نیز روایت می شوند ، که البته برای روایت داستان کودکان و نوجوانان خیلی کم کاربرد هستند و بیشتر برای روایت رمان های بزرگسال استفاده می شود . مثل :

**شیوه روایت از زبان دوم شخص :** که نویسنده شخصیت یا شخصیت هایی را مخاطب خود قرار داده و با آن ها حرف می زند . **شیوه روایت نامه ای :** در این روش در بیشتر مواقع خواننده از طریق نامه هایی که میان شخصیت ها رد و بدل می شود ، از کم و کیف داستان با خبر می شود . **شیوه روایت یادداشت گونه :** وقتی داستان به صورت یادداشت های روزانه ، هفتگی ، ماهانه و ... روایت می شود . مثل : قمارباز داستایوسکی . **شیوه روایت تک گویی :** نویسنده در این نوع روایت صحبت تک نفره ای را برای مخاطب ، که می تواند خواننده باشد ، روایت می کند . این تک گویی یا تک گویی درونی است یا نمایشی و یا حدیث نفس . **شیوه روایت نمایشی ( عینی ) :** گاهی نویسنده چون نمی تواند به درون شخصیت رسوخ کند ، ویژگی های رفتاری و خلقی شخصیت ها را در قالبی یکپارچه و گفت و گو محور ، مثل صحنه ی تئاتر به صورت نمایشی به روایت می کشد . ( میرصادقی ، ۱۳۷۶ ، ۵۰۷ و ۵۰۸ )

## ۷-۷-۲ گفت و گو

به صحبت هایی که میان شخصیت های داستان ( انسانی ، حیوانی ، گیاهی و یا اشیاء ) رد و بدل می شود گفت و گو می گویند . که به دو صورت نمود دارد : دیالوگ ( گفت و گوی دو نفره ) و مونولوگ ( تک گویی یا حدیث نفس ) ( همان ، ۱۲۷ )

یکی از چاشنی های اصلی داستان گفت و گواست . تصوّر کنید دوغ بدون نمک چه حسی به شما می دهد؟! داستان بدون گفت و گو چنین چیزی از آب در می آید . بسیاری از کارشناسان و نویسندگان داستان نویسی توصیه می کنند ، زبان گفت و گو در داستان باید زبان معیار باشد و نویسنده آن بخش از داستان را ، که توسط راوی روایت می شود ، به زبان نوشتاری یا کتابی بنویسد و گفت و گوها را به زبان محاوره ای نقل قول کند . البته این یک قانون نوشته شده نیست . نویسنده می تواند همه ی متن داستانی را به زبان محاوره یا به زبان کتابی بنویسد . اما نکته قابل توجه این جا است ، که از شروع تا پایان داستان ، یک دستی در نوع زبان ( شکسته نویسی یا کتابی نویسی ) حفظ شود .

نکته مهمی که همواره در حوزه ی داستان کودک و نوجوان باید رعایت کرد بحث باورپذیری همه جانبه است . طرز و لحن صحبت کردن هر شخصیت در داستان بایستی متناسب با موقعیت شغلی ، سنی ، اجتماعی و سطح سواد او باشد تا مخاطب او را باور کند . به عنوان مثال یک شخصیت با شغل پزشکی نباید طرز گفت و گویش همانند یک شاگرد شوفاژ اتوبوس باشد .

#### ۸-۷-۲ لحن

لحن طرز بیان نویسنده است ، که نحوه ی مواجهه ی او با موضوع و مخاطب را در داستان نشان می دهد و از طرز بیان خود منظوری را مدّ نظر دارد و این لحن از دید خواننده های مختلف اثر، می تواند برداشت های متفاوت به همراه داشته باشد . ( گودرزی دهریزی ، ۱۳۸۸ ، ۱۲۸ )

لحن همانند پل ارتباطی میان نویسنده و خواننده است ، که نحوه ی مواجهه ی او با موضوع و مخاطب را در داستان نشان می دهد و از طرز بیان خود منظوری را مدّ نظر دارد و لحن یک اثر از دید خواننده



های مختلف اثر، می تواند برداشت های متفاوت به همراه داشته باشد . با خواندن داستان های مختلف پی می بریم ، که لحن در داستان به تناسب مخاطب آن ، که کودک و نوجوان باشد یا بزرگسال ، متفاوت است . لحن داستان متناسب با موضوع تنظیم می شود و می تواند طنزگونه یا جدی ، شاد یا غمگین ، آرام یا پرشتاب و ... باشد و ساختار کلامی داستان را بسازد .

## ۹-۷-۲ زبان

نویسنده برای روایت داستانش همواره دو بعد زبانی را در نظر می گیرند . زبانی که راوی با آن سخن می گوید و طریقه بیان کردن داستان را تعیین می کند و بُعد دیگر ، زبانی که نویسنده با به کارگیری صنایع و آرایه های ادبی مثل : ضرب المثل ها ، استعاره ، کنایه و ... رنگ و بویی زیباشناسانه به داستان می بخشد . ( اسکولز ، ۱۳۹۳ ، ۲۷ و ۲۸ )

زبان متناسب با سن مخاطب به سادگی و روان بودن کلمات و جملات می افزاید . از این رو است که زبان داستان های کودکان و نوجوانان روان تر و ساده تر است . زبان را می توان یکی از عناصر اساسی داستان شمرد . به کمک زبان است که نویسنده درونیات ، عواطف و احساسات خود را توسط شخصیت ها به گوش مخاطب می رساند .

مصطفی مستور در کتاب " مبانی داستان کوتاه " می گوید :

" وقتی که گفته می شود زبان داستان نمادین ، استعاری ، موجز ، توصیفی ، کنایی ، طنزآلود و یا محاوره

ای است اشاره به یکی از عناصر مسلط زبان بر روایت است . " ( مستور ، ۱۳۸۴ ، ۵۱ )

## ۱۰-۷-۲ توصیف

از آن جا که نمایه های داستان بلند و رمان را کلمات تشکیل می دهند ، نویسنده وظیفه دارد ظاهر ، حرکات و واکنش احساسی شخصیت ها و هرآن چه در دنیای داستان اتفاق می افتد را برای مخاطب تصویر کند . هر چه این تصویرسازی دقیق تر و متناسب تر باشد ، به جذابیت داستان می افزاید . توصیف صحنه ها و شخصیت ها نباید آن قدر طولانی و نابجا باشد که برای مخاطب کسالت بار شود . ( جزینی ، ۱۳۸۵ ، ۷۸ و ۸۲ )

یکی از اهداف نویسنده در به کار گیری توصیف صحنه و یا حالات شخصیت ها ، کمک به پیش برد داستان است . یک نویسنده هوشمند از استفاده هر توصیف هدفی دارد . به طور مثال اگر در توصیف اتاقی به کله ی گوزنی نصب شده بر روی دیوار اشاره می کند . به طور قطع جایی از داستان به شکارچی بودن شخصیت و یا سرکار داشتن او با گوزن ها ، برای پرداختن شخصیت احتیاج خواهد داشت .

## ۲-۱۱-۷ صحنه

یکی از مهم ترین عناصر داستان نویسی صحنه است . صحنه در داستان همان فضایی است که شخصیت ها در آن جولان می دهند و نویسنده زمان و مکان رویدادها را در آن به خواننده نشان می دهند . ( همان ، ۸۶-۸۳ )

الیزابت بوئن در مورد صحنه داستان این گونه می گوید :

" هیچ اتفاقی در ناکجا آباد رخ نمی دهد و محل اتفاق ، رنگ و جلایی به حادثه می دهد . ... یعنی نمایانند مکان داستانی به شخصیت و حادثه هویت می بخشد . " ( حنیف ، ۱۳۸۶ ، ۱۴۵ )

توصیف و صحنه از عناصر به هم پیوسته و در هم تنیده داستان هستند . اما تفاوت هایی دارند . توصیف در رمان های نوجوان مانند نشان دادن یک عکس یه مخاطب است و نویسنده گویی یک دوربین عکاسی به دست گرفته و از هر فضای ثابت عکس می گیرد . گاهی نیز برای نشان دادن عملکرد ، واکنش ، حالت و رفتار شخصیت ها در صحنه داستان ، نویسنده دوربین فیلم برداری را روی دوش گذاشته و تمام حوادث رخ داده در داستان را مو به مو شرح می دهد . گویی فیلمی برای مخاطب به نمایش در می آید .

#### ۱۲-۷-۲ فضا

جو ، ( اتمسفر ) جنبه درونی و ذهنی داستان است . بارها شنیده ایم جو حاکم بر داستان ، یعنی تمام عناصر سازنده ی یک داستان تحت تأثیر فضای داستان قرار دارند . فضا می تواند شاد ، غمگین ، سرد ، گرم ، خوف انگیز ، وهم آلود و ... باشد . همان طور که در صحنه ی تئاتر نور و نحوه ی پردازش آن فضای صحنه ی نمایش را احاطه می کند . فضا در داستان نیز همین حکم را دارد . ( گودرزی دهریزی ،

( ۱۳۸۸ ، ۱۲۸ )

در فضا سازی داستان ، نویسنده مانند نقاشی عمل می کند ، که گویی قلم مویی را دست گرفته و کل داستان را یک دست به رنگی در آورده ، خواننده به محض ورود به داستان متوجه فضای آن می شود .

## ۲-۱۳-۷ زمان

زمان یکی دیگر از عناصر مهم داستان است . هر داستان دارای زمانی است و در این بازه ی زمانی شخصیت هایی با یک سری حوادث دست و پنجه نرم می کنند و داستان پایان می یابد . حال ممکن است \_ به فراخور کوتاه یا بلند بودن داستان \_ زمان یک ساعت ، یک سال یا یک عمر از زندگی شخصیت ها را در خود جای دهد . (بارونیان ، ۱۳۸۷ ، ۲۴۶ و ۲۴۷)

حوادث در زمان خاصی در داستان اتفاق می افتند و شخصیت ها متناسب با حوادث از خود عکس العمل هایی نشان می دهند . از طرفی مخاطب با علم به این که زمان داستان در چه دوره ی تاریخی رخ می دهد ، زبان ، لحن شخصیت ها ، شکل حوادث ، صحنه ، مکان و ... و دیگر عناصر داستان را باور می کند . خاصه مخاطب کودک و نوجوان .

## ۲-۱۴-۷ مکان

همه ی داستان ها در ظرفی به نام مکان متولد می شوند . اکثر داستان نویسان دنیا معتقدند داستان با مکان است که هویت پیدا می کند و معنا می یابد .

" برای این که داستان « عروج و راه بی کناره » را بنویسم باید به جبهه می رفتم ، آن فضاها را حس می کردم و آن مکان ها را می دیدم که همین کار را نیز کردم . نویسنده باید مکان حوادث داستانی اش را ببیند . اگر شما می خواستید فضای جبهه را توصیف کنید باید به آن جا می رفتید و گرنه توصیف های تان واقع نما نمی شد . " (حنیف ، ۱۳۹۱ ، ۱۵۴)

نویسنده داستان های واقعی ( به ویژه واقعه جنگ و پسا جنگ ) بایستی اطلاعات تاریخی و جغرافیایی دقیقی در مورد هر مکانی که شخصیت ها را در آن قرار می دهد و اتفاقات داستان در آن جا حادث می شود ، داشته باشد ؛ تا بتواند با توصیفی دقیق ، معرفی قابل قبول و باورپذیری برای خواننده ارائه دهد . چرا که مخاطب کودک و نوجوان ذهنی عینیت پذیر و تصویرگرا دارد . بنابراین هر چه مکان دقیق تر توصیف شود ، داستان برایش جذاب تر و باور پذیرتر می شود .

## ۲-۷-۱۵ نماد

کاربرد کلمات در داستان به دوشکل حقیقی و مجازی صورت می گیرد . هر کلمه به جزء معنی لغوی خود ، مفهوم دیگری نیز دارد . به عنوان مثال : وقتی گفته می شود پسرم پرپر شد . منظور پرپر شدن ظاهری نیست ، بلکه می خواهد مفهوم از دست دادن و مرگ فرزندش را نشان دهد . در واقع نماد روشی است که به نویسنده کمک می کند تا از مستقیم گویی پرهیز کرده و کلمه علاوه بر معنی ظاهری معنی انتزاعی را نیز در باطن خود نهفته دارد . ( میرصادقی ، ۱۳۶۶ ، ۳۰۷ و ۳۰۸ )

نمادها و نشانه ها یا به صورت قراردادی میان ادیبان شهرت یافته مثل : لاله که گاه به معنی شهید به کار می رود . و یا قراردادی قبلی وجود ندارد ، بلکه نویسنده ، شاعر و .. در خلال خلق اثرش به صورت تصادفی از آن استفاده می کند . در واقع جزء خلاقیت و ابتکارات هر هنرمند است ، که البته به دلیل تازگی و بدیع بودن ، درک و فهم آن برای مخاطب به مراتب مشکل تر از نمادهای شناخته شده است .

## ۲- ۸ هویت

هویت در لغت نامه ها از چند جنبه معنا شده است ؛ که شامل مشخصات شناسنامه ای یا گذرنامه ای است مثل : نام ، نام خانوادگی ، نام پدر و ... و نیز خصوصیات شخصیتی ، فرهنگی و اجتماعی و مجموعه اصول و عادت ها و ارزش هایی که بر اساس خانواده ، اجتماع و فرهنگی که در آن رشد کرده است ، پدید می آید . در مباحث عرفانی هویت از لفظ هو مشتق شده است و به ذات و غایت خداوند اطلاق می شود و اسماء و صفات او مد نظر است . ( دهخدا ، ۱۳۷۳ ، جلد ۱۴ )

واقعیت هویت وسیع و گسترده است ، چرا که فیلسوفان ، روانشناسان ، جامعه شناسان و عارفان هر کدام از منظر خود نگاه ویژه ای به هویت دارند . اما آن چه از خوانش ها می توان برداشت کرد ، آن است که آدمی من ذاتی و معنوی دارد از جنس خدایی ، که جنبه انسانی او را در بر گرفته و به وجود مطلق باری تعالی وصل می کند . و نیز من روانی \_ اجتماعی که در طول عمر دنیوی خود بر اثر مواجهه با افراد و موقعیت های اجتماعی زندگی اش ، در دوران کودکی ، نوجوانی و بزرگسالی ... کسب می کند . حال آن که در طول زندگی انسان گاه من ذاتی و من روانی \_ اجتماعی اش در کنار هم به صلح رسیده و آدمی را به واقعیت ازلی و مطلق خود سوق می دهد و به رشد عرفانی می رساند ، که خود مراحل سیر و سلوک پر فراز و نشیبی دارد .

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش ( مولوی ، ۱۳۷۶ ، ۵ )

" مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ " هر کس خود را شناخت پس به راستی خدا را شناخت .

( مجلسی ، ۱۴۰۴ ، ۲ ، ۳۲ )

## ۲-۸-۱ هویت نوجوان

افراد در طول زندگی دنیوی مراحل سنی ( جنینی ، کودکی ، نوجوانی و ... ) را پشت سر می گذارند و در هر مرحله به رشد روانی و اجتماعی قابل توجهی می رسند . طبق دسته بندی اریکسون ( روانکاو آمریکایی ) رشد روانی \_ اجتماعی هر فرد هشت مرحله دارد ، که پنجمین مرحله و حساس ترین آن مرحله نوجوانی است . نوجوان متوجه می شود که دیگر کودک نیست . احساس سر در گمی می کند . جسم ، اندیشه ، باورها ، هیجانات و روابطش تغییر کرده است و به دنبال هویت خویش می گردد . به این معنی که دایره باورها و ارزش های خود را مشخص کرده و با در نظر گرفتن توانایی خود ، از خود می پرسد : من چه کسی هستم؟! و چه کسی می خواهم بشوم؟! ( وندرزندن ، ۱۳۸۵ ، ۱۹۸ و ۱۹۹ )

نوجوانان پر از شور و هیجان هستند و می خواهند خود را از زیر سلطه بزرگ ترها بیرون بکشند ، به همین دلیل پس از گذر از مرز کودکی به دنبال اثبات خود به والدین هستند . مهم ترین احساس آن ها احساس خوش با خود بودن و باهم سالان یکی شدن است ، از این رو تنها به خود و دیگر نوجوانان متکی اند و روحیه استقلال طلبی دارند و برای حفظ اقتدارشان اغلب اوقات به مخالفت با پدر و مادر بر می خیزند ، چرا که می خواهند بگویند دیگر کودک نیستیم و بزرگ شده ایم و تمام اعمال و رفتارمان سنجیده و از روی فکر انجام می شود.

## فصل سوم :

بررسی رمان جنگ

" هستی "

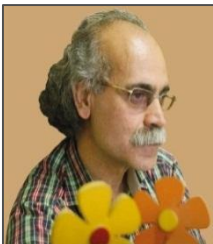
" عاشقانه های یونس در شکم ماهی "





## هستی

۱-۳ شرح حال فرهاد حسن زاده



فرهاد حسن زاده : نویسنده

متولد ۱۳۴۱ - آبادان

خالق رمان « هستی »

فرهاد حسن زاده بهار سال ۱۳۴۱ در شهر آبادان دیده به جهان گشود. به نویسندگی عشق می ورزید. از همان نوجوانی دست به قلم شد و به نوشتن داستان های کوتاه و نمایش نامه مبادرت ورزید. وی علاوه بر نویسندگی به هنرهایی چون عکاسی، نقاشی، خوشنویسی، فیلمنامه نویسی و موسیقی نیز می پرداخت. با شروع جنگ و شرایط سخت آوارگی و در به دری، مدام در حال مهاجرت از شهری به شهر (شیراز، اصفهان، تهران، یزد، درود، اندیمشک، اهواز، آبادان) دیگر بودند، به همین دلیل وقفه ای چند ساله (۵۹ تا ۶۸) در خلق آثار داستانی او ایجاد شد. در شرایط جنگ مجبور بود برای امرار معاش خانواده کار کند. اوشغل های زیادی (ازکارگری در یک کارخانه ی پارچه بافی گرفته، تا برق کاری و بنایی، تعمیر دوچرخه، قنادی، بستنی فروشی و کار در پتروشیمی شیراز) را تجربه کرد. پس از اتمام جنگ تحمیلی، اولین کار جدی اش را برای کودکان و نوجوانان، با نام «ماجرای روباه و زنبور»، در سال ۱۳۷۰ منتشر کرد.

فرهاد حسن زاده آرزوهای بزرگی را در مسیر نوشتن برای کودک و نوجوان، در سر می پروراند، بنابراین برای تحقق آن ها در سال ۱۳۷۲ از شیراز به تهران عزیمت کرد. وی توانست برای همه گروه های سنی آثاری متنوع، در زمینه های گوناگون ادبی به چاپ برساند.

فرهاد حسن زاده می گوید: "من هوای خانواده ام را در ایام جنگ داشتم که از پا نیفتند، اما در مجموع روزهایی بود که باید در آن شرایط زندگی می کردم، تا امروز با اتکا به تجربه آن ایام بتوانم بهتر بنویسم. البته باید بگویم در دوران جنگ نیز، تحت هر شرایطی خود را از هنر و ادبیات جدا نمی کردم. جسته و گریخته شعر و قصه می نوشتم. تابلوی نقاشی می کشیدم. پایم کشیده شد به کلاس های انجمن خوش نویسان. برای دوربینم تجهیزاتی خریدم و رفتم برای عکاسی از آدم ها و دنیای شان تا در نور قرمز

تاریکخانه کوچکم ، آن عکس‌ها را ظاهر و ثابت کنم . کارت انجمن سینمای جوان را تا همین چند روز پیش داشتم و کارهای دیگری که گفتن ندارد ."

## آثارش :

- ۱ . شعر : "وقتش رسیده کمی پسته بشکنیم " .
  - ۲ . داستان کوتاه : «هویج بستنی»، «هندوانه به شرط عشق»، «کنار دریاچه نیمکت هفتم»
  - ۳ . رمان : «زیبا صدایم کن»، «هستی»، «عقرب‌های کشتی بمبک»، «این وبلاگ واگذار می‌شود»
  - ۴ . بازآفرینی متون کهن : «حکایت‌های سعدی»، «خسرو شیرین» و «بیژن و منیژه»
  - ۵ . همکاری با مطبوعات کودک و نوجوان : سروش نوجوان ، سروش کودک ، آفتابگردان ، کیهان بچه‌ها ... فرهاد حسن زاده هم چنین به نوشتن داستان‌های تصویری ، نوشته‌های طنز و زندگی‌نامه مبادرت ورزیده است . هم‌اکنون حدود ۱۰۰ اثر از وی به چاپ رسیده است .
- بسیاری از آثار وی ، موفق به دریافت جوایزی از جشنواره‌های مختلف کشوری و بین‌المللی شده است .

## جوایز :

برنده تندیس نقره‌ای از جشنواره لاک‌پشت پرنده

جایزه ماه طلایی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان

برگزیده چند دوره جشنواره کتاب‌کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

برگزیده اول جایزه ی مخاطبان نوجوان برای رمان «هستی»

دریافت نشان لاک پشت نقره ای از اولین جشنواره برای رمان « هستی »

نامزد جایزه کتاب سال ایران برای رمان « هستی »

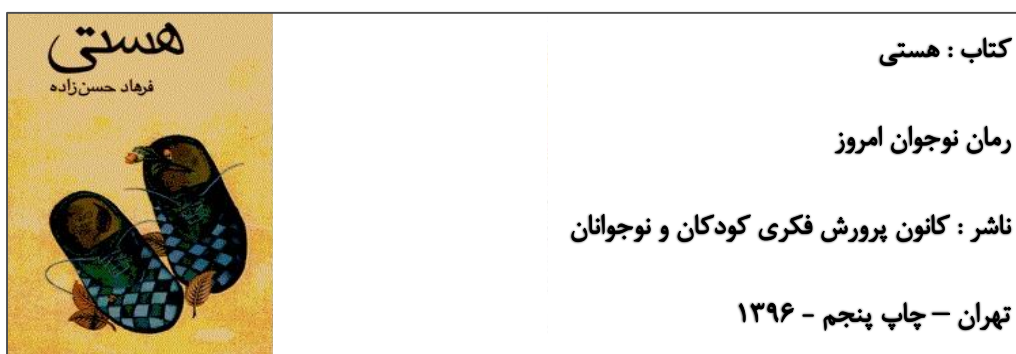
برگزیده جشنواره کتاب کانون برای رمان « هستی »

تقدیر شده در سه دوره کتاب سال ایران و ...

دریافت لوح سپاس جایزه «هانس کریستین آندرسن» در سال ۲۰۱۸

دریافت دیپلم افتخار برای کتاب «زیبا صدایم کن» از سوی IBBY

### ۳-۲ خلاصه رمان " هستی "



ماجرای رمان "هستی" در روزهای آغازین جنگ ایران و عراق، در خرمشهر اتفاق می افتد. قهرمان اصلی دختر نوجوان ۱۲، ۱۳ ساله ای به نام هستی است، که در طی روایت داستان جنگ و عشق را تجربه می کند. برخلاف دخترهای نوجوان، علاقه مندی هایش پسرانه است. فوتبال بازی می کند، عاشق موتور سواری ست. دلش می خواهد در آینده دروازه بان تیم صنعت نفت آبادان شود یا تعمیرگاه موتور داشته باشد.

داستان این گونه شروع می شود، هستی در بازی فوتبال در یک قیچی برگردان دستش آسیب می بیند و پدر مجبور می شود او را به بیمارستان ببرد. دستش را گچ می گیرند. پدرش از رفتارهای پسرگونه هستی، به ویژه فوتبال بازی کردنش، به شدت عصبانی است و آسیب دیدگی دست او را در فوتبال، مسبب اصلی جاماندنش از کشتی نفت کش - که به ژاپن می رفت - می داند.

یک روز که هستی و مادرش گل می گفتند و گل می شنیدند، ناگهان زمین مثل زلزله لرزید. در چشم بر هم زدنی بعضی ها بر سر مردم بی دفاع بمب ریختند و خانه آوار شد. هستی با دست گچ گرفته و مادرش با بچه ای در شکم، زیر آوار ماندند. اگر هستی و سوتش نبود، معلوم نبود کسی صدای آن ها را از زیر خروارها خاک می شنید یا نه؟! سهراب، برادر هستی بعد از همان بمباران به دنیا می آید.

مردم خرمشهر یکی پس از دیگری خانه و زندگی شان را رها کرده و به شهرهای اطراف رفتند.... چند روزی بود که سهراب، برادر هستی به دنیا آمده بود و عراقی ها هر روز بیشتر از روز قبل به داخل شهر پیشروی می کردند. اوضاع خیلی بدی بود. صدای انفجار و بمب و توپ آسایش و آرامش را از اهالی خرمشهر و آبادان و... گرفته بود. کم کم راه های ارتباطی به آبادان و خرمشهر بسته می شد.

مهمات جنگی و مواد غذایی و ... یا نبود و یا به سختی می رسید . حتی شیر خشک برای سهراب پیدا نمی شد .

بالاخره هستی به همراه مادر ، پدر ، برادر و بی بی ( مادر بزرگش ) با کمک دایی جمشید و موتورش به سمت ماهشهر رهسپار شدند . قرار شد پدر هستی بعد از رسیدن به ماهشهر موتور را برای دایی جمشید \_ که برای جنگیدن با عراقی ها در خرمشهر مانده بود \_ پس بیاورد .

خانواده ها در راه رسیدن به ماهشهر سختی های زیادی را متحمل می شدند . بخشی از راه را با قایق می رفتند و بخشی را \_ زیر آتش توپخانه عراقی ها با ترس و دلهره \_ با پای پیاده یا هر وسیله نقلیه ای که گیر می آوردند ، طی می کردند . در میانه راه موتور خراب می شود و هستی و خانواده اش مجبور می شوند باقی مسیر را عقب یک وانت ، میان کثافت کاری های یک گاو میش ، طی کنند .

به ماهشهر که می رسند در کمپ های شرکت پتروشیمی ایران - ژاپن اسکان می یابند . در آن روزهای سخت و آوارگی ، هستی و مادرش مجبور بودند سمبوسه درست کنند تا پدر در بازار بفروشد .

هستی به خاطر بدقولی پدر خیلی ناراحت بود ، چرا که به بهانه خراب شدن موتور ، هنوز موتور دایی را پس نداده بود . برای هستی جای سؤال بود که چرا پدر مثل دایی به جنگ با عراقی ها نمی رود . هستی به تازگی با لیلی ، که به همراه خانواده اش در کمپ زندگی می کردند ، آشنا شده بود و قرار بود لیلی به هستی ورزش رزمی جودو بیاموزد . شاپور ( برادر لیلی ) و دوستش منصور ، پسران باغیرتی بودند و هوای خانواده هستی را داشتند . منصور موتور دایی را تعمیر کرد . در این میان هستی نمی دانست چرا هر وقت شاپور را می دید ، ته دلش می لرزید و با آن همه پررویی و جسارتش ، خجالت می کشید و سرش را پایین می انداخت ... نمی دانست چرا آن روز با دیدن گردن بند لیلی \_ که می

گفت شاپور با هسته خرما این گردن بند را درست کرده \_ دلش خواست یکی مثل آن گردن بند را داشته باشد . هستی همان روز از لیلی خواسته بود به شاپور بگوید یک گردن بند هم برای او درست کند.

یک روز که بحث هستی با پدرش بالا می گیرد ، دل به دریا می زند و تصمیم می گیرد ، برای اطلاع از سلامتی دایی اش به سمت آبادان برود . قضیه را به لیلی می گوید . چفیه ای دور صورتش می پیچد ، سوار موتور دایی شده و با ترس و لرز راهی می شود . به ایست بازرسی که می رسد ، برای این که به او شک نکنند و مانع حرکتش نشوند ، از خانمی که منتظر ماشین بود ، می خواهد همراهی اش کند . زن ابتدا قبول نمی کند ، اما وقتی هستی چفیه را کنار می زند و زن متوجه دختر بودن او می شود ، سوار موتور می شود . وضعیت اضطراری جنگ باعث شده بود به داشتن گواهی نامه و کارت موتور کاری نداشته باشند .

وقتی به شهر آبادان می رسند ، جنگ آن قدر شهر را به هم ریخته بود که هستی مانده بود حیران و سرگردان . یافتن محله و خیابان شان برایش سخت بود . همین طور که میان ویرانه ها می رود ، چشمش به دیوارهای داغون مدرسه شان می افتد و از همان جا رد خانه بی بی را می گیرد و به در خانه می رسد . اول زنگ می زند ، بعد به در می کوبد . کسی در را باز نمی کند ، از زین موتور بالا می رود و از بالای دیوار به حیات می رسد . همه جا را می گردد ، اما خبری از دایی جمشید نبود . در اتاق دایی نشسته و غرق خاطراتش بود که یک نفر از پشت می گوید : دست ها بالا . دایی جمشید و خاله نسرين بودند اول خیال می کنند هستی با پدرش آمده ؛ اما وقتی دایی می فهمید با پدر دعوايش شده و بدون اطلاع آن ها به آبادان آمده ، عصبانی می شود . هستی تا آن روز دایی را این طور عصبانی و ناراحت ندیده



بود. خاله می گوید باید دایی را درک کنی ، در این یک ماهی که جنگ شده ، خیلی از بهترین دوستانش شهید شدند . دایی مثل افسرده ها شده بود . دیگر خبری از بذله گویی هایش نبود .

فردا غروب ، که خاله داشت دنبال خروس بیچاره می کرد ، تا بلکه بعد از یک ماه بیسکویت و چای خوردن ، دلی از عزا در بیاورند . درب خانه به صدا در می آید . خاله در را باز می کند . هستی تا صدای پدر را می شنود از در پشتی پا به فرار می گذارد . هر چه پدر می گوید کاری ندارم گوشش بدهکار نبود . کوچه و خیابان زیر توپخانه عراقی ها بود . صدای سوت یک خمپاره پدر را به وحشت می اندازد . فریاد می زند بخواب روی زمین عزیز بابا . هستی باورش نمی شد ، این بابا بود که آن طور مهربان صدایش می زد . بابا نوازشش می کند و او را می بوسد . درست است که در جنگ بودند و زیر آتش دشمن ، اما هستی لذت بخش ترین دقایق پدر دختری را تجربه می کرد . باور کردنی نبود . پدری که همیشه با او دعوا می کرد \_ به فوتبال بازی کردن هستی اعتراض می کرد \_ حالا میان خمپاره باران دشمن ، پیشنهاد یک دست بازی فوتیال را به هستی می دهد . و تعجب آورتر از هر چیز دیگر، آن که پدر با هستی درددل می کند و راز ترسو بودنش را ، که مانع جنگیدن او با دشمن هم شده بود ، به تنها دخترش می گوید .

بعد از لحظات دلچسب پدر دختری به خانه می روند . دایی جمشید آن ها را سوار قایق کرده و راهی ماهشهر می کند ، تا شاید از گزند بمباران های دشمن کمی دورتر شوند . قبل از حرکت قایق ، دایی جمشید با هستی خلوتی می کند و لحظه وداع در دستان هستی چیزی می گذارد و می گوید چند روز پیش رزمنده ای داوطلب که نفس های آخرش را می کشید و مرا دورادور می شناخت ، گفت شما باید جمشید ، دایی هستی باشید ! اگر هستی را دیدید این را به او بدهید .... هستی ته دلش خالی می شود و

دلش می لرزد . با دایی خداحافظی می کند . قایق که حرکت می کند ، مشتش را باز می کند ، یک

ماهی کوچک ، تراشیده شده از هسته خرما ، که با خط زیبایی رویش نوشته شده بود هستی .

### ۳-۳ بررسی عناصر داستانی و جلوه های جنگ در رمان " هستی "

با توجه به این که مخاطب رمان ، نوجوانان هستند و ظاهر کتاب برای نوجوان بسیار جذاب است، شایسته دیدم ، ابتدا قدری به ظاهر کتاب بپردازم . " هستی " داستان بلند یا رمان کوتاهی است برای گروه سنی "د" که در ۲۶۲ صفحه و ۴ فصل نوشته شده است . قطع و حجم کتاب متناسب با گروه سنی طراحی شده است . سلیقه ی نویسنده را برای طرح و رنگ جلد نمی پسندم . شاید بهتر بود طرح روی جلد ، ماهی تراشیده شده با هسته ی خرما باشد ، که روی آن نام هستی حک شده ؛ تا هم سنخیتی با پایان داستان داشته باشد و هم تحول و رشد شخصیتی هستی ( صیقلی شدن شخصیت اصلی داستان بر اثر مسائل جنگ ، آوارگی ، محرومیت و ... ) را نشان دهد . در صفحه تقدیم نامه ، که نویسنده کتاب را به جمشید خانیان " برای رفیق گمشده ی کودکی ها ... " تقدیم کرده ، مخاطب را به دنیای کودکی اش پرواز می دهد . جمشید خانیان و فرهاد حسن زاده هر دو اهل آبادان بوده و جنگ را در کودکی ، با گوشت و پوست لمس کرده اند .

عنوان بندی فصل های کتاب متناسب با حوادث همان فصل و با حجمی در حد مطالب آن فصل از کتاب است . متن ، سفیدخوانی مناسبی دارد ، که البته در شماره صفحات به علت خاکستری بودن زمینه ، رعایت نشده است . نوشتن شرح اصطلاحات بومی در پایین همان صفحه ، نه در انتهای کتاب ، برای مخاطب نوجوان قابل دسترس تر است . انتخاب عنوان " هستی " برای کتاب به جهت هم خوانی با شخصیت اصلی و نیز خلاصه بودنش در ذهن مخاطب ماندگار است . نوجوان پس از خواندن رمان به فکر فرو می رود و این یعنی قدرت تأثیرگذار یک رمان موفق ...

شروع داستان بسیار جذاب است. نویسنده در همان چند صفحه نخست با مقدمه چینی مناسب، ضمن معرفی شخصیت اصلی و ذکر موقعیت زمانی و مکانی داستان دو مضمون اصلی، یعنی هویت دوران نوجوانی (هستی که از دختر بودنش ناراضی است و رفتارهای پسرانه دارد) و تاریخ شروع جنگ ایران و عراق را مطرح می کند.

### ۳-۳-۱ موضوع

"هستی" رمانی واقعی و تاریخی با سبک رئالیستی است. نویسنده واقعیت زندگی در موقعیت جنگ، آوارگی مردم جنوب کشور و مسائل مرتبط با جنگ ایران و عراق را موضوع کار خود قرار داده است. بی شک جزء با سبک و سیاق واقعی نمی توان جنگ را ترسیم و توصیف کرد.

### ۳-۳-۲ درون مایه

فرهاد حسن زاده، با نوشتن "هستی"، متعهدانه ارق و پای بندی خود را به ادبیات دفاع مقدس، زادگاه و سرزمینش نشان داده و دو دغدغه ی مهم (درون مایه) را به چالش می کشد، پرداختن به جنگ و سرنوشت نوجوانان حاضر در جنگ. نویسنده ای که نوجوانی اش را در خرمشهر وسط خمپاره، توپ و گلوله دشمن متجاوز گذرانده است، به طور قطع حرف های زیادی برای گفتن دارد، وی واقعی ترین، ملموس ترین و باور پذیرترین صحنه های جنگ تحمیلی را برای مخاطب به تصویر می کشد. در خلال همین جنگ و آوارگی مخاطب خاص خود، نوجوان را مدنظر قرار داده و به هویت نوجوان و رشد انسانی شخصیت ها نیز می پردازد.

### ۳-۳-۳ طرح داستانی و زیرساخت هایش

رمان "هستی" طرح داستانی منسجم و هماهنگی دارد و حوادث دارای توالی زمانی مشخص و منظمی است. مخاطب نوجوان پا به پای هستی سفر می کند، طعم آگاهی از جنگ را چشیده و همراه شخصیت ها اندوهگین می شود، آوارگی را تجربه می کند، مقاومت می کند، به رشد می رسد و خود را در بطن ماجرای داستان می بیند. با نگاهی به عناوین فصل بندی رمان، رعایت توالی زمانی در طرح داستانی آشکار می شود:

**فصل اول: روزی که ولوله شد. گره افکنی** ها از همان آغاز آرام آرام در متن سایه می افکند. رابطه ی متزلزل هستی با پدرش آغازین گره ای است که مخاطب با خواندن اولین سطرها متوجه اش می شود:

" دستم شکسته بود. دست شکسته ام توی گچ بود و از گردنم آویزان. تازه درد هم می کرد. ولی جرئت جیک زدن نداشتم از ترس بابا. ... " ص ۱۱

روز ولوله و آغاز جنگ از رادیو شنیده می شود و بستر گره بعدی داستان - حمله بعثی ها به خرمشهر - را فراهم می کند:

" صدای رادیو بلند شد گوینده داشت از چیزهایی حرف می زد که خیلی نمی دانستم چیست. از دشمنان ایران و انقلاب و پاک سازی مرزها ..... یکی از مسافرها گفت: با ئی صدام حسین نامرد خدا عاقبتمون رو به خیر کنه ... " ص ۱۷

با ورود دشمن به خاک خرمشهر و بمباران هوایی خانه های مسکونی - از جمله خانه هستی - پیش در آمد ترک دیار و کاشانه مردم آبادان به صدا در می آید و پس از کشمکش های بسیار و گیر افتادن در زیر آوار خانه ی بمباران شده ، سرانجام خانواده ی هستی نیز تصمیم به رفتن می گیرند ... کشمکش ها ادامه دارد .

**فصل دوم : از آوار تا آوارگی ، اهالی خرمشهر یکی یکی شهر را ترک می کنند و آواره ی شهرهای اطراف می شوند . مسیر رسیدن به ماهشهر پرتنش و پراز کشمکش است . سوار کشتی می شوند ، بخشی از راه را با موتور دایی جمشید می روند ، با خراب شدن موتور در جاده های خاکی و سوزان سرگردان شده و باقی مسیر را پشت وانت حمل گاو میش طی می کنند :**

" ... از این که مجبور بودیم عقب وانت همسفر خانم گاومیشه بشویم ابرو بالا انداختیم ... گاومیش بلند شد و پشت بندش شلپ پ پ پ ! تاپاله ای به آن بزرگی ندیده بودم ... من می ترسیدم سهراب طوریش بشود . دلم نمی خواست از گشنگی بمیرد یا حتی از این شیری که راننده با دست های کثیفش از پستان گاومیش ... که هنوز مگس ها دورش می چرخیدند ... آدم هایی سرگردان که ، آفتاب سوزانده بودشان ... روی سرو شانه هاشان چمدان و کلمن آب و بقچه می دیدم ... " ص ۱۰۴ و ۱۰۸

**فصل سوم : دخترای ننه دریا ، نام فصل سوم مصرعی از شعر " پریای " احمد شاملو است . فضای شعر با حال و هوای رمان و مطالب مطرح شده در این فصل ، هم خوانی و هارمونی مناسبی دارد . در این فصل حضور خاله نسرين ریتم فضای جنگی حاکم بر داستان را کمی آرام تر می کند و کشمکش ها و گره های داستانی حول محور دخترها ، قصه های قدیمی دخترانه و خواب های آمیخته با خرافه می چرخد . مثل : قصه خاله سوسکه که هستی با دیدن مغازه قصابی به خاطرش آمد یا کفش سیندرلا که با پاره**

شدن کفش هستی و گم شدن یک لنگه اش در صف نانوايي به ذهن شوخ طبع خاله نسرين آمد ، يا  
پيش آمدن ماجرای جاشکول که در خرافه ی مردم جنوب به موجوداتی ترسناک - که شب ها از  
اعماق زمین ظاهر می شدند - گفته می شد و يا خریدن کفش جديد برای هستی با پول فروش گردن بند  
( پری دریایی ) خاله نسرين و ماجرای آموزش دیدن هستی در رشته ی جدو از لیلی ( دوست جديد  
اردوگاهی اش ) برای مبارزه با پسران مزاحم و ده ها ماجرای دخترانه ديگر که نویسنده در این فصل به  
آن ها پرداخته است . مثل خواب عجيب و غريب هستی :

" اسمش شمس بود . گفت بهتر تخم مرغ سفيد رو انتخاب کنی .... دلم می خواست بدانم ماجرای تخم  
مرغ سیاه چیست ؟ ... گفت چون دایی جمشیدت در آن زندونی شده ... تخم مرغ چرخید و چرخید و  
افتاد زمین و صدای ترکیدن خمپاره داد و ... بعد مرغ دریایی از توش بیرون آمد ... از یادآوری خوابم  
حالم گرفته شد ... " ص ۱۵۷ و ۱۵۸

**فصل چهارم : هستی نام یک ماهی نیست .** در این فصل ماجرای موتوسواری هستی - از ماهشهر تا  
خرمشهر - برای یافتن دایی جمشید ، پی خوابی که دیده بود و آمدن پدر به دنبال هستی ، **اوج** داستان  
اتفاق می افتد و پس از این ماجرا ، گره داستان آرام آرام گشوده می شود . شاید جنگ به اتمام نمی  
رسد ، اما گره رابطه ی تلخ هستی با پدرش حل می شود و پدر با وجود تمام ترس هایش خود را به  
خطر می اندازد تا جان هستی را نجات دهد . در پایان فصل چهارم ( فصل آخر ) نام هستی بر روی ماهی  
، تراشیده شده از هسته خرما ، حک می شود . آری هستی نام یک ماهی نیست .

زاویه دید اول شخص مفرد ، منِ راوی است . داستان توسط قهرمان روایت می شود . اول شخص مفرد بهترین نوع زاویه دید برای داستانی با مضمون جنگ است . چرا که راوی خود در بطن جنگ و اتفاقاتش قرار گرفته و بسیار واقعی و گزارش وار همه صحنه ها را توصیف می کند و به نظر چیزی را از قلم نمی اندازد . ضمن این که داستان باورپذیرتر و واقعی تر جلوه کرده و از متداول ترین زاویه دیدها در داستان های کودکان و نوجوانان است . مخاطب با راوی احساس صمیمیت و قرابت می کند . راوی در این نوع زاویه دید می تواند مخاطب را به راحتی با خود همراه کند ، آن قدر که حتی بخش های غیرقابل باور را نیز برای مخاطب باورپذیر می کند . مثل فصل چهارم که هستی \_ یک دختر ۱۳ ساله - سوار موتور شده و برای یافتن دایی جمشید ، به تنهایی به سمت خرمشهر می تازد :

" نشستم روی زین و کلید را چرخاندم . چراغ سبز را دیدم که روشن شد ...جاده اولش شلوغ بود . راه را بلد نبودم . اما می دانستم این جاده ، جاده ی آبادان است ... باید طوری بروم که اگر اتفاقی افتاد ، بتوانم موتور را نگه دارم ... " ص ۲۰۹

### ۳-۳-۵ شخصیت و شخصیت پردازی

معمولاً برای پرداخت درست شخصیت ها از گفت و گوها ، توصیفات ، رفتارها و عملکردهای خود شخصیت یاری می جویند ، تا شخصیت به قوت هر چه بیشتر پرداخته شود . در این داستان رفتار شخصیت ها و گفت و گوهایی که میان آن ها رد و بدل می شود ، به پردازش شخصیت ها کمک شایانی می کند . نویسنده در این رمان به اندازه ی نقش هر شخصیت از عهده ی شخصیت پردازی به خوبی بر آمده است .



شخصیت اصلی، هستی : هستی قهرمان داستان است . دختری اهل آبادان که دلش می خواهد پسر باشد . او به نوعی از هویت خود ( دختر بودنش ) فرار می کند . عاشق فوتبال است و دلش می خواهد در آینده دروازه بان تیم صنعت نفت آبادان شود . به موتورسواری و تعمیر موتورسیکلت هم علاقه مند است و همیشه به دایی اش در این کار کمک می کند . انتخاب نام هستی برای دختران دهه ۶۰ مرسوم نبوده و کمی دور از ذهن به نظر می رسد ، شاید این انتخاب توسط نویسنده یکی دیگر از ویژگی های تفاوت هستی با هم سالانش باشد .

مخاطب در طی داستان یک روند رو به رشد ( شخصیتی ، عاطفی و اجتماعی ) در شخصیت هستی می بیند که قابل تأمل است و نشان می دهد در سایه ویرانی های جنگ \_ در دل سختی های این پدیده ی انکارناپذیر \_ در نوجوان مقاومت و رشد اتفاق می افتد . هستی ظاهری آرام و ساده دارد اما پیچیدگی باطنی ، بیش فعال بودنش و شخصیت متفاوت او با دیگر دخترهای هم سالش باعث شده ، جسارت و شجاعتی بیش از حد سن خود داشته باشد .

در خلال حوادث داستان ، هستی چندین بار جان اعضای خانواده را نجات می دهد . مثلاً : با شکستن دست هستی ، پدر از کارش - کشتی که نفت به ژاپن می برد - جا می ماند ، اما در طی داستان مشخص می شود نفتکش توسط عراقی ها بمباران شده و غرق می شود :

" راننده گفت : تو می دونستی دخترت جوته نجات داده ؟ مگه قرار نبود تو با نفتکش ارونند بری ژاپن

؟ ... نفتکش تون غرق شده ... هواپیماهای عراقی زدنش ... " ص ۵۳

در جای دیگر هنگام گیر کردن زیر آوار بمباران ، هستی جان مادرِ باردارش را نجات می دهد :

" همه جا تاریک بود ... مانده بودیم زیر خاک و چوب و آجر. هیچ کس هم مارا نمی دید ... صدای گریه ی مامان را می شنیدم ؛ ... فکری به سرم زدم . از دست گچ گرفته ام که مانده بود زیر تنم کاری بر نمی آمد . دست دیگرم را هرجوری بود تکان دادم و سوت را پیدا کردم . گذاشتمش لای لب های خاک گرفته ام و توی آن فوت کردم . ... " ص ۴۶

#### شخصیت های کلیدی و فرعی :

**مادر هستی :** فریبا ، زنی مهربان ، خوش رو ، کتاب خوان ، شوخ طبع و کمی هم بی خیال ... به نظر می رسد مثل دیگر مادران ایرانی ، دلسوزی مادرانه ندارد و حواسش خیلی به روح حساس دختر نوجوانش نیست \_ دختری که بیش فعال است و تفاوت های زیادی با هم سالانش دارد \_ شاید هم باردار بودنش دلیل بی توجهی اوست . در هر صورت این امر ، گاه عقده هایی را در هستی ایجاد می کند.

**پدر هستی :** شخصیت پدر هستی باورپذیر است . او نماد گروهی از پدران دهه ۶۰ است . پدری عصبی مزاج که در طی داستان مدام با دخترش در کشمکش است . به هستی لقب ادبار ( در زبان عرب به فرد سیه روزی ، بدبخت ، نگون بخت و بد اقبال می گویند . ) داده است . اسمش ابوالقاسم است \_ بعضی آبول و بعضی اِبی صدایش می کنند \_ مدام در حال سیگار کشیدن و غرولند کردن است و با برادر زن ( دایی جمشید ) و خواهر زنش ( خاله نسرین ) در کشمکش های لفظی است . او مرد جُر و عرضه داری نیست اما به تیپ ظاهرش ، به ویژه عینک آفتابی ( که از دیرباز مشخصه ی یک مرد آبادانی است ) اهمیت می دهد . فوق العاده ترسو است ، این را وقتی می فهمیم که مثل دایی جمشید به جنگ نمی رود و این ترس \_ که در پایان داستان مشخص می شود از نگاه روان شناسی ریشه در کودکی و نوع تربیتش دارد \_ تا بدان جا است که حتی پس از رساندن خانواده به ماهشهر خلاف قولی که به دایی جمشید داده بود موتورش را پس نمی دهد ، از ترس این که مبادا با دشمن روبه رو شود . در پایان داستان ما شاهد

رشد شخصیتی پدر نیز هستیم . گویی نویسنده اشراف قابل توجهی به علم روانشناسی دارد . شاید تحول شخصیتی پدر می خواهد به مخاطب بگوید ، رشد فقط مختص کودک و نوجوان نیست ، بلکه انسان تا زمان حیات مادی اش رو به رشد و تحولی درونی به سمت سر منشاء جهان است .

البته با توجه به این که مخاطب نوجوان است ، بهتر بود ترس پدر تا این حد بزرگ جلوه نمی شد ، چرا که پدرها حکم قهرمان زندگی فرزندان را دارند ؛ اما بلافاصله تصحیح می کنم که بزرگ نمایی ترس پدر می تواند ، گواه واقعی بودن و باور پذیر بودن رمان "هستی" باشد .

**خاله نسرین :** دختری شاد و سرزنده است . به هر جای داستان که پا می گذارد رنگ و بوی نشاط می بخشد . خاله نسرین ، خلاء های عاطفی هستی را برایش پر می کند :

" خاله که رفت انگار چیزی از دلم کنده شد . انگار یکی از چراغ های خانه خاموش شد . به همین زودی دلم برای بستنی خوردن و راه رفتن ... برای یه قل دوقل بازی کردن و مسخره بازی هایی که در می آورد تنگ شد ... " ص ۱۷۷

خاله نسرین زبان خاصی اختراع کرده بود که هر وقت به هستی می رسید با آن زبان با هم حرف می زدند . به طور مثال به جای " قربونت برم " می گفت " برقونت قرم " ، یا به جای خوابی یا بیدار می گفت " بابی یا خیدار " . او به تازگی در تهران کار پیدا کرده بود . هر وقت به آبادان می آمد در کوله اش یک سوغاتی برای هستی داشت . همیشه هستی را به فوتبال تشویق می کرد . حتی وقتی دستش در قیچی برگردان شکست ، برایش یک سوت خرید تا داوری کند . همواره به فکر شاد کردن هستی بود .

**دایی جمشید :** مردی هیکلی ، مهربان ، دوست داشتنی و شوخ طبع که عاشق خواهر زاده اش ، هستی بود . یک موتور داشت که با آن کیک و باقلوا به سینما و دکه ها می برد و می فروخت . جنگ که شد

اسلحه دستش گرفت و به میدان رفت . او به هستی موتورسواری یاد داد که بعد ها همان موتورسواری هستی در جنگ نجات بخش خانواده شد . با شروع جنگ و ویرانی شهر و شهادت دوستانش ، خنده و شوخی از وجود دایی جمشید رخت بر بسته بود .

شاپور : برادر لیلی ( دوست هستی ) که در کمپ ماهشهر در نبود دایی جمشید گویی مراقب هستی بود . توصیف ظاهری شاپور و تشبیه او به دایی جمشید توسط هستی ، نشان از یک عشق تازه پا گرفته می دهد :

"... هیكلش به درشتی دایی جمشید بود . بازوهایش انگار می خواست آستین بلوز سیاهش را پاره کند و بزند بیرون ، روی سینه ی لباسش عكس یک پلنگ یا شاید هم بیر بود ... من داشتم فكر می کردم شاپور چند سال از لیلی بزرگتر است ... پرسید : اسمت چیست ؟ گفتم هستی ... "

شخصیت های فرعی دیگر : بی بی ( مادر بزرگ مادری هستی ) - سهراب ( برادر هستی که زیر بمباران بعضی ها به دنیا آمد ) - لیلی ( خواهر شاپور ) - ولی و دوستانش ( که در کمپ های ماهشهر برای هستی مزاحمت ایجاد می کردند و خاله نسرین و هستی به آن ها لقب جاشکول داده بودند . ) - مهناز ( کارمند بانک سپه که هستی موقع رفتن به آبادان با موتور دایی برای گذشتن از پلیس راه او را سوار کرد . ) - مندو ( دوست دایی جمشید که شهید شد . ) - آقا نصیر ( بابای ولی ، هستی را نصیحت کرد که سوار موتور نشود و خانومانه رفتار کند ) - منصور ( دوست شاپور ) - خواهر منصور - سیف اله ( خواستگار خاله نسرین ) - بهاره ( دختر همسایه ) - الهام ( دختری که همراه هستی از لیلی جودو یاد می گرفت ) - بابای شاپور - مجید ( دوست ولی ) و .....

### ۳-۳-۶ گفت و گو

نویسنده به روش مدرن رمان نویسی امروزی در دل گفت و گوها ، شخصیت ها و حوادث را معرفی و بیان می کند . روایت داستان به زبان نوشتاری و گفت و گوها به زبان محاوره ای نوشته شده است و همین امر به باورپذیری داستان کمک می کند .

در رمان "هستی" گفت و گوی هر شخصیت متناسب با موقعیت سنی ، اجتماعی ، تحصیلی و ... او بیان شده است . به طور مثال پدر هستی که کم سواد است و در ادبیات گفتاری اش چندان آداب صحیح ادای کلمات را رعایت نمی کند :

" بابا گفت : نعلت به شیطان ، مگه خونه ی خاله می خوایم بریم ؟ این جا که دیگه تعارف بردار نیست . هر کی باید زودتر خودش بچپونه توش ... " ص ۷۶

### ۳-۳-۷ لحن

در رمان "هستی" لحن همچون سکه دو رو دارد . در یک رو ، با توجه به موضوع جنگ ، ریتم لحن جدی بوده و اتفاق هولناک حمله بعثی ها و تبعات آن (مهاجرت ، آوارگی ، افسردگی ، کمبودها ، شهادت و ... ) را نشان می دهد و روی دیگر سکه ، لحن شخصیت ها طنزگونه است ، تا در مخاطب نوجوان حس نشاط و لذت ایجاد کند . به ویژه لحن زبان دایی جمشید و خاله نسرین :

" خاله گفت : چه شیک و چه ژینگول شدی ، خاله ! گفتم : ما اینیم دیگه . به شوخی گفت : تو روزنامه نوشتن یه خرسی هم به درد تو مبتلا شده . خوش باورانه گفتم : خب ! گفت : هیچی دیگه ، دستشه بریدن و جوش دادن رو سقف کله اش . و قاه قاه زد زیر خنده و حال دستم را پرسید ... " ص ۳۱

رمان "هستی" زبان ساده و روانی دارد. نویسنده در نوع زبان به کار گرفته در روایت، در جای جای داستان مخاطب نوجوان و زیبایی شناختی متن داستانی را مدنظر قرار داده است. البته بهتر بود معنی کلمات و اصطلاحات خاص آبادان در پاورقی یا انتهای کتاب آورده می شد. مثل: ضل، یزله می کنن، رمیدن و ...

استفاده از ضرب المثل ها و ادبیات فولکلوریک در زبان و نثر داستان به غنای ادبی اثر افزوده، وجود لهجه ی آبادانی نیز لذت خواندن اثر را دوچندان کرده است. از طرفی به کارگیری ضرب المثل ها به صورت چالش میان هستی و پدرش، سبک و سیاق متنوعی به متن بخشیده است:

"بابا گفت: اولدوز؟ هه، دوزار بده آش... به همین خیال باش! گفتم: چه عجب یه ضرب المثله درست گفتی! و در جواب ضرب المثلش گفتم: بُزک نمیر بهار می آد، کُمبُزه و خیار می آد! بابا گفت: دست شما درد نکنه! حالا دیگه بزمونم کردی... " ص ۳۰

به کارگیری مصوت های کوتاه َ در گفت و گوها روی بعضی حروف غلت می خورد تا لهجه آبادانی را به مخاطب نشان دهد و این بسیار به جا و جذاب بر تنه ی داستان نشسته است:

"خُو بچگی تو سرش بخوره. از کار و زندگی افتادم. وُلکک، می دونی بنده الان باید کجا باشم؟ نه، از کجا بدوئم. علم غیب دارم؟ باید تو دریا باشم... " ص ۱۴

### ۳-۳-۹ توصیف

فرهاد حسن زاده در توصیف صحنه ها و شخصیت ها حداعتدال را رعایت کرده ، به زیبایی حق مطلب را ادا کرده و مخاطب را با خود همراه می کند :

" چشم های تیره ای راننده بین من و مامان و بابا و بی بی دو دو می زد بابا خوشحال شد و چند ماچ آبدار چسباند روی لپ های قهوه ای راننده که عینهو شکلات بود . موتور را گذاشتیم عقب وانت و کنار گاومیش بستیم به میله های باربند ... " ص ۱۰۴

### ۳-۳-۱۰ صحنه

نویسنده با کمک توصیف ، صحنه ها و مکان هایی را که جنگ به ویرانی کشانده با جزئیات به مخاطب نشان می دهد . صحنه ها به وضوح یک فیلم ، مخاطب را با خود همراه کرده و به خرمشهر سال ۱۳۵۹ می برد :

" بمیرم الهی ! خرمشهر که می افته دست عراقی ها دایی جمشید تو شهر بوده و هنوز خبر نداشته مسجد جامع افتاده دست عراقیا . از تو جوهای لجنی می خزه و می ره جلو . می بینه صدای عربده ی پیروزی عراقیا بلنده و دارن رو دیوارها شعار می نویسن ... می بینه عکس صدام حسین رو بالای سر در مسجد جامع می کوبن ... می بینه پل خرمشهر کمرش از وسط شکسته و منفجر شده ... می بینه خونه به خونه می رن و خونه ها رو پاک می کنن از آدما و اموال آدما ... می خوابه تو جوب لجن که سیا بشه و دیده نشه ... " ص ۲۳۰ و ۲۳۱

### ۳-۳-۱۱ زمان

زمان رمان "هستی" ، که تاریخ حمله بعثی ها به خرمشهر را نشان می دهد ، از همان صفحات آغازین به مخاطب اعلام می شود :

" صدای رادیو بلند شد گوینده داشت از چیزهایی حرف می زد که خیلی نمی دانستم چیست . از دشمنان ایران و انقلاب و پاک سازی مرزها ... یکی از مسافرها گفت : با ئی صدام حسین نامرد خدا عاقبتمون رو به خیر کنه ... " ص ۱۷

و با همین چند سطر صفحه ۱۷ نویسنده به مخاطب می گوید که زمان داستان شهریور ۵۹ ، هم زمان با اشغال خرمشهر است .

### ۳-۳-۱۲ مکان

رمان "هستی" در جنوب کشور ( آبادان ، خرمشهر ، ماهشهر ... ) اتفاق می افتد . نویسنده داستانی واقعی از حمله بعثی ها به خرمشهر را نوشته است و از آن جایی که دوران نوجوانی اش را در خرمشهر گذرانده و جنگ را از نزدیک لمس کرده است ، بنابراین در بازگو کردن نام مکان ها و مسیر مهاجرت از خرمشهر به ماهشهر ، به درستی عمل کرده است :

"... جاده اولش شلوغ بود ...می دانستم این جاده ، جاده ی آبادان است و ... پدرش کارگر پتروشیمی بود . آن ها را فرستاده بود شهر امیدیه و خودش مانده بود آبادان برای جنگیدن ... نزدیک های ساعت پنج رسیدیم به یک روستا ، نخلستانی سرسبز را رد کردیم و بهمینشیر را جلویمان دیدیم ... " ص ۲۱۵

### ۳-۳-۱۳ جنگ و نمادها



نماد همواره انسان را به تأمل و تفکر واداشته و دریچه ای است برای کشف رمز و رازها ، اما آن چه مخاطب در بستر چنین متون نمادین و رمزآلود به دست می آورد ؛ کشف درون خود و رسیدن به خود شناسی و هویت است . به ویژه نوجوانی که درگیر و دار و کشمکش هویت گم شده ی خویش است .  
( کریمی ، ۱۳۸۶ ، ۸ و ۹ )

در واقع همین نمادها هستند که بهانه ای می شوند برای رشد و تکامل . ضمن این که نماد یکی از ویژگی های زبانی است که به متون داستانی زیبایی و جذابیتی دو چندان می بخشد . و شاهکارهای بی نظیر ادبیات داستانی را رقم می زند . در رمان " هستی " نمادها حرف های زیادی برای گفتن دارند .

**ماهی :** ساخت ماهی با تراشیدن هسته ی خرما ، می تواند سمبل امیدواری و روشنایی باشد به دلیل زندگی ماهی در آب و آب یعنی روشنی ، زلال بودن و شفافیت . ازطرفی ذهن مخاطب را ناخودآگاه به سمت ضرب المثل ، ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است ، می برد . گویی شاپور خواسته با این ماهی تراشیده شده از هسته ی خرما بعد از شهادتش ، به هستی پیام روشنی و نوید امیدبخش پیروزی بدهد ؛ به این مفهوم که این ویرانی ها و از دست دادن عزیزان خسته و دل سردت نکند ، بالاخره جنگ تمام می شود و خونین شهر را دوباره پس می گیریم و خرّمش می کنیم ، بنابراین ماهی امید را هر وقت از آب بگیری ثمره اش تازگی ، خلاقیت و زیبایی است .

**هسته ی خرما :** تراشیدن هسته ی خرما و خلق یک ماهی از دل سخت ترین قسمت خرما می تواند سمبلی از مقاومت و پایداری ، در مقابل سخت ترین شرایط زندگی باشد . از طرفی شاید همان فرایند رشد شخصیتی هستی را نشان می دهد ، که زیرپوست جنگ فکرش رشد کرده و با عشق پنهانی اش به شاپور روح و قلبش صیقلی شده است . هستی ، ماهی و هسته خرما ، هر سه نماد و نشانه هایی هستند که هویت

ملی و میهنی هستی را تشکیل می دهند . ضمن این که آبادان و خرمشهر با ماهی دریا و خرماي نخلستانش معنا پیدا می کند .

**موتور دایمی جمشید :** موتور می تواند نماد سیر و سلوک وادی های شناخت و معرفت باشد . روزی به فرار هستی و خانواده اش از جنگ رکاب زد ، که هم زمان با فرار هستی از هویتش بود . روزی دیگر پا در رکاب هستی شد ، تا او را به شهر و دیار خودش سوق دهد ، همان روزها که هستی آرام آرام هویتش شکل و فرمی ثابت و مقاوم پیدا کرده بود .

**جاشکول :** نماد موجودات ترسناکی که از اعماق زمین آمده و فقط شب ها ظاهر می شدند . جاشکول برای هستی نماد ترس و نامهربانی و آزار پدر ، جنگ و آوارگی و مهاجرت ناخواسته بود . اما در واقع حریف تمرینی بود ، که هستی و خاله نسرین در کشمکش با آن ها ترس شان کنار رفت و اعتماد به نفس و مقاومت جایگزین ترس شان شد .

**آینه :** نماد خودشناسی و هویت ، آن جا که هستی در آینه به دنبال هویت گم شده و تصویری واضح و واحد از خود می گردد و با خود در کشمکش است :

" من ماندم و خودم . و ایستادم جلوی آینه . توی آینه کسی نبود جز خودم . خودی که حس می کردم خودم نیست . خاله گفته بود داری مثل مار پوست می اندازی . هر روز می گشتم ، ولی پوستی نمی دیدم جز پوست خودم که پر از جوش های سرخ و ترسناک بود . نیمرخم را نگاه کردم . چپ ، راست ، پشت گردنم را . این حالت ها ، این پوست انداختن ها مرا به کجا می خواست ببرد ؟ می ترسیدم . هم دلم می خواست عوض شوم ، هم می ترسیدم . دست کشیدم روی صورتم ، آینه تاریک شد این تاریکی را دوست داشتم . می توانستم صورت دیگری برای خودم خیال کنم ." ص ۱۸۲

### ۳-۳-۱۴ جنگ ، هویت شناسی و بلوغ در نوجوانان

هستی نماد نوجوانانی است که در دوره ی حساس نوجوانی ، از خود بیگانه می شوند . دچار نوعی سردرگمی و بحران هویت هستند و این ریشه در نوع تربیت و دوران کودکی شان دارد ، که سپری کرده اند . هستی نیز مانند هر نوجوانی در حال گذر از یک بحران هویتی است . نویسنده در سیر روایت داستان ریشه اصلی آن را فاصله عمیق میان هستی با پدرش ، معرفی می کند .

نویسنده هوشمندانه دست روی مهم ترین مسئله ی نوجوانان ( هویت یابی ) می گذارد . با بحران هویتی که برای قهرمان داستان ایجاد می کند مخاطب را وارد چالشی کرده ، که خود درگیر آن است . شاید یکی از علت های بحران هویت گریزی در هستی کم توجهی ها و رفتارهای ناخوشایند پدرش باشد ، پدری که باید دست نوازش به سر دخترش بکشد ، اما برعکس عمل می کند ، تا جایی که هستی چندین بار توهم بچه سر راهی بودن به سرش می زند :

" ... بابا؟ کدوم بابا؟ اِبی که بابای مو نیست .... یک جور می گفت به خاطر تو که انگار من دخترش نبودم و از سر راه پیدام کرده . بعضی وقت ها این طوری فکر می کردم . هم فکر می کردم ، هم فیلمش را می ساختم ... فیلم خودم را این طوری می دیدم : یک شب سرد و بارانی وقتی بابا و مامان داشتند از توی بازار کویته ها بیرون می آمدند ، می شنوند از توی یک صندوق چوبی صدا می آید چشمشان به من می افتد و چون خوشگل بودم ، نگهم می دارند و بزرگم می کنند ... " ص ۲۸

البته نویسنده نگاه جامعه شناسانه آن دوره از تاریخ ایران را از نظر دور نداشته ، که در دهه ۶۰ پدر سالاری ، ترس از پدر و نگاه ویژه به فرزند پسر در اکثر خانواده های ایرانی موج می زد . زنانی که در

آن برهه از تاریخ دارای فرزند پسر می شدند ، گویی وظیفه بچه دار شدن شان را کامل تر انجام داده اند. جوّ حاکم بر مدیریت خانواده های ایرانی آن زمان ، خود دلیل دیگر برای ایجاد فاصله ، میان دختران و پدران شان بود :

" دستم شکسته بود . دست شکسته ام توی گچ بود و از گردنم آویزان . تازه درد هم می کرد . ولی جرئت جیک زدن نداشتم از ترس بابا . ... " ص ۱۱

تحقیر شدن هستی توسط پدر از آزردهی های جسمی و روحی دیگری بود که هستی و گروهی از نوجوانان آن دوره را رنج می داد :

" بابا عینهو رعد و برق بود که اول نورش می آید ، بعد صدایش . کفری بود گفت : تو خجالت نمی کشی ؟ ... از این که جلوی پنج تا پسر گوشم را گرفته بود و دعوایم می کرد خجالت کشیدم ، نه از بازی با آن ها ... "

کم توجهی به نوجوان در چنین خانواده هایی به این جا ختم نمی شود . شروع جنگ و به دنبالش مسائل معیشتی و اقتصادی خانواده ها و عدم درک مادر نیز گاه به این بی توجهی ها دامن می زد ، آن جا که مادر هستی در تنگنای اقتصادی جنگ ، گوشواره های هستی را می فروشد ، اما حتی از فروش آن برای خود هستی ، که نیاز به کفش داشته و یا حسرت یک بستنی قیفی را می کشد ، چیزی خریداری نمی کند و عقده ای بزرگ در نوجوان پدیدار می شود :

" ... چشمم افتاد به پسری که بستنی قیفی اش را لیس می زد . بدجنس شدم و دلم خواست همین طوری که راه می رود ، با صورت زمین بخورد و دماغش برود توی بستنی و برعکس ، بستنی برود تو دماغش ... " ص ۱۲۲

در سال های اخیر شاهدیم که والدین نوجوان امروز ، به کوچک ترین خواسته های فرزندشان نیز اهمیت زیادی می دهند . اما فراموش نکنیم والدین امروز از این ور بوم افتاده اند . فرزند سالاری جای پدر سالاری را گرفته و فرزندان ضعیف و بی اعتماد به نفس بار می آوریم ، آن چنان که از پس ابتدایی ترین کارهای شخصی خود نیز بر نمی آیند و چه خوب که نوجوان امروز مخاطب رمان "هستی" است ، تا مقاومت ، صبر و قوی بودن در مقابل ناملایمات روزگار را بیاموزد.

با رخداد مهم و هولناک جنگ ، گویی هستی هم راستا با بحران هویتی اش ، بزرگ می شود و تحولی درونی در او اتفاق می افتد . لابه لای پایداری هایش در مقابل جنگ نامرد ، بحران هویتی اش آرام آرام حل می شود و هویتی راسخ ، مقاوم و پراز عشق درونش را لبریز از عظمت می کند . هستی رشد می کند و در کنار بالندگی روحش ، پدر نیز با اعتراف و عقده گشایی های دوران کودکی ، تحول درونی یافته و با هستی پیوند می خورد :

" ... خمپاره ای دیگر چند متری مان ترکید ... بابا گفت : پاشو بریم که این جا نه آمنه . دستم را قفل کردم به دستش و سفت گرفتمش . گفت : می آی مسابقه بذاریم تا خونه ؟ گفتم : نه پاهام درد می کنه . پاهام درد نمی کرد . گرفتن دست هایش را دوست داشتم . دوست داشتنش را دوست داشتم ... باورم نمی شد که خودش باشد . او بابای خوبی بود . حتماً خوب بود که خطر کرده بود با همه ترسش آمده بود دنبالم . صورت استخوانی و سوخته اش را بوسیدم . گفتم : دیگه به مو نگی ادبار . خندید و فرق سرم را به لبش چسباند و گفت : خدا از سر تقصیرهام بگذره . تو هستی مونی ... " از ص ۲۴۵ تا ۲۵۰

۳-۳-۱۵ جنگ و عشق نوجوانی

در رمان "هستی" ، نویسنده زیر پوست جنگ اشاره ای پنهانی و ظریف به عشق دوران نوجوانی دارد .  
عشقی از جنس عشق های یواشکی آن دوره از تاریخ . عشق هستی به شاپور .

نمود عشق در متن داستان :

" شیرهای آب مثل همیشه غلغله بود . برادر بزرگ تر لیلی را دیدم . یعنی او مرا دید . با مهربانی  
گفت : دبه ته بده آب کنم . اولش خجالت کشیدم ... لبخندش شیرین بود و مرا یاد هندوانه می انداخت  
... هیکلش به درستی دایی جمشید بود ... کنارش که راه می رفتم احساس قدرت می کردم ... یک  
طرفم انگار باد کرده بود همان طرف که شاپور بود " ص ۱۴۲ و ۱۴۳

هنرمندی شاپور :

" ... دستش را که تکان می داد تسبیحش هم تکان می خورد . گفتم : ئی چه قشنگه ! ... لیلی گفت : با  
هسته ی خرما درست کرده . استاد ئی کاره ... لیلی از گردنش چیزی در آورد . یک هلال ماه بود .  
نازک و ظریف و قشنگ . رویش نوشته شده بود لیلی . معرکه بود عاشقش شدم .... شاپور گفت : چیه ؟  
هوس کردی داشته باشی ؟ کله ام را تکان دادم . رویم نشد بگویم بله ... " ص ۱۵۴

رقیب عشقی و حسادت هستی :

" ... منصور با موتورش از راه رسید . پشت موتورش دختری نشسته بود . لیلی گفت : قرار فردا سه تایی  
برن آبادان گفتم : دختره کی بود ؟ گفت : خواهر منصور دیگه . گفتم : یعنی شاپور خواهر منصوره  
دوست داره ؟ ... بی اختیار آه کشیدم . آهم خیلی طولانی و داغ بود . "

ماجرای هسته تراشیده شده خرما و یادگاری شاپور :

" دایی پشت سرش را خاراند و ادامه داد: یه روز یکی از بیچه های داوطلب که مونه دورادور می شناخت . تیر خورده بود تو شکمش و داشت می رفت که بره گفت : شما دایی هستی ؟ ... بعدش اینه داد که بدم به تو و بگم یادگار نگاهش داری ... "

سطرهای پایانی و یادگار عشق در مشت هستی :

" ... مشتم بالرزشی گنگ باز شد . یک ماهی کوچک بود . یک ماهی تراشیده شده از هسته ی خرما و به رنگ هسته ی خرما . صیقلی و سوهان خورده و قشنگ . روی تنه ی ماهی با خط قشنگی نوشته شده بود : هستی "

۳-۳-۱۶ نمود جنگ در متن داستانی

جنگ و آذیرهای قرمز و خاموشی هایش : " تازه شام را تمام کرده بودیم که وضعیت قرمز و آذیر خطر کشیدند برق ها قطع شد و همه ریختند بیرون ، من و خاله قدم زنان از خانه دور شدیم ... " ص ۱۳۵

تأمین معیشت : مسائل اقتصادی خانواده و کمک نوجوانان به خانواده در تأمین مخارج زندگی ، روزهای سختی را رقم می زد . مادر هستی گوشواره های اورا فروخت که از پولش مواد اولیه تهیه کند ، برای درست کردن سمبوسه ، تا پدر از فروش آن ها نانی سرسفره بیاورد .

" ... بابا سمبوسه می فروخت . سمبوسه هایی که من و مامان توی خانه می پیچیدیم ... حسش را نداشتم ده کیلو سیب زمینی آب پز را پوست کنده بدم و انگشتانم کراخت شده بود ... " ص ۱۳۹

آب آشامیدنی : در وضعیت مشقت بار جنگ زدگی حتی تهیه آب آشامیدنی هم سختی هایی را به همراه داشت .

" شیرهای آب مثل همیشه غلغله بود . صف و شلوغی و دعوا . عده ای این طرف نشسته بودند و ظرف و لباس می شستند چند تایی هم مثل من می خواستند با دبه و آفتابه و قابلمه آب ببرند . به نظرم جمعیت کمپ روز به روز بیش تر می شد ... " ص ۱۴۱

نقش زنان و دختران : نقش زنان و دختران نوجوان و جوان در جنگ همواره قابل تقدیر است ، به ویژه در آغاز جنگ که شیرزنان آبادان و خرمشهر حماسه آفرین بودند . نویسنده این مهم را نیز از نظر دور نداشته و همت زنان را ارج نهاده و در روایت داستانش بیان می کند .

" ... دایی قول داده بود یک روز که وقت داشت و حالش سرجاش بود تیراندازی یادم بدهد . می گفت : تو خرمشهر دو تا دختر هستن که پا به پای مردا می جنگن می گفت : عین شیرن . می گفت : شبانه روز یه ساعت هم نمی خوابن ... " ص ۷۲

گاه نوجوانان برای فرار از تحقیرشدن و خدشه های روحی ، حاضرند به ناامن ترین جای دنیا پناه ببرند ، اما پیش پدر یا مادری که غرور و روحش را نادیده می گیرند ، نباشند .

" .... کاش دایی از من نپرسیده بود با کی اومدی ؟ که من بگویم با هیشکی و او از تعجب داد بزند : با هیشکی ! پس کو بابات ؟ و من بگویم از دستش فرار کردم و پناه آوردم این جا ... و او عصبانی بشود و یقه ام را بگیرد و بگوید : غلط کردی ! همه از این جا فرار می کنن که یه جای امن پناه بگیرن ، تو وقت تو هلیک هلیک پا می شی می آی این جا محاصره ان ... این جا با قبرستون فرقی نداره ... " ص ۲۲۴



بی خبری : بی خبری از عزیزان در جنگ و به دنبال آن ها گشتن در بیمارستان ها میان مجروحان و شهید شده ها ، جان و رمق آدم بزرگ ها را می گرفت چه رسد به نوجوان ۱۲ ساله ای که عاشق دایی اش بود ، دایی که جای محبت های پدر بی محبت را برایش پر می کرد .

" مجروح ها بعضی هایشان خواب بودند و بعضی هایشان ناله می کردند . دلم برای دایی جمشید تنگ شده بود . انگشت اشاره ام زیر اسم ها می لرزید . جلوی چند تا از اسم ها نوشته بودند شهید شد با خود کار قرمز نوشته بودند . اسم دایی جمشید تو دفتر بیمارستان ؟ نگاهم رفت جلوتر که بینم جلوی اسمش با خود کار قرمز چیزی . دنیا مثل چرخ فلکی دور سرم چرخید و چشمم تار شد . کفپوش بیمارستان سرد بود . ... " ص ۱۶۸ و ۱۶۹

ویرانی خانه و شهر : یکی از ارمغان هایی که جنگ به مردم آبادان داد ، ویرانی و خرابی شهر ، خانه و کاشانه شان بود . نویسنده آبادانی این رمان ، که خود از شاهدان عینی جنگ است ، در به تصویر کشیدن ویرانی های شهر جنگ زده ، حق مطلب را ادا کرده است .

" ... گرد و غبار و خیابان های خلوت ترس به دل آدم می ریخت . گرد و غبار و مه را همیشه دیده بودم ولی این بار انگار با همیشه فرق داشت . آبادان شبیه شهرهای بلا زده ی فیلم ها شده بود . مغازه های بسته با کرکره های باد کرده و به هم پیچیده ، دیواره های رمبیده و سقف های ریخته ، خدایا ، یک مرتبه چی شد ؟ انگار به شهر دیگری آمده بودم . اثری از گل های ختمی و شاه پسندها و یاس ها نبود . فلفل ها و بامیه ها و بادمجان هایی که کاشته بودیم دود شده بودند و رفته بودند هوا . وقتی که آب نباشد ، باغچه معنا ندارد ... " صص ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۲۱

آسیب هاب روحی و افسردگی : دل گیرترین و بغض آلودترین سوگاتی که جنگ به حلقوم مردم جنگ زده می ریخت ، شهادت عزیزان آن ها ، دور کردن وابستگان از هم ، ایجاد افسردگی ، گرفتن شادی و شوخ طبعی از آدم های سرزنده و ضربه های روحی بود که به آن ها وارد می کرد .

" جنگ دل و دماغ شوخی را از دایی و عمو و خاله و... می گیرد و افسرده شان می کند و بهترین دوستان را به خاطر زیاده خواهی یک عده آدم قدرت طلبِ یاغی از دست می دهی . " ... دایی چقدر عوض شده .. ده کیلویی لاغر شده بود . یک سلمانی اساسی لازم داشت تا آن موهای ژولیده و ریش ... از خاله پرسیدم چه بلایی سرش آمده ... ؟ گفت : هیچ کس نمی تونه غصه و ناراحتی بچه های آبادان و خرمشهره بفهمه . جنگ کثیف ترین چیز دنیاست که خوشگل ترین آدم ها هدایتش می کنن . خیلی از دوستاش شهید شدن . چند تاشونه باهم خاک کردیم . خرمشهر که می افته دست عراقی ها ، دایی جمشید تو شهر بوده هنوز ، بی تفنگ و بی فشنگ . صدای تانکاشونه می شنیده و کاری نمی تونسته بکنه براشون ، رفقاش جلوی چشاش شهید می کنن ... می ره کمک بیاره .. خبر نداشته مسجد جامع افتاده دست عراقیا ... می بینه عراقیا دارن عکس صدام حسین رو بالای سر در مسجد جامع می کوبن . داغون می شه از تو جوهای لجنی ، له و درب و داغون می ره و خودش به پل می رسونه ولی می بینه پل خرمشهر کمرش از وسط شکسته و منفجر شده داغون تر می شده . می بینه عراقیا خونه به خونه می رن و خونه ها رو پاک می کنن از آدما و اموال آدما . همین افسردگی می آره دیگه ... گفتم : آخه دایی جمشید قبلی نیستی . عوض شدی . گفت : قربون نفست ! جنگ همینه ، یه عده یه از هم دور می کنن و یه عده یه به هم نزدیک ... می دونی چند تا از رفیقام شهید شدن ؟ ... غلام ، رحمان ، داریوش ، رضا ، کاظم ، مندو ، یادته مندو؟ همو که عکاس بود و یه ماه پیش از مون عکس گرفت . یادته ؟ ... " ص

۲۲۹ تا ۲۳۱ و ۲۵۹

ائمه اطهار ( مدد گرفتن از ائمه در جنگ ) : مردم ایران همواره در جنگ ها و پیروزی ها به باورهای دینی شان تکیه کرده ، از چهارده معصوم یاری و کمک می طلبند . نویسنده نیز ترسیم باور دینی مردم در دهه شصت را از نظر دور نداشته است :

" .. ما مانده بودیم زیر خاک و چوب و آجر . هیچ جا را نمی دیدیم ... صدای گریه مامان را می شنیدم ؛ صدای ناله اش را . داشت حضرت علی را صدا می کرد با جیغ ، با گریه ... " ص ۴۶

وقتی هستی با مهناز سوار موتور به آبادان می رسند ، از هم که جدا می شوند مهناز ائمه را بدرقه راهش و نگهدار او می خواند : " گفت : دست علی همراست . چه قشنگ گفت دست علی همراست . حس کردم دستش همراهم بود و گرنه من کجا و این جا کجا ؟ " ص ۲۱۸

### ۳-۳-۱۷ جنگ و طنز

موضوع رمان "هستی" جنگ و دفاع مقدس است و این رمان در جرگه ی رمان های جنگ ایران و عراق دسته بندی می شود . اما نویسنده با آگاهی از این که جنگ و پیامدهایش ( آوارگی ، مرگ ، وحشت ، بمباران و ... ) به ذائقه ی مخاطب نوجوان خوش نمی نشیند ؛ همت گمارده و زبان طنز را با محتوای جدی ادبیات دفاع مقدس و پایداری درهم آمیخته ، معجونی تلخ و شیرین ، باب طبع خواننده ی نوجوان مهیا کرده است . همان گونه که پیش تر از او داوود امیریان با رمان "گردان قاطرچی ها" کام نوجوانان را شیرین کرد .

آن چه از محتوای رمان این بزرگواران در دل مخاطب منعکس می شود ، تجربه های واقعی است که خود آن ها تلخ تلخ با پوست و گوشت و تک تک سلول های شان لمس کرده اند ، اما از تلخی اش با

چاشنی طنز کاسته و به نوجوان امروز \_ نوجوانانی که جنگ و مقاومت و پایداری مردم خرمشهر و ایران را از نزدیک ندیده اند \_ تقدیم می کنند . آمیختن شوخ طبعی با مسئله ی جنگ برای تقویت روحیه و دادن انگیزه به شخصیت نوجوان رمان ( هستی ) و نوجوان مخاطب ، یکی دیگر از جذابیت های این رمان است :

"... خاله دماغش را با دو انگشت سفت گرفت و صدایش را تو دماغی کرد و ادای گوینده ی رادیو بی بی سی را در آورد . شب باحالی داشتیم . از یک طرف توپخانه دشمن ، شهر را به قول دایی می نواخت ، نواختن هایی که معلوم نبود کور است یا با هدف . از طرفی پشه کوره ها که نیششان از تیزی سوزن هم بدتر بود به جانمان افتاده بودند . پشه های ریز و زبلی که خاله چند تا اسم روی آن ها گذاشته بود . یا به آن ها می گفت : خم کوره که منظورش خمپاره و پشه کوره بود ، یا می گفت لشکر حسین پشه که منظورش لشکر نامرئی صدام حسین بود .. " ص ۲۲۸

### ۳-۳-۱۸ جنگ ، مرگ و زندگی

وحشت انگیز بودن جنگ ، آسیب ها و ویرانگری هایش ، که خانه و کاشانه ات را به یکباره درهم می شکند ، از یک طرف روح و روان نوجوان را به مخاطره می اندازد ؛ از دست دادن و مرگ عزیزان از طرفی دیگر عاطفه و احساس نوجوان را متأثر می کند . درست است که از جنگ ایران و عراق با مفهوم دفاع مقدس یاد می شود و از مرگ نیز تعبیر به شهادت می شود ؛ اما فراموش نکنیم در این داستان مخاطب ما نوجوان است .

نکته قابل توجه این است که نوجوان از نظر شناختی ، تازه از مرز کودکی عبور کرده و به سطحی از تفکر شهودی و انتزاعی رسیده و مفهوم مرگ را درک کرده است . بنابراین ایجاد دو شوکِ روحی شدید - جنگ ویرانگر و مرگ عزیزان (یا شهادت) - ضربه ای بزرگ بر روح حساس نوجوان وارد می کند . ( خوشبخت ، ۱۳۸۹ ، ۱۳۰ و ۱۳۱ )

از آن جا که ادبیات داستانی یکی از مناسب ترین منابع جهت کمک به کودک و نوجوان برای درک بهتر مفهوم مرگ است . فرهاد حسن زاده نیز با شناخت روحیه کودک و نوجوان ، در خلق داستان ملاحظاتی را در نظر گرفته است . به طور مثال اگر وقایع جنگ و آسیب هایش را ( ویرانگری شهر و دیار و آوارگی مردم خرمشهر ) به تصویر کشیده است ؛ اما روحیه شکننده ی قهرمان داستان و مخاطبان نوجوان را از نظر دور نداشته است و آگاه است که نباید ضربه ی دوم ، مرگِ ( شهادت ) نزدیک ترین عزیزان ( خویشاوند درجه یک : پدر و مادر و .. ) را به هستی نشان دهد و به ترسیم مرگِ آشنایان دور ( دوستان صمیمی دایی جمشید ، شاپور برادر لیلی و ... ) بسنده کرده است .

اما نکته قابل توجه دیگری که درست مقابل مرگ عرضه اندام می کند ، این است که در پسِ مرگ های تلخِ تحمیلی ، زایش ، زندگی و شادی هم چنان در جریان است و قانون طبیعت مشغول وظیفه خطیر خود است . درست در دل جنگ و توپ و خمپاره ، همان لحظه که شخصیتی با مرگِ ( شهادت ) دست و پنجه نرم می کند . در جایی دیگر داستان ، کودکی با آمدنش به این دنیا ، شادی را مهمان دل جنگ زده ها می کند . مثل به دنیا آمدن سهراب ، برادر هستی .

عاشقانه های یونس در شکم ماهی

### ۳- ۴ شرح حال جمشید خانیان



جمشید خانیان : نویسنده

متولد ۱۳۴۰ - آبادان

خالق رمان «عاشقانه های یونس در شکم ماهی»

جمشید خانیان در هفدهم شهریور ماه سال ۱۳۴۰، در شهر آبادان دیده به جهان گشود. نویسندگی را با نوشتن دو نمایش نامه " یک نیمروز در اتاق بازجویی " و " روی نی بندی " و مجموعه ی داستان های کوتاه در دهه ی شصت آغاز کرد.

خانیان اولین تجربه ی رمان نویسی اش را مزین به موضوع انقلاب اسلامی کرد و تحت عنوان "او" در سال ۷۶ روانه ی بازار کرد. وی از جمله نویسندگانی است که برای پاگرفتن و ارتقاء ادبیات دفاع مقدس تلاش های قابل توجهی انجام داد و آثار ماندگاری در این حوزه به تولید و چاپ رساند.

نوشتن برای کودکان و نوجوانان را از سال ۱۳۷۶ با کودکی های زمین آغاز کرد و پس از آن داستان نویسی برای نوجوانان را کنار نگذاشت. "کودکی های زمین" از رمان های برجسته ی خانیان است، که در سال ۱۳۷۶ چاپ اولش و یک سال بعد به چاپ دومش رسید و سال ۱۳۸۰ عنوان کتاب برگزیده ی سال را به خود اختصاص داد. دومین رمان مؤفقتش، "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" از سری مجموعه رمان نوجوان امروز، با موضوع دفاع مقدس است که در سال ۱۳۸۹ توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رسید و جوایز بسیاری را به خود اختصاص داد:

۱. برگزیده ی IBBY ۲۰۱۴ مکزیک

۲. برنده ی نشان طلایی لاک پشت پرنده سال ۱۳۹۱

۳. دریافت جایزه ی کتاب سال مهرطاها سال ۱۳۹۱

۴. دریافت جایزه ی شورای کتاب کودک سال ۱۳۹۱ و ...

وی معتقد است یک نویسنده خوب هنگام نوشتن برای مخاطب نوجوان علاوه بر تسلط بر ادبیات داستانی بایستی با دنیای نوجوان نیز آشنا بوده و به لحاظ روان شناختی آگاهی لازم درباره نوجوان داشته باشد. به ویژه نوجوان امروز که بسیار باهوش و ذکاوت است. جمشید خانیان نه تنها در داستان نویسی که در نمایشنامه نویسی هم تبحر بسیار دارد: **نمایشنامه های** "بابور"، "عشق سال ریکن"، "روی نی بندی"، "پرگار"، "چهارمین نامه"، "دهانی پر از کلاغ" و ... بسیاری از نمایش نامه هایی که



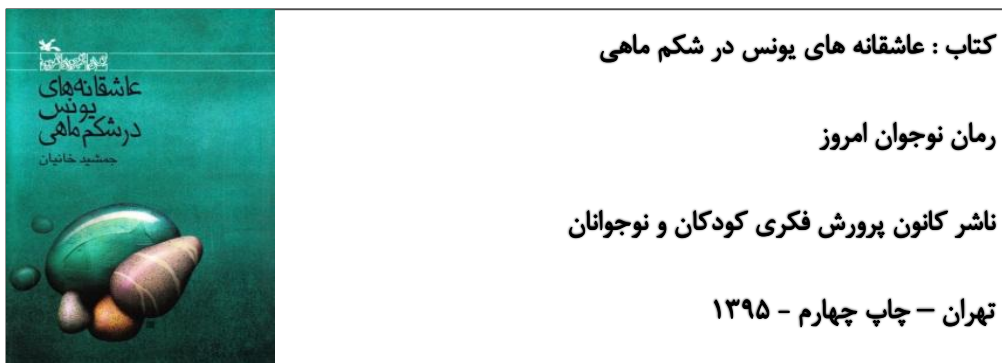
خانیان به نگارش در آورده ، در تهران و شهرستان ها به روی صحنه رفته است . پژوهشگری در حوزه ی ادبی را نیز به صورت حرفه ای و جدی دنبال می کند . در این حوزه کتاب پژوهش محورش ، به نام " وضعیت های نمایشی دفاع مقدس " با محویت تئاتر جنگ ، را در سال ۱۳۸۳ منتشر کرد . آثار ادبی بسیاری از او در جشنواره های کشوری و بین المللی برگزیده شده و جوایزی را دریافت کرده است .

### جوایز :

- کتاب " قلب زیبای بابور " برگزیده کتابخانه مونیخ ( ۲۰۰۵ )
- کتاب " طبقه هفتم غربی " برگزیده IBBY لندن و ...
- جایزه سال ادبیات
- جایزه کتاب فصل
- کتاب سال شورای کتاب کودک
- کتاب سال جایزه شهید غنی پور
- جایزه ی کتاب های رشد
- جایزه ماهنامه سلام بچه ها
- جایزه پوپک
- جایزه کتاب کودک و نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- جایزه کمیته هنر سال دفاع مقدس و جشنواره های متعدد نمایشی
- برگزیده جایزه ربع قرن ادبیات دفاع مقدس در سه رشته پژوهش هنری
- رمان نوجوان و نمایشنامه و ...
- نامزد جایزه آسترید لیندگرن ۲۰۱۹

جمشید خانیان اکنون بیش از ۴۰ عنوان کتاب به چاپ رسانده است . علاوه بر نوشتن داستان ، نمایشنامه و پژوهشگری در حوزه های ادبی و هنری ، به عنوان مدرس ، کارشناس و داوری جشنواره های ادبی و فرهنگی نیز فعالیت می کند .

### ۳- ۵ خلاصه رمان " عاشقانه های یونس در شکم ماهی "



داستان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" ماجرای آوارگی اهالی خرمشهر ، در آغازین روزهای حمله ی ناگهانی و غافلگیر کننده ی بعثی های عراق به خرمشهر است و تأثیر جنگ بر انسان ها و تحوّل درونی شان را نشان می دهد . این داستان را سارا ( شخصیت اصلی ) ۹ سال پس از آغاز جنگ و اشغال خرمشهر ، در اولین اجرای موسیقی اش به نام " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " روایت می کند . سارا در زمان روایت داستان ، ۱۳ سال دارد .

سارا در خانواده ای اهل ذوق و هنر موسیقی همراه پدر ، مادر و برادرش سام ، در خرمشهر زندگی می کند . پدر سارا تعمیرکار پیانو است اما نه یک تعمیرکار معمولی ، بلکه همچون پزشکی حاذق زندگی را به بیمارش ( پیانوهای آسیب دیده ) باز می گرداند ، به طوری که از او به نام احیاگر پیانو یاد می شود . علاقه ی آن ها به موسیقی خانوادگی است ، چرا که برنامه ی عصرگاهی آن ها گوش کردن به سونات های بتهوون و خوردن چای و بیسکویت است . روزی پدر سارا متوجه انگشتان کشیده و هنری سارا می شود و آینده ی پرفروغی برای پیانیست شدن سارا پیش بینی می کند . یک پیانوی دست دوم و سرحال به نام " کوکو " برای سارا خریداری می کند و از آن روز به بعد کوکو می شود عضوی از خانواده شان . پدر برای سارا یک استاد ماهر پیانو می آورد تا از انگشتان آماده و هنرمند او پیانیستی خبره بسازد .

در شهریور ماه سال ۵۹ پدر برای گذراندن دوره ی آموزشی ( تعمیرکاری پیانو ) به کشور آلمان می رود . در روزهای نبودن پدر ، بعضی های عراق به خرمشهر حمله می کنند و جنگ وارد ایران می شود . مردم خرمشهر یکی یکی شهر را ترک کرده و آواره ی شهرهای دیگر می شوند . مادر سارا نیز به همراه دختر و پسرش ، عموغازی ( پیشکار خانواده ی سارا ) و عنقا خانم ( همسر عموغازی که در بحبوحه جنگ ماه های پایانی بارداری را سپری می کرد . ) سوار بر وانت بارشان می شوند و به طرف اهواز می روند . اما قبل از راهی شدن به سمت اهواز ، سارا اصرار دارد که کوکو را هم همراه خود ببرند و گرنه او نیز پیش کوکو در خرمشهر می ماند . سرانجام خانواده تسلیم تصمیم سارا شده و کوکو را هم بار وانت کرده و راهی می شوند . جاده گاه و بی گاه زیر بمباران می رود . در مسیر با پسر نوجوانی به نام " یونس " و مادر بزرگش " بی بی " روبه رو می شوند . کشمکش های سارا با خودش و با بقیه افراد ، برسر پیاده کردن کوکو و سوار کردن یونس و بی بی اش ، شروع می شود . بالاخره سارا

پس از کشمکش های فراوان ، نجات جان یونس و بی بی را ترجیح می دهد و کوکو را در بیابان رها کرده ، یونس و بی بی همسفران جدید آن ها می شوند .

با وجود بمباران بی وقفه ی توپ و گلوله دشمن سرانجام سالم به اهواز می رسند و در خانه هایی که به آن آشیانه ( چون آشیانه هواپیما بوده است ) می گویند ، اسکان می گیرند و زندگی سخت و مشقت باری را آغاز می کنند .

آن ها مجبورند برای تهیه آب ، نفت و... مسیری را طی کنند و با رنج بسیار نیازهای اولیه ی یک زندگی معمولی موقت را فراهم کنند . یونس در آن اردوگاه های موقت ، گاهی با روش های خلاقانه بچه ها را سرگرم می کند و ساعاتی را نیز کنار پیرمرد مقنی به چاه کنی مشغول است . یک روز که یونس برای سرگرم کردن بچه ها مسابقه ای را ترتیب می دهد ، سارا که هنوز بابت کوکو از یونس ناراحت بوده ، برای کم کردن روی یونس در آن مسابقه شرکت می کند . یونس قرار می گذارد اگر باختی باید قول بدهی روزی یک قطعه موسیقی به نام " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " بسازی .

سارا در ابتدا از یونس ، چون مسبب رها کردن کوکو در بیابان شده بود ، خوشش نمی آمد . اما در طول سفر ، به مرور زمان مجذوب شخصیت تأثیرگذار یونس شده و به تأثر از روحیه عرفانی و اسطوره ای یونس ، به رشد و تحول درونی می رسد و به یونس علاقه مند می شود . البته هیچ گاه این علاقه ابراز نمی شود ، چرا که سارا می دانست یونس سلما را دوست داشت و شعرهایش را برای سلما می گفت و گاهی به دیدار او می رفت .

روزی از همان روزهای اردوگاه نشینی ، یونس هنگام چاه کنی در عین ناباوری می میرد . درست روز بازگشت پدر سارا از سفر آلمان . همه ی مردم اردوگاه اندوهگین و ناراحت می شوند . سارا که

شناختی نسبی از عاشقانه های یونس ، که برای سلما می نوشت ، داشت . تصمیم می گیرد با برادرش سام ، به دیدار سلما برود و به او بگوید که یونس دیگر به دیدارش نخواهد رفت .

یونس همان شب ، که پیت نفت از دست سارا افتاده بود و به زمین ریخته بود ، به سارا گفته بود که هر روز صبح قبل از رفتن به ته چاه ( برای چاه کنی ) به دیدار سلما می رود . و سارا پس از مرگ ناگهانی یونس به خاطر می آورد ؛ صبحی را که یونس را تعقیب کرده بود و دیده بود که یونس کنار دیوار گلی پشت کانال از نردبانی بالا رفته بود و با سلما حرف زده بود . برای همین سارا تصمیم می گیرد با سام به آن جا برود و به سلما بگوید که یونس دیگر به دیدارش نخواهد آمد . وقتی کوچه ها و خانه های گلی را پشت سر گذاشته و به آن دیوار گلی پشت کانال رسیدند ، سارا از نردبان بالا رفت . اما با دیدن صحنه ای از یک دشت پهناور پر از خار و خاشاک و یک جاده ی آسفالته ی باریک ، جا خورده و نفس در سینه اش حبس شد . چون یونس به او گفته بود آن جا که سلما را دیدار می کند یک باغ پر از نرگسی های زرد و بنفش و سفید است ...

علاوه بر آن دشت پر خار و خاشاک ، توی آن دریچه یک ماهی زیبای سنگی بود و یک دفترچه با جلد قهوه ای که رویش این جمله زرکوب شده بود " یاهناقشاع سنوی رد مکش یهام " یعنی " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " از شعرهایی که یونس به زبان خودش نوشته بود . سام وقتی فهمید از سلما خبری نیست ، به سارا گفت من فکر می کنم یونس دلش می خواسته توتعقیبش کنی . در پایان سارا می فهمد که این عاشقانه ها برای او نوشته شده است .

### ۳-۶ بررسی عناصر داستانی و جلوه های جنگ در رمان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی"

با توجه به این که ظاهر کتاب برای مخاطب نوجوان بسیار جذاب است ، ضروری است ابتدا به بررسی ظاهر کتاب پردازیم . "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" در ۱۶۶ صفحه ، سه فصل و هر فصل از چندین بخش تشکیل شده است . رنگ و عنوان روی جلد از همان اول مخاطب را جذب می کند .

نویسنده هوشمندانه با انتخاب عنوان "عاشقانه ها"، با بحث عشق - که تب آن در نوجوانان داغ است - اولین گام را برای جذب مخاطب برمی دارد. رنگ و تصویر سنگ های روی جلد همراه کلمه ماهی، دریا را به ذهن مخاطب متبادر می کند. نویسنده با انتخاب جمله ی "زییپ لاسما، رهش نم بجمع گرب نیازیر دراد." در اولین صفحه و هم چنین انتخاب عناوین ۳ فصل کتاب، از نوعی رمز آلودگی و نماد گرایی استفاده کرده، که تا قبل از خواندن کتاب برای مخاطب مثل رازی ناگشوده، جذاب است. سفید خوانی کتاب مناسب است اما در قسمت شماره صفحه این سفیدخوانی رعایت نشده است. بهتر این بود که شماره صفحه ها داخل کادر خاکستری قرار نمی گرفت. توضیح کلمات دشوار در آخرین صفحه کتاب، به دلیل به کارگیری واژه های فنی و تخصصی، بسیار ضروری بود.

شروع داستان با پراکنندگی مطالب و غیرمرتبط بودن شان و نوعی گنگی ناشی از رمز آلودگی، همان اول مخاطب را جذب نمی کند، برعکس ایجاد دافعه می کند. اما بعد آرام آرام پیچیدگی ها مرتفع شده و لذت کشف رمز و رازها، مخاطب را پاگیر می کند.

### ۳-۶-۱ موضوع

"عاشقانه های یونس در شکم ماهی" یک رمان رئالیستی است، که واقعیت های جنگ ایران و عراق را با کمک نماد و نشانه بازگو می کند. نویسنده موضوع جنگ را، با به تصویر کشیدن روزهای آغازین حمله ی بعثی های عراق به خرمشهر نشان می دهد. قبل از این نیز جمشید خانیان با موضوع جنگ به حوزه ی کودک و نوجوان وارد کرده بود؛ اما این بار با نگاهی نو به موضوع جنگ می پردازد.

شاید بخشی از رمان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" حاصل دغدغه های نویسنده در مورد آسیب هایی که جنگ بر مردم جنگ زده به ویژه نوجوانان وارد کرده است، باشد. اما با توجه به شخصیت پردازی ها، گفت و گوها، حوادث، مکان ها و نمادهای به خدمت گرفته در رمان عاشقانه ها، به نظر می رسد دغدغه اصلی نویسنده - در واقع یکی از درون مایه های داستان- رشد شخصیتی و هویتی نوجوانان در دل وحشتناک ترین اتفاق تاریخی یعنی جنگ، مد نظر بوده است. البته نویسنده با فراتر گذاشته و در دل جنگ تحمیلی، مقاومت در برابر جنگی بزرگتر را فرا روی نوجوان می گذارد؛ جنگی که در دین و سنت ما از آن به جهاد اکبر یاد می شود و همواره در تمام موقعیت های اضطراری و حساس، زندگی بشر - به خصوص نوجوانان که در مرحله دوم شکل گیری شخصیت شان با خود بیگانه شده و در پی شناخت هویت خویش اند - را تحت الشعاع قرار داده است و کشمکش درونی با نفس های بد فرمای را رقم می زند. همان طور که سارا دختر نوجوان رمان، در میدان مبارزه با نفس خودخواه طلبش پیروز میدان شد و از علایق شخصی اش گذشت و یا تصویرسازی های بسیاری که نویسنده در سراسر رمان، برای نشان دادن رشد درونی شخصیت ها به کار گرفته است.

نویسنده مسئله عشق را نیز - که جزء جدایی ناپذیر دوران نوجوانی است - از نظر دور نداشته و سعی کرده پیام عشق را، که دغدغه دوران نوجوانی است، حتی در شرایط جنگ و بمباران به گوش مخاطبش برساند، تا به جذابیت رمان بیفزاید و بگوید چراغ عشق همیشه روشن است.



داستان دارای طرحی منسجم است. حتی قطع و شکست زمانی هم نتوانسته از انسجام و هماهنگی آن بکاهد. شاید در ابتدای امر، که در شروع داستان آخر ماجرا به روایت می آید، این طور به نظر برسد که حوادث و زمان وقوع شان در یک خط مستقیم روایت نمی شود و توالی و نظم زمانی ندارد. اما از فصل دوم به بعد به چینش صحیح و منطقی حوادث واقف می شویم و پی می بریم نویسنده نقشه های طراحی شده در ذهنش را با شیوه ای متفاوت و خلاقانه در داستان پیاده کرده است.

طرح در دل شخصیت پردازی ها، میان گفت و گوها و توصیف حوادث داستان شکل گرفته، گره ها یکی پس از دیگری افکنده شده و کشمکش ها، در خدمت بازگشایی گره ها حادث شده اند. تنوع کشمکش ها در این رمان نشان از قدرت خلاقیت ادبی نویسنده دارد، که همه ی آن ها برخواسته از پدیده ی جنگ است. مثل: کشمکش انسان با انسان، که میان پیرمردی با همسایه اش در محل اسکان موقت آوارگان جنگ بر سر تنگ بودن محل زندگی شان ... (صفحه ۱۱۴ تا ۱۱۸) رخ می دهد. کشمکش انسان با خود را در شخصیت سارا می بینیم، که بر سر پیاده کردن کوکو و سوار کردن یونس و بی بی با خود در جنگ و ستیز است ... کشمکش انسان با طبیعت: بر سر گرفتن سهمیه نفت و صف طولانی آن و ریختن نفت سارا روی زمین و جمع کردن نفت با دست از کف زمین توسط سارا ...

گره های زیادی در دل داستان پدیدار می شود. مثل: تغییر فضای زندگی شخصیت ها و موقعیت های مختلفی که بر اثر جنگ، شخصیت ها را در گیر خود کرده و هر کدام به شکلی با آن دست و پنجه نرم می کنند. مرگ یونس در نوجوانی. برخورد ضد و نقیض سارا در موقعیت های ویژه و ...

ایجاد تعلیق مناسب در مورد عشق یونس و سلما مخاطب را تا پایان داستان با خود همراه کرده و او را در تمام ۱۲ نرده ی نردبان با سارا هم قدم می کند و در نهایت معلوم می گردد، سلما همان سارا بوده

است . سلما نمادی از عشق در اشعار عرب بوده که به عشقش نمی رسد . البته این گونه پایان ها به مذاق گروهی از مخاطبان خوش نمی آید ، چرا که مخاطبان با این کنجکاوی داستان را دنبال کرده ، تا بدانند سلما کیست و با شنیدن مرگ یونس چه عکس العملی نشان خواهد داد .

### ۳-۶-۴ زاویه دید

زاویه دید اول شخص مفرد است و داستان از زبان قهرمان ، سارا ، روایت می شود . بالطبع در روایت هایی که با زاویه دید اول شخص است ، گاهی محدودیت هایی در شخصیت پردازی و بازگو کردن حوادث پیش آمده ، ایجاد می شود که نویسنده در دل گفت و گوها و توصیف های مفصل این محدودیت ها را پوشش داده است . البته با توجه به موضوع جنگ ، به نظر می رسد بهترین نوع زاویه دید ، اول شخص مفرد باشد ، چرا که به باور پذیری حوادث کمک فراوانی می کند .

### ۳-۶-۵ شخصیت و شخصیت پردازی

شخصیت اصلی ، سارا : دارای شخصیتی پویاست . دختری ۲۲ ساله که سرگذشت خود و خانواده اش و دیگر مردم خرمشهر را ، در سال ۵۹ ( آغاز جنگ ایران و عراق ) ، روایت می کند . سارا در زمان جنگ ۱۳ سال داشت . او اهل ذوق و هنر ، به ویژه هنر موسیقی کلاسیک است . او بسیار کنجکاو ، اهل مطالعه و عاشق پیانواش است . در روند داستان به رشد شخصیتی مطلوبی دست می یابد .

شخصیت کلیدی، یونس: شخصیتی درون گرا و ثابت دارد و همان طور که سام در متن داستان ذکر می کند او مثل یک نابغه در مورد همه چیز اطلاعات دارد. نوجوان ۱۶، ۱۷ ساله ای است که در کودکی مادرش را از دست می دهد و بعد از ازدواج مجدد پدرش، بی بی (مادرِ مادرش) او را پیش خود نگه می دارد. یونس شعر هم می گوید و در نگارش شعرهایش روش خاصی دارد، او هر کلمه را از چپ به راست (برعکس) می نویسد:

" و بعد شنیدم چیزی شبیه یک شعر را با همان کلمه های غریب موسیقایی زمزمه کرد: یور نیمز مدق راذگب / نوچ ریزگان یتسه / یلو هب نامسا هاگن نک / هب اهراتس / ... و ترجمه شعرش را خواند: روی زمین قدم بگذار / چون ناگزیر هستی / ولی به آسمان نگاه کن / به ستاره ها ... " ص ۱۴۵

یونس را اگر از چپ به راست بخوانیم می شود "سنوی" به معنی صاحب ماهی. قرار گرفتن معنای ماهی در دل نام یونس، اشاره و تلمیحی زیبا به داستان حضرت یونس دارد. در طول داستان نیز نویسنده هر از گاهی به شباهت "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" و داستان حضرت یونس (ع) گریزی می زند. گویی شخصیت یونس در لباس یک مرشد و راهنما ظاهر می شود. در اصل رسالت یونس هدایت ساراست. او چون اسطوره ای برای رشد دادن سارا، کنار او قرار گرفته است.

#### شخصیت های فرعی:

پدر سارا: یک تعمیرکار خبره ی پیانو و عاشق موسیقی است، آن هم از نوع کلاسیک غیر ایرانی، قطعات نواخته شده ی بتهوون، که بسیار برایش لذت بخش است. او با پیانو های تعمیری همانند یک انسان بیمار رفتار می کرد، به همین دلیل به او احیاگر پیانو می گفتند نه تعمیرکار.

مادر سارا: زنی خانه دار، مهربان و هنرمند است. اما روحیه‌ی لطیف و حساسی دارد، تا جایی که اجازه نداد سارا برای آموزش پیانو در مدرسه‌ی هامبورگ همراه استادش به آلمان برود. او معتقد است جنگ ربطی به بچه‌ها ندارد و چیزی نیست که کودک و نوجوان من باید در این سن تجربه کنند؛ سام من باید پر از انرژی باشد و حق سارای من نشستن پشت پیانو و نواختن شادترین و زیباترین آهنگ هاست.

سام: سام برادر سارا، در زمان روایت داستان ۱۱ سال دارد. پسری بسیار کنجکاو و علاقه‌مند به مسائل نظامی و علمی است. سؤالات خسته‌کننده و کلافه‌کننده سام از سارا و یونس در مسیر داستان دیده می‌شود. مثل: حلزون تندتر می‌رود یا لاک پشت؟ مگس تندتر می‌رود یا اسکی باز؟ این سؤالات هم برای مخاطب کسالت‌بار بوده و هم متن پرکن است و مخاطب را از هدف اصلی داستان دور می‌کند. به نظر می‌رسد با وجود یک تفنگ ساچمه‌ای، که از لحظه‌ی ورود سام به داستان تا آخر ماجرا، همیشه همراهش بوده است، خود به تنهایی می‌توانست دلیل قانع‌کننده‌ای برای سؤالات کنجکاوانه‌ی سام باشد و دیگر نیازی به سؤالات غیر مرتبط به موضوع باقی نمی‌ماند. سام با همان تفنگ ساچمه‌ای مدام در پی رؤیای جنگ با عراقی‌ها بود.

"گفت: توفکر می‌کنی من با این تفنگ بتونم با عراقیا بجنگم؟ گفتم: فکر نمی‌کنم گفت: چرا؟ گفتم: چون با این تفنگ نمی‌شه کسی رو کُشت. گفت: زخمی چی؟ با این تفنگ می‌تونم بزنم عراقیا رو زخمی کنم؟..." ص ۴۱ و ۴۲

کوکو: نام یک پیانو دست دوم قدیمی است که پدر سارا آن را از یک نوازنده‌ی پیر خریده است. همه‌ی اعضای خانواده، کوکو را عضوی از خودشان می‌دانند. پدر در مورد کوکو می‌گوید:

" ژرژ گفت بهش می گه کوکو . اسمیه که خودش روش گذاشته ، به عمر سی چهل ساله دارد . به

کمی پیره ولی فوق العاده ست . خودم زنده ش کردم ... " ص ۳۰

کوکو نقشی کلیدی در ایجاد کشمکش های طرح داستانی دارد . آن قدر زنده که چند صفحه گفت

و گوی اختصاصی میان کوکو و سارا رد و بدل می شود :

" .... تو کی هستی ؟ من کی هستم ؟ تو کی هستی ؟ به دست هات نگاه کن . به انگشت هات . من

کوکوی تو هستم . بودم . من کوکوی تو بودم . و تو رنگِ نقره ایِ فِلَس های ماهی چشم هاتو از من

گرفتی .... " صفحه ۱۰۰

عمو غازی و همسرش عنقا خانم : عمو غازی ، عموی سارا و سام نیست . او کارمند اداره ی گمرک است

و بعد از ظهرها پیشکار خانواده سارا بوده و از هیچ کار و کمکی به آن ها فروگذار نیست . عمو غازی

نقش مهمی ، در نبود پدر خانواده ، برای همراهی خانواده ی سارا به سمت اهواز دارد . بعد از اسکان

موقت شان در آشیانه هواپیما ، فرماندار شهر درخواست می کند یک نفر به عنوان شهردار این مکان را

سر و سامان بدهد و عموغازی داوطلب می شود و از آن روز به عموغازی می گویند آقای شهردار.

شکل ظاهری عموغازی به تفصیل در داستان آورده شده است . عنقا خانم همسر عموغازی در آغاز

جنگ آخرین ماه های دوران بارداری اش را می گذراند و سرانجام در محل اسکان موقت فرزندش را

به دنیا می آورد ، او که در ابتدا نام عرشیا را برای پسرش انتخاب کرده بود ، با مرگ ناگهانی یونس ،

تصمیم می گیرد نام فرزندش را یونس بگذارد .

بی بی: مادر بزرگ یونس است. بی بی بچه ی کوچکی دارد که در جنگ، زیر بمباران توپ و آتش جاده، حکم داروخانه ی سیار را دارد و به همه انرژی و قوت می بخشد. او هنگام به دنیا آمدن بچه ی عنقا خانم نقش قابله را به درستی ایفا می کند.

سلما: به نوعی یک شخصیت سایه محسوب می شود. البته شخصیت سایه ای که بسیار کلیدی و سمبولیک است و یک سر و گردن از دیگر شخصیت های سایه ی حاضر در داستان \_ مثل ژرژ گاسپاریان، که فقط یک بار نامش در داستان به عنوان فروشنده کوکو، آورده می شود \_ بالاتر است. سلما نه حضور فیزیکی دارد و نه در گفت و گوها نشانی از او دیده می شود، فقط به عنوان کسی که یونس شعرهای عاشقانه اش را برایش می سرود، نامی از او آورده شده است.

در اشعار عرب از سلما به عنوان سمبل و نماد معشوقه ای زمینی و ظاهری یاد می شود، که به عشقش نمی رسد. در این داستان نیز گویی همان نقش را ایفا می کند، چرا که بعد از مرگ یونس، سام و سارا سنگ های منقش به نقش ماهی و دفترچه ای که با زبان خاص یونس رویش نوشته شده بود. " یا ههناقشاع سنوی رد مکش یهام " یعنی عاشقانه های یونس در شکم ماهی، را پیدا می کنند و مخاطب همان جا در سطرهای پایانی متوجه می شود که شعرهای یونس برای سارا سروده شده است و سلما نماد یک عشق است.

### ۳-۶-۶ گفت و گو

گفت و گوها در داستان همواره به مدد شخصیت پردازی و توصیف مکان و زمان آمده و اطلاعات زیادی به طور مستقیم در اختیار مخاطب می گذارد. در این داستان نیز گفت و گوها به زبان محاوره ای

و گفتاری اطلاعات مورد نیاز را به خواننده می دهند . البته بسیاری از گفت و گوها به نظر اضافی و غیرضروری می آیند . مثل سؤال و جواب های بی ربط سام که تأثیری در روند داستان ندارد .

### ۳-۶-۷ لحن

شخصیت هایی که در این رمان حضور دارند از نظر بار علمی و فرهنگی نسبت به رمان هستی از سطح بالاتری برخوردار است . یونس لحنی شاعرانه و عارفانه و خانواده سارا لحنی هنری و فاخر دارند . به نظر می رسد نوعی یکدستی در لحن شخصیت ها دیده می شود .

### ۳-۶-۸ زبان ( پیچیده و رمز گونه )

" عاشقانه های یونس در شکم ماهی " داستانی است با زبان رمز گونه و نمادگرا ، که عشق پاک و پنهانی دوران نوجوانی را در دل جنگ روایت می کند . رازآلودگی و زبان خاص این اثر از همان صفحه ی اول به چشم می خورد و مخاطب نوجوان را وا می دارد عمیق تر و باریک بین تر به خواندن پردازد ، تا لایه های پنهان مفاهیم و معانی بیرونی و درونی واژه ها و جمله ها را کشف کند . در اولین جملات کتاب می خوانیم :

" و او درست یک روز بعد از آمدن بابا ، در حالی که به نظر سالم و سرحال می رسید ، مثل درختی که دیگر قادر نباشد با ریشه ی خود از زمین آب و غذا بگیرد و با برگ هایش هوا را جذب بکند خیلی آرام و غیرمنتظره مرد ... "

شاید دلیل دیگر پیچیدگی های زبانی داستان پرهیز از مستقیم گویی است . چرا که پند و اندرزهای لخت و عریان به مذاق نوجوانان امروزی خوش نمی آید ، از این رو نویسندگان کودک و نوجوان همواره زبانی رمزگونه برای انتقال پیام داستان خود انتخاب می کند . در این داستان نیز نویسنده کوشیده ، با کمک واقعه ی جنگ امکاناتی فراهم کند تا مخاطبِ نوجوان را ، ضمن سرگرم کردن با خواندن رمانی لذت بخش ، از پیام و هدف خود نیز آگاه سازد.

اصرار نویسنده در به چالش کشاندن مخاطب ، برای کشف رمزهای داستانی به اینجا ختم نمی شود . وی حتی برای دادن اطلاعات ساده نیز مدام از پیچیدگی های زبانی و توصیفات بدیع استفاده می کند :

" در آن روز یعنی درست سه هزار و دویست و هشتاد و پنج روز پیش ، وقتی من سیزده سالم بود و بابا به دعوت استاد خوانساری ، برای گذراندن یک دوره ی آموزشی بیست و پنج روزه ... " ص ۲۲

و خواننده برای کشف سن سارا در لحظه ی روایت داستان ، به ماشین حساب روی می آورد . از آن جایی که این داستان ماجرای جنگ را با پیچیدگی های خاص خود روایت می کند و نیز اصطلاحات موسیقایی و گاهی مسائل علمی سنگین از جانب یونس مطرح می شود ؛ انتظار می رود نویسنده از پیچیدگی های این گونه پرهیزد و ساده و روان به جای سه هزار و دویست و هشتاد و پنج روز ، بگوید

۹ سال پیش .

۳-۶-۹ توصیف :

توصیفات به کار رفته در رمان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" با کمک تشبیهات بکر و تعبیرات زیبا شناختی ، حکایت از مهارت قلم نویسنده دارد :



" می خواست اشتیاق یک جان عاشق دردمند را از زیر انگشت های سهره ای من به نمایش بگذارد ...  
سام مثل همیشه با دهان باز ، طوری که انگار قورباغه ای بود که می خواست با مهارت تمام حشره ای را  
شکار کند ، خواب بود ... " ص ۴۰

استفاده از تعبیرات و توصیفات زیبا و دلنشین ادبی در متن داستانی که جنگ را به روایت کشیده  
است ، شاید کمی غیر طبیعی به نظر برسد . اما نویسنده ی با آگاهی شرایط مخاطب ( نوجوان ) را در نظر  
گرفته و مراقب است ، تا متن از زیبایی شناختی و خلاقیت ادبی فاصله نگیرد و سعی کرده در دل جنگ  
و خمپاره و بمباران زیبایی را نیز برای قوت بخشیدن و ایجاد انگیزه مقاومت ، نشان دهد . آن گونه که  
در صفحه ی پایانی نوشته است :

" قشنگ بود . یه باغ پُراز نرگسی های زرد و بنفش و سفید . وسطِ بنفش هاش یه حلقه ی زرد هم  
دیده می شد و نرگس شهلا . نرگس مسکین . نرگس صدپر . هر جور نرگس که فکر کنی . یه باغ ، پُر  
تا پُر . " ص ۱۶۵

معمولاً توصیف در خدمت روند و پیش برد داستان است اما به نظر می رسد در مواردی نویسنده  
جانب اعتدال را رعایت نکرده و توصیفات اضافه و غیر ضروری به کار برده ، که بود و نبودش تأثیری  
در روند داستان نمی گذارد . به طور مثال در مورد ترسیدن مادر از رانندگی به علت یک تصادف  
در گذشته ، مخاطب با حجم زیادی از توصیف مواجه است . یا شکل ظاهری شخصیت سارا ، که جزئی  
ترین موارد غیر ضروری نیز به تفصیل توضیح داده شده است و مواردی از این دست توصیفات ، بسیار  
به چشم می خورد ؛ که نه با موضوع داستان در ارتباط است و نه در شخصیت پردازی و سیر حوادث  
کاربردی دارد . ضمن این که نوجوان امروز ، در عصر سرعت و تکنولوژی ، به خواندن آثار موجزتر

رغبت بیشتر نشان می دهد تا به آثاری که پر از اطناب و توصیفات غیر ضروری است . بنابراین جهت جذب نوجوان امروز بهتر آن است که بیش تر از حد ضرورت توصیف انجام نشود .

### تکرار در توصیف

نویسنده علاوه بر توصیفات اضافه به تکرار در توصیف نیز مبادرت می ورزد . به نظر می رسد تکرار توصیفات به عمد و برای تأکید بیشتر است . به عنوان مثال برای توصیف سر و صدای بمب و آتش و جوّ حاکم بر فضای جنگی جاده خرمشهر - اهواز ، صدای بلند حرف زدن همه ی شخصیت ها مدام تکرار می شود :

" ... دیوانه وار از آسمان آتش می بارید و هولناک تر از آتش ، صدا بود صدای ... عموغازی با صدای بلند گفت : این جا دیگه موندن نداره ! مامان با صدای بلند گفت : ... یونس با صدای بلند گفت : .. سام با صدای بلند گفت : .. "ص ۸۶

البته فقط به تکرار کلمه و عبارات ختم نمی شود ، گاه یک ماجرا و حادثه در فصل های مختلف تکرار می شود . مثل : یادآوری خواب سارا که چند پاراگراف را در بر می گیرد و یا این جملات :

" به یادِ همان ماجرای یک چشم به هم زدن در چهار صد هزارم ثانیه ی من و کوکو افتاده است " یا " دود ، شبیه عقرب سیاهی بود که انبرک های دوطرف آرواره اش را سیخ کرده باشد به جلو ... " یا " طوری که انگار قورباغه ای بود که می خواست با مهارت تمام حشره ای را شکار کند ، خواب بود ... " که بارها در فصل های مختلف تکرار شده است . از این دست نمونه های تکرار ، به وفور در متن دیده می شود . که برای مخاطب عجول و کم طاقت نوجوان امروز - که در عصر سرعت و تکنولوژی زندگی می کند - به مثابه ی سرعت گیرهای خسته کننده عمل می کند .

"عاشقانه های یونس در شکم ماهی" زمان حمله عراق به ایران و اشغال خرمشهر را نشان می دهد. در آغاز داستان زمان برای مخاطب نامشخص است، اما رفته رفته با پرش زمانی به گذشته و قطع و وصل های گذشته دور و گذشته نزدیک مخاطب متوجه می شود، نویسنده روزهای قبل و بعد حمله ی بعثی ها به خرمشهر را روایت می کند:

"عمو غازی گفت: نمی دونم. فقط می دونم توی شهر هو افتاده که دژ مرکزی سقوط کرده و تانک های عراقی دارن به شهر نزدیک تر می شن. می گن اونامی خوان جاده ی خرمشهر اهواز رو بگیرن. اگه این بشه خانم جان، دیگه راهی برای رفتن نیست." ص ۳۲

دیدن کلمات و عبارات غیر مرتبط مثل: آشیانه، آقای شهردار، اتاقک شماره ۷، پلک های نازک مهتابی اش مثل فلس های زنده ی ماهی بلرزد، سونات مهتاب، سونات پاتتیک، از توی آینه به دست خودت نگاه کن و به مربع بکش! ... در اولین سطرهای فصل اول و از طرفی شیوه ی روایت داستان، که در خط سیر مستقیم نبوده و به لحاظ زمانی از شرایط خاصی برخوردار است. قطع و شکست زمانی و جابه جایی زمان داستان از گذشته به حال و مداومت ورزیدن بر این رفت و برگشت زمانی - که تا پایان داستان ادامه دارد- ابتدا مخاطب را به نوعی سردرگمی می کشاند و در مواردی شاید مخاطب را از خواندن ادامه داستان منصرف کند ... اما هر چه برگه ها را ورق زده و پیش می رویم از پیچیدگی شکست های زمانی کم شده و بر جذابیت آن افزوده می شود.

جمشید خانیان نیز مانند فرهاد حسن زاده ، دوران نوجوانی اش را در دل جنگ در خرمشهر و آبادان گذرانده است . بنابراین با شناخت دقیق مکان جغرافیایی که ، داستان در آن شکل گرفته است ، به باورپذیری مکان ها در داستان کمک کرده است :

" شنیدم که پسر گفت : عراقیا مثل مور و ملخ دارن از نهر عرایض و جاده شلمچه می ریزن توی شهر . از من می شنوید این جاده رو چهار نعل بتازید . اهواز هم نمونید . برید امیدیه ، بنزین بزنید . برید بهبهان ... " ص ۵۷

در داستان های واقعی به ویژه داستان هایی که با موضوع جنگ نوشته شده است . توصیف صحنه نقش پراهمیتی در باورپذیری اثر و جذب مخاطب دارد :

" صدای خِر خِر استارت به گوش رسید و بعد یک مرتبه ماشین روشن شد ... پسر از روی زمین بلند شد و خودش را تکاند ... یک مرتبه درست در همان نقطه ای که پسر دستش را بلند کرده بود ، همه چیز در یک لحظه ، درست در یک لحظه ، مثل گلوله ی آتشینِ غول آسا منفجر شد. بامب. " ص ۶۲

رمان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" پر از نشانه و نماد است. نویسنده از شروع تا پایان داستان، با در نظر گرفتن مخاطب نوجوان - گریزان از پند و اندرز مستقیم - و جهت پرهیز از مستقیم گویی و جذائیت، با استفاده از نماد و نشانه جلوه ای نو به داستان بخشیده است.

زیباپ لاسما رهش نم بجمع گرب ینازیر دراد: نویسنده در اولین جمله کتاب "زیباپ لاسما رهش نم بجمع گرب ینازیر دراد" - یعنی پاییز امسال شهر من عجب برگ ریزانی دارد - ضمن این که می خواهد بگوید اتفاقی بزرگ در راه است. هنجار شکنی کرده و برخلاف عرف ادبیات که همیشه لاله را نماد و سمبل شهید می دانند، این بار شهید و شهادت را جور دیگر به تصویر در می آورد. و خاطر نشان می کند، اتفاق بزرگ جنگ در راه است، که باعث شهید شدن بسیاری از مردان، زنان و کودکان شهر من خواهد شد. درست مثل پاییزی که برگ درختان را یکی یکی می چیند و در دل زمین دفن می کند.

عاشقانه های یونس در شکم ماهی: عنوان کتاب نشانه و تلمیحی به داستان حضرت یونس (ع) است که در شکم ماهی (نهنگ) گیر افتاده بود و شباهتش با داستان این کتاب، حس کنجکاوی مخاطب را برای دانستن جزئیات بیشتر داستان حضرت یونس (ع) برمی انگیزد. در متن نیز چندین بار اشاره به ظلمات و تاریکی شکم ماهی می شود. آن جا که سارا سعی دارد نفت های ریخته شده در کف زمین را با دست جمع کند:

"گفتم چرا این جا این همه تاریکه؟ گفت: مگه نمی دونی ما توی شکم ماهی گیر افتاده ایم؟" ص ۱۴۴  
"بی بی م همیشه می گه ما گناه کارهایی هستیم که گیر افتاده ایم توی شکم ماهی. به این راحتی نمی میریم. وقت مُردن که برسه، اون وقت ماهی دهن باز می کنه... ص ۷۰"

شاید بشود نفت را نماد تاریکی و ظلمات دانست . در جایی دیگر نیز بی بی پس از مرگ یونس به این موضوع اشاره می کند : " آقای شهردار آمد به طرف ما و رو به بابا گفت : بیچاره بی بی همه اش می گه یونس رفت و منو این جا توی ظلمات شکم ماهی رها کرد ... "

**عنوان فصل اول :** " از توی آینه به دست خودت نگاه کن و یک مربع بکش " انتخاب عنوان فصل اول هدفمند و هوشمندانه انتخاب شده است و مخاطب بعد از خواندن کتاب متوجه معنای پر مغز آن می شود . زمان جنگ در اردوگاه ها و اسکان های موقت جنگی این امکان برای ساکنین فراهم بود که فرزندان شان اوقات زیادی را با هم سالان خود بازی کنند و از یکدیگر چیزهای زیادی را بیاموزند . نویسنده در دل این بازی ها و آموختن های به ظاهر ساده ، توسط شخصیت یونس - که نقش راهنما را بازی می کند - بحث سنگین و پیچیده ی عرفانی (خودشناسی) را غیرمستقیم به مخاطب کودک و نوجوان آموزش می دهد و این بهترین شیوه شناخته شده ی آموزشی کودکان و نوجوانان است . در جایی یونس یک بازی با آینه راه می اندازد و وقتی خوب حس لذت ، سرگرمی و کشف را در مخاطب زنده کرد ، ذهن نوجوان را آماده شنیدن یک جمله تفکر برانگیز می کند :

" ... و سرش را خم کرد روی شانه و خیره شد به آینه ، و گفت : ما واقعاً وقتی توی آینه به خودمون نگاه می کنیم ، داریم به کی نگاه می کنیم ... " ص ۱۲

**عنوان فصل دوم :** " ماهی ها رنگ استتار دارند " مطرح کردن مستقیم جنگ و درگیر شدن شخصیت ها با این مسئله ، میان ماهی ، عاشقانه ها و یونس گره داستانی ایجاد می کند . پیام دیگر این عنوان پوشیده کردن و استتار در مقابل دشمن را تداعی می کند .

عنوان فصل سوم: " چشم که باز می کنی باغ می بینی " . در پرده آخر ، نویسنده گره های داستان را یکی پس از دیگری می گشاید : پرده از راز عشق پنهان یونس به سارا و عاشقانه های یونس برداشته می شود ، قرار ساخت قطعه موسیقی "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" توسط سارا از طرف یونس گذاشته می شود ، بچه ی عنقا خانم و عموغازی به دنیا می آید و نامش را یونس می گذارند ، پدر از آلمان باز می گردد... و گویی شخصیت سارا پخته می شود و چشمش را به دنیای دیگر گشوده و جور دیگری می بیند ، چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید . نهایت این که " إن اله مع العسیرا " همانا که پس از سختی آسایش و آرامش است .

سونات تودیع بتهوون : در صفحات ابتدایی فصل اول نویسنده فاخرانه با نماد و نشانه ی نوای یک موسیقی ، گام های نزدیک شدن جنگ را می نوازد ... ، و هجوم دشمن را با ریتمی تند به گوش مخاطب می رساند . سپس در پایان جنگ پرچم فتح سرزمین همیشه سبز خرمشهر را ، به زیبایی به اهتزاز در می آورد . آن جا که سارا تفسیر پدر را از سونات تودیع بتهوون به تصویر می کشد :

" این سونات را بتهوون وقتی تصنیف می کند که فرانسوی ها داخل خاک اتریش می شن و ولیعهد اتریش مجبور می شه پایتخت رو ترک کنه . به خاطر همینه که قسمت اول سونات با یه آهنگ آهسته و غمگین شروع می شده و قسمت دوم که خیلی هم تند و پرهیجانه ، نشون می ده که بتهوون نازنین چه قدر از این اتفاق ناراحته . اوج این ناراحتی درست وقتیته که یه نوای آهسته غم جدایی و هجران رو نشون می ده . ولی همه چیز خیلی زود تموم می شه قسمت سوم با یه آهنگ تند و نشاط آور بازگشت دوست رو مجسم می کنه ... " ص ۱۳

تفسیر آهنگ تداعی کننده موقعیت ها و حوادثی است که برای شخصیت های داستان پدید می آید :  
ورود بعضی ها به خرمشهر ، ترک اجباری ساکنین شهر خرمشهر و نور امیدی که نوید تمام شدن جنگ و  
مارش آزاد سازی خرمشهر و بیرون کردن دشمن از وطن است .

آشیانه : نماد دیگر این داستان آشیانه است . پس از حمله عراق و اشغال خرمشهر ، مردم بالاجبار یکی  
یکی شهر را ترک می کردند و در شهرهای مختلف به آن ها اسکان موقت داده می شد . گاهی در  
مکان های دور از ذهن اسکان داشتند ، مثل شخصیت های این داستان که در محل نگهداری هواپیما  
(آشیانه) ساکن شدند : " محل اسکان موقت مان ساختمان سیمانی بسیار ساده ای داشت . چیزی شبیه  
یک کارتن چهار ضلعی مستطیل شکل ، با یک سقف سوله ای بسیار بلند ... با یک سرویس بهداشتی )  
(برای ۳۰ و ۴۰ نفر) ... " ص ۱۰۹

نرده های نردبان : نرده های نردبان که در فصل آخر مطرح می شود به نظر نماد صعود به قله ی رسیدن و  
رشد است . مکث سارا در هر نرده ی نردبان و ۱۲ عدد بودن نرده ها ، ذهن مخاطب را درگیر می کند  
، که شاید نویسنده عمدی در انتخاب تعداد نرده ها داشته باشد ، چرا که بعد از گذشتن سارا از ۱۲ نرده ،  
قرار است کشف مهم داستان که مسیر اصلی تعلیق داستان است ، رخ دهد و سارا سنگ منقش شده به  
نقش ماهی را همراه دفتر عاشقانه های یونس - که به ظاهر برای سلما می نوشته - پیدا کند .

### ۳-۶-۱۴ جنگ و آموزش علوم کودک و نوجوان

یکی دیگر از رسالت های نویسنده ی آثار نوجوانان ، آموزشی بودن آن اثر است . به همین دلیل هر از  
گاهی بار علمی که بر دوش داستان است را با آوردن یک نکته به خود گوشزد می کند :



" چون سرعت گلوله تقریباً سه برابر بیشتر از سرعت صوت در هواست . یعنی به چیز نزدیک به نهصد متر در ثانیه .. " ص ۹۶

یا آن جایی که یونس از گرفتن گلوله ی داغ در هوا توسط انسان بلافاصله بعد از شلیک می گوید .. و یا در جایی دیگر از داستان ، بی بی آموخته های طب سنتی اش را در ظرفی از خلاقیت ریخته و به خورد مخاطب می دهد تا به مخاطب پیامی بدهد ... :

" بی بی توی راه از یک جایی آب جوش تهیه می کند و با آن ، هم برای من چای تب بر پوست بید با دارچین درست می کند ، هم برای عنقا خانم مخلوط تمشک و زنجبیل ... بقچه ی بی بی یک دکان عطاری درست و حسابی است . " ص ۱۰۰

نویسنده بسیار ماهرانه با بقچه ی دکان عطاری بی بی ، هم مفهوم واقعی خلاقیت و خودکفابودن در شرایط سخت جنگ را به نوجوان نشان می دهد و هم به بار علمی او می افزاید . همه ی ما که جنگ را لمس کرده ایم خوب به یاد می آوریم ، هنگام حمله هوایی بعثی های عراق به تهران آژیر قرمز که به صدا در می آمد و خاموشی همه جا را فرا می گرفت ، گویی وقت دورهمی های شبانه فرا می رسید و همه مشغول بازی های مختلف می شدیم مثل : بیست سؤالی ، گل یا پوچ ، اسم و فامیل حفظی و ... گویی شنیدن صدای آژیر سفید ، مارش پایان بازی های ما را می نواخت و تازه یادمان می آمد که در جنگ هستیم .

### ۳-۶-۱۵ جنگ ، هویت (خودشناسی) و عرفان

درسایه ی سفر کردن و مهاجرت از شهری به شهر دیگر ، که برخاسته از دل همین جنگ صورت می گیرد ، تحولات درونی ، خودشناسی و هویت یابی شخصیت های داستان به ویژه هستی ، شکل می

گیرد و رشد می کند . که در بحث عرفانی نوعی سیر و سلوک در وادی معرفت الهی است . هم چنان که مولانا در وصف مبحث هفت وادی معرفت (خودشناسی و خدا شناسی ) عطار می سراید :

هفت شهر عشق را عطار گشت      ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم

مولوی

گفت : ما را هفت وادی در ره است      چون گذشتی هفت وادی ، در گه است

هست وادی طلب آغاز کار      وادی عشق است از آن پس ، بی کنار

پس سیم وادی است آن معرفت      پس چهارم وادی استغنا صفت

هست پنجم وادی توحید پاک      پس ششم وادی حیرت صعناک

هفتمین وادی فقر است و فنا      بعد از این روی روش نبود تورا

(عطار نیشابوری ، ۱۳۷۶ ، ۲۷۳ و ۲۷۴ )

گویی یک قرارداد است ، که کسی در سکون و یک جا نشینی به معرفت و شناخت نمی رسد ، بلکه سفری باید تا پخته شود خامی . سارا در این سفر - که به ظاهر آوارگی به همراه دارد - هویت گم شده اش را می یابد و در رجعت دوباره به شهرش رشد یافته و به معرفت رسیده است .

### ۳-۶-۱۶ جنگ و عشق نوجوانی

درست است که موضوع رمان ، جنگ است . اما نویسنده در لابه لای سختی ها و آسیب های جنگ نیز مخاطب نوجوان و یکی از اصلی ترین دغدغه هایش را فراموش نکرده و ارتباط عاشقانه سارا و یونس را در لایه های زیرپوستی جنگ شکل می دهد .

سارا در صفحات انتهایی داستان ، زبان پیام نویسنده می شود و از اتفاق های خیلی خیلی مهم زندگی اش این گونه یاد می کند :

الف . اجرای موسیقی " عاشقانه های یونس در شکم ماهی " که به درخواست یونس و بعد از ۹ سال می سازد و در اولین اجرای موسیقی زندگی اش می نوازد .

ب . جنگ را مطرح می کند که باعث می شود کوکو را از دست بدهد ، اما در عوض جنگ از او یک آدم عاقل و مقاوم می سازد و به او می آموزد در صلح و آرامش زندگی کردن چه غنیمت بزرگی است ، که تا قبل از وقوع جنگ این قدر پر رنگ و واضح حس اش نکرده بود .

ج . به عشق پاک و پنهان دوران نوجوانی اش اشاره می کند و تبلورش را در شبی که سارا در دل شب در حال جمع کردن نفت های ریخته شده بر روی زمین است ، نشان می دهد .

" و گالن نیمه خالی نفت را برداشتم و دوتایی توی کوچه راه افتادم . حس غریب خوشایندی داشتم ... راستش دلم می خواست کوچه کش می آمد و حالاحالاها به آشیانه نمی رسیدیم ... با این که موسیقی صدایش حرصم را در می آورد . ولی انگار قلبم را هم آرام می کرد ... " ص ۱۵۱

البته حس دوگانه ای که سارا نسبت به یونس دارد بر مخاطب پوشیده نیست . حس دوست داشتن یونس و از طرفی کلافگی که از حضور او به سارا دست می دهد ، چرا که در جاده خرمشهر - اهواز برای جا دادن یونس و بی بی اش در وانت بار مجبور می شوند کوکورا در بیابان رها کنند .

در صفحه ۱۴۳ توصیف یونس توسط سارا ، لایه ای از عشق پنهان را نشان می دهد :

" سرم را که بلند کردم یونس بود . ماه ، درست روی شانه اش بود ، و نیم رخش را روشن کرده بود موی پریشانی که روی پیشانی و روی شقیقه اش ریخته شده بود ، برق می زد و می درخشید."

### ۳-۶-۱۷ نمود جنگ در متن داستانی

جنگ به ظاهر یک کلمه سه حرفی است ، اما آسیب های جسمی ، روحی ، اقتصادی و اجتماعی زیادی همراه خود می آورد . نویسنده این آسیب ها را به خوبی روایت کرده است :

نشانه های شروع جنگ : " عمو غازی و سام نگاه کردن به گاومیش . سام گفت : دیوونه شده .

عمو غازی گفت : بوی خطر وحشی ش کرده ... " ص ۳۰

ورود دشمن به شهر : " دژ مرکزی نزدیک ترین پاسگاه به شهره و حالا که سقوط کرده ، معنی ش اینه که تانک های عراقی راه افتادن به طرف شهر. فکر می کنین توی این شهر چه قدر توپ و تفنگ و مهمات است که بشه با اونا جلو شونو گرفت ؟" ص ۳۸

ترک کردن خانه و شهر بمب باران شده و آوارگی : " وقتی داخل ورودی جاده ی خرمشهر اهواز شدیم کاملاً شب شده بود و من و مامان و سام پشت وانت بار پتوی نازکی را انداخته بودیم روی شانه هایمان و مثل سه تا گنجشک در آغوش هم فرو رفته بودیم ... ص ۴۶

زندگی جنگ زده ها : " سوز پاییزی و سرد شدن بیش از حد آشیانه وادارمان کرد تا بیشتر از قبل به فکر تهیه ی نفت باشیم و به این خاطر ناچار بودیم تا ساعت ها \_ خیلی از روزها هم ، از شب تا صبح \_ در صف های طویل نفت بایستیم ... غروب آن روز ، صف نفت مثل یک مار غول آسا دور تا دور ساختمان های اطراف پیچیده بود و تقریباً تا دو خیابان آن طرف تر ادامه پیدا کرده بود .... " ص ۱۳۳

به هم ریختگی روح و روان : تأثیر جنگ بر روح و روان انکارناپذیر است ، تا جایی که در لحن و چگونگی ادا کردن کلمات هم خود را نشان می داد و این حالت را نویسنده در لحن عمو غازی به خوبی نشان داده است :

" و چنان فشار آورده بود روی میم ها و روی نون که له شده بود کلمه انگار ... تمام عضلات صورت عمو غازی در هم فرو رفت . گفت : می مونیذ ! ... "

و گاه روان پریشی ناشی از جنگ و بمباران های وقت و بی وقت عراقی ها در کلام راوی به درستی به تکرار می افتد . جایی مادر به وضوح می گوید من دارم دیوانه می شوم . و در جایی دیگر که سارا مجبور می شود کوکو را در بیابان رها کند ، مادر با دیدن بغض سارا به او حق می دهد و راوی به صورت متوالی قبل از کلام مادر کلمه بعد را تکرار می کند :

" ... و بعد گفت : تو حق داری سارا ... و بعد گفت : شما باید حالا پُر از زندگی کردن ... و بعد گفت :

من ، من ، من بهتون می گم ... " ص ۹۴ و ۹۵

نویسنده مخاطب را با ویرانی های جنگ آشنا می کند و می گوید جنگ رویاها را در یک لحظه محو می کند و تنها چیزی که برایت می ماند و باید حفظش کنی ، زندگی است و تو فکر می کنی آیا از دست این غول بد ترکیب جان سالم به در میبری و میان مرگ و زندگی معلق می مانی .

در متن داستانی نویسنده حدّ تعادل را در بازگو کردن نکات منفی و مثبت جنگ رعایت کرده است . آری جنگ ویرانی و خرابی به بار می آورد . اما آن چه می گیرد زندگی جمادی ، نباتی و حیوانی ماست . در عوض زندگی انسانی را قوت می بخشد و انسان را هر چه بیشتر به خدا شبیه تر می کند. آن جا که قرار است میان علاقه مندی های پاکیزه دنیایی و جان آدمی ، یکی را برگزینی و سارا دومی را انتخاب می کند .

نویسنده در شخصیت پردازی سارا به مخاطب نوجوان می گوید جنگ به ظاهر ویران کننده و مخرب است ، اما می تواند به بزرگ و عاقل شدن نوجوان کمک کند و از او فردی مقاوم و صبور بسازد تا با پاسداری از خاک و ناموس وطن مفهوم هویت ملی را بشناسد. سارا با خودش در کشمکش است به شدت بر سر دو راهی است گذشتن از وابستگی های زمینی اش به خاطر انسانیت و یا ...

" با صدای بلند گفتم : فکر می کنی من درک نمی کنم ؟ شما هنوز خیال می کنی من یه بچه ام ؟ مامان با صدای بلند گفت : این که یه پیانو برات مهم تر از جونِ آدمی زاده یعنی بچگی ! با صدای بلند گفتم : و اگه من کوکو رو بندازم توی خیابان و خودمون بریم ، یعنی دیگه بچه نیستم ؟ ... و من بلافاصله با صدای آرام تری گفتم : باشه مامان باشه . هر چی تو بگی . کوکو رو می ذاریم و می ریم .

خوبه ؟ مامان خیره شده بود به من ... " ص ۹۰

## فصل چهارم :

## بررسی رمان پسا جنگ

"فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند"



فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند

## ۴-۱ شرح حال مژگان بابامرندی



مژگان بابا مرندی : نویسنده

متولد ۱۳۵۰ - تهران

خالق رمان نوجوان امروز « فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند »

در سال ۱۳۵۰ در تهران به دنیا آمد . تحصیلات کارشناسی خود را در رشته ادبیات فارسی و کارشناسی ارشدش را در رشته ادبیات نمایشی به پایان رساند . مژگان بابا مرندی اکنون مشغول به تحصیل در مقطع دکترا در تاجیکستان است . به دلیل علاقه وافرش به شاهنامه فردوسی بزرگ ، پایان نامه دوره ارشد و دکتری خود را با عنوان " بررسی تطبیقی جنبه های نمایشی در داستان سیاوش و رایامانای هندی " و " بررسی عناصر فلسفی در شاهنامه فردوسی و ایلیداد و ادیسه هومر " برگزیده است .

مژگان بابامرندی فعالیت خود را در کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان با سمت مربیگری آغاز کرد . با ورود به مجموعه کانون پرورش فکری دغدغه اش نسبت به کودک و نوجوان کشورش بیشتر شد و نوشتن در حوزه ی کودک و نوجوان را در پیش گرفت و با چاپ رمان " فقط بابا می تواند من را از

خواب بیدار کند " در سال ۱۳۸۹، نقاط قوت و ضعف مسائل پسا جنگ را برای نوجوان امروز به تصویر کشید .

## آثارش :

آثار منتشر شده او در حوزه ی کودک و نوجوان به شرح ذیل است :

- ۱ . پدر بزرگ سلام ، ۱۳۸۷ .
- ۲ . حتی مردها هم گریه می کنند ، ۱۳۸۷ ، نشر مدرسه .
- ۳ . اولین کلمه ام پروانه بود ، ۱۳۸۷ ، نشر سروش .
- ۴ . مجموعه داستان آفتاب از من و مهتاب گذشت ، ۱۳۸۸ ، نشر امیر کبیر .
- ۵ . مجموعه داستان بیا آسمان را رنگ بزنیم ، نشر مدرسه .
- ۶ . راز چه مزه ای می دهد ، ۱۳۸۹ ، نشر علمی فرهنگی .
- ۷ . فقط بابا می تواند مرا از خواب بیدار کند ، ۱۳۸۹ ، نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .
- ۸ . خانم شاعر و آقای بتهون ، ۱۳۹۰ ، نشر پیدایش .
- ۹ . اسم سرخ پوستی من ، ۱۳۹۱ ، نشر سروش .
- ۱۰ . مجموعه داستان من یک مرد عنکبوتی شبیه رستم خواهم شد ، ۱۳۹۱ ، نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .

۱۱. مامانم گمشده است ، ۱۳۹۱ ، نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .

۱۲. رنگ خنده بابا ، نشر منادی تربیت .

## جوایز

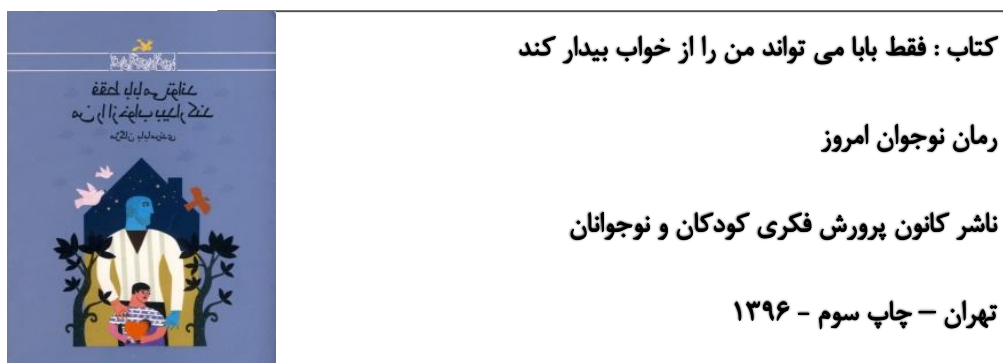
— برگزیده نخستین جشنواره ادبی " کام یوسف " برای کتاب " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " .

— برگزیده پنجمین جشنواره مطبوعات کودک و نوجوان برای داستان " پدر بزرگ سلام " .

— برگزیده دوازدهمین جشنواره " کتاب سلام " برای کتاب " پدر بزرگ سلام " .

همچنین در بخش داستان تألیفی کودک و نوجوان کتاب سال جمهوری اسلامی ایران سال ۹۰ ، نهمین جشنواره " شهید حبیب غنی پور " و چهارمین جشنواره ادبی " پروین اعتصامی " جزء نامزدهای دریافت جایزه بوده است .

۴-۲ خلاصه رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند "



" فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " ماجرای پسر نوجوان ۱۲ و ۱۳ ساله ای به نام بهنام است ، که از بدو تولد پدرش را ندیده و با مادر معلمش زندگی می کند . پدرش داوطلبانه برای جنگ با بعثی های عراق به جبهه اعزام می شود . اما پس از مدتی نه خبر سلامتی اش می آید و نه خبر شهادتش و نام او در لیست مفقود الاثرها ثبت می شود .

پس از جنگ که تبادل اسرای ایران و عراق شروع می شود از طرف هلال احمر اعلام می شود که پدر بهنام نیز اسیر شده و قرار است جز آخرین گروه اسراء آزاد شود . بهنام و خانواده اش بسیار

خوشحال می شوند و برای آمدنش لحظه شماری می کنند . بهنام با شنیدن این خبر سر از پا نمی شناسد و مدام با خود تمرین می کند که بعد از آمدن پدر چه چیزهایی به او بگوید ، به کجاها بروند و ... تنها شناختی که بهنام از پدرش داشت ، خاطره ها و توصیف هایی بود که اطرافیان از کودکی برایش گفته بودند ، که پدرت مردی هیکلی ، بلند قد ، چهارشانه ، مهربان ، با موهایی زیبا و مشکی و ... بهنام اشتیاق فراوانی برای دیدن پدر دارد . در ذهنش مدام آمدن پدر را تداعی می کند تا حسرت سال ها ی نداشتنش را جبران کند .

بهنام در اولین دیدارش با پدر در بهت و ناباوری فرو می رود ، او با پدری مواجه می شود که هیچ شباهتی با عکس قاب گرفته و تصویری که از پدر در ذهنش داشت ، ندارد . پدر بازگشته از سفر موهایش سفید شده ، لاغر ، ضعیف و نابینا است .

بهنام تا مدت ها او را به عنوان پدر نمی پذیرفت و می گفت اشتباه شده او پدر من نیست ... بهنام در مدت عدم پذیرش پدر، با تمام کسانی که به جنگ رفته بودند ، باب ناسازگاری می گذارد و مستقیم و غیر مستقیم پدر را بازخواست می کند که چرا به جنگ رفته؟! چرا ۱۳ سال بهنام را بی پدر رها کرده و به فکر تنها پسرش نبوده ، که این پسر در اوج نیاز به یک حامی بزرگ ( به نام پدر) چه حسرت ها و عقده هایی در دل دارد . در این به هم ریختگی روحی و روانی بهنام ، همه شخصیت های داستان می کوشند به بهنام کمک کنند . پدر بهنام با سکوتش ، مادر با نصیحت های غیرمستقیم و مدبرانه و آرمن ( پسر جوان نابینایی که قبل از آمدن پدر بهنام با او دوست شده ) با کمک فکری بهنام را آماده پذیرش پدر می کنند .

بهنام به مرور زمان با شخصیت پدرش آشنا می شود و بعد از کشمکش های فراوانی که با خود ، سرنوشت و پدرش دارد . سرانجام با یاری مادر ، پدر ، مدیر و معاون مدرسه و آرمن ... شرایط پدر را ، همان گونه که هست ، می پذیرد و صلح و آشتی میان آن ها برقرار می شود .

۳-۴ بررسی عناصر داستانی و جلوه های جنگ در رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب

بیدار کند "

" فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " داستان بلند یا رمان کوتاهی از مجموعه رمان نوجوان امروز است ، که در ۲۳۷ صفحه ، برای گروه سنی " د " ، توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به چاپ رسیده است .

از همان نگاه اول رنگ آبی جلد و تصویر روی جلد ، هم چنین عنوان سؤال برانگیز کتاب ، مخاطب نوجوان را ترغیب و مشتاق مطالعه کتاب می کند . تصویر پرنده ها ، پدر و پسر به ویژه قلب بزرگ و قرمز رنگی که کودک در آغوش گرفته ، احساس آرامش حضور پدر و نقش حمایتی او را در مخاطب زنده می کند ؛ این که در یک خانواده پدر بار امنیتی و آرامش را به دوش می کشد . البته بهتر بود نویسنده عنوان کوتاه تری انتخاب می کرد ، تا به دلیل طولانی بودنش ، از جذابیت شهرتش کاسته



نشود. چرا که تجربه ثابت کرده، نام کتاب های تک کلمه ای زودتر در ذهن مخاطبین جا باز می کند و در ذهن مخاطب ماندگارتر است مثل رمان "هستی".

فصل بندی کتاب با نام شخصیت اصلی بهنام و دو شخصیت کلیدی آرمن و یاسمین و نیز دو مکان (مسجد و کلیسا) نام گذاری شده اند. به طور معمول نویسنده ها عنوان هایی را برای فصل بندی کتاب شان انتخاب می کنند، که دارای اهمیت هستند؛ به نظر می رسد فصل بهنام که تعداد بیشتری از اوراق و فصل ها را به خود اختصاص داده، باید از آرمن و یاسمین مهم تر باشد و فصل مسجد و کلیسا به طور حتم اهمیت خاصی دارند، که نویسنده بعد از چند فصل متوالی بهنام، آرمن و یاسمین، به یکباره دو فصل مسجد و کلیسا را میان آن ها گنجانده است. نوع عنوان بندی کتاب را پسندیدم، چرا که نویسنده با کوتاه و بلند کردن فصل ها، متناسب با اهمیت شخصیت ها، تنوع خاصی به داستان داده و در این میان حوصله مخاطب را سنجیده است.

شروع داستان ضرب آهنگ انتظار را ترسیم می کند. نویسنده هوشمندانه، با جملات کوتاه و پشت سر هم مقدمه ی خوبی برای داستان چیده است.

#### ۴-۳-۱ موضوع

"فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند" رمانی واقعی است که وقایع تاریخ پسا جنگ، معاوضه ی اسرای جنگ ایران و عراق، بازگشت آزادگان به وطن را بازگو می کند. به کارگیری واژه های مرز خسروی و قرنطینه در صفحات ابتدایی داستان موضوع (بازگشا آزادگان به میهن) را

مشخص می کند. نویسنده به سراغ سوژه ای رفته ، که کمتر نویسنده ای برای کودکان و نوجوانان در حوزه ی دفاع مقدس ، از آن نوشته است.

عنوان کردن مسائل پساجنگ برای نوجوان ، همان قدر ارزشمند است ، که روایت واقعیت های زمان جنگ . اسارت و انتظار آزادشدن اسرای جنگ ایران و عراق ، موضوعی است که بسیار جای تأمل و تفکر دارد .

#### ۴-۳-۲ درون مایه

مژگان بابامرندی ، دغدغه ی ( درون مایه ) خود را \_ که مسئله ی آسیب های پساجنگ مثل اسرای جنگی ، فروپاشی خانواده ی آن ها ، غربت اسراء پس از آزادی شان و ... است \_ با زبانی ساده ، روان و صمیمی برای مخاطبِ نوجوان به تصویر کشیده است . تا به آن ها بگوید ؛ فرزندان زیادی دور از پدر ماندند ، پدران بی شماری طعم اسارات را چشیدند و رنج ها و از دست دادن ها و حسرت ها بسیاری خرج شده است ، تا شما نوجوانانِ امروز هویت ملی و ارق به وطن را درک کرده و درکنار خانواده ، سالم و در صلح و آرامش زندگی کنید . بنابراین بایستی ضمن قدردانی از آن ها ، در پاس داری از وطن محکم و استوار مسیرشان را ادامه دهیم.

#### ۴-۳-۳ طرح داستان و زیرساخت هایش

رمان دارای طرحی منسجم و هماهنگ است. حوادث با رعایت توالی زمانی اتفاق می افتد. **گروه افکنی** اصلی رمان، بعد از **تعلیق** در اولین دیدار بهنام و پدرش ایجاد می شود و پس از آن کشمکش های بهنام آغاز می شود. **کشمکش** در پذیرش یا عدم پذیرش پدر، محکوم کردن پدر به خاطر حضورش در جبهه و محروم ماندن بهنام از نعمت پدر و ... شفافیت و قاطعیت بهنام در انکار و نپذیرفتن پدر، به واقعیت و باورپذیری داستان کمک کرده و نویسنده از یک روش مرسوم و کلیشه ای که در اکثر داستان ها آزادگان به سرعت و بی هیچ کشمکشی مورد تأیید و پذیرش خانواده هاشان هستند \_ دوری کرده است.

بهتر بود در طرح داستانی جایی برای کشمکش های پدر بهنام در نظر گرفته شود. با توجه به این که پدر سخت ترین شرایط جنگ و اسارت را به امید دیدار پسرش تحمل کرده، به طور طبیعی او نیز در مواجهه با عدم پذیرش پسر دچار کشمکش هایی می شود؛ که در این زمینه انتظار مخاطب بر آورده نشده است. **اوج** و **گروه گشایی** نیز در پایان داستان، سفر به مشهد رخ می دهد. به نظر می رسد آن طور که انتظار می رفت **نقطه ی اوج** هیجان انگیزی به نمایش گذاشته نشد.

#### ۴-۳-۴ زاویه دید

زاویه دید اول شخص مفرد است، که برای بالا بردن حس باور پذیری در مخاطب، بهترین نوع زاویه دید برای رمان های رئالیستی محسوب می شود. این رمان تک گویی ندارد و نویسنده از روایت چندگانه استفاده کرده و داستان از زبان سه شخصیت بهنام، آرمن و یاسمین روایت می شود. البته راوی اصلی بهنام است چرا که در فصل های کلیسا و مسجد، بهنام روایتگری می کند، ضمن این که فراوانی

متن مربوط به بخش هایی است، که راوی بهنام است. زاویه دید اول شخص مفرد از پرکاربردترین زاویه دید های ادبیات داستانی کودکان و نوجوانان است. توضیح دیگر در خصوص زاویه دید این رمان این است که زاویه دیدها به سه بخش تقسیم شده است:

۱. بهنام: نوجوان داستان، هر فصلی که با بهنام نام گذاری شده است، به زبان خود اوست و راوی اول شخص مفرد است.

۲. آرمن: فصل هایی را روایت می کند که به نام خود اوست و راوی اول شخص مفرد است. روایت در قالب نامه هایی است که تک گویی بیرونی (یک نفر برای دیگری) دارد:

"... خیلی حرف ها برایت دارم؛ اما وقتی با تو هستم، نمی توانم حرف بزنم؛ شاید چون بزرگ

ترم. از امروز آن ها را برایت می نویسم ... " ص ۱۴

۳. یاسمین: کودک آسیب دیده جنگ (عقب مانده ذهنی) است. هر فصلی که به نام اوست توسط سوم شخص مفرد روایت می شود، جز فصل آخر یاسمین، که به زبان اول شخص مفرد (توسط خود یاسمین) روایت می شود. در فصل هایی که زاویه دید سوم شخص مفرد است نیز در واقع راوی خود یاسمین است، فقط چون عقب ماندگی ذهنی دارد، با خودش (یاسمین) بیگانه است و نویسنده به طور هدفمند بی نظمی ذهنی یاسمین را با تغییر زاویه دید نشان می دهد:

"... یاسمین و مامانش آمده اند خانه ای که بابا ابراهیم دارد. کاش او هم عینک سیاه داشت. رنگ سیاه بد

است؛ اما عینک های سیاه خوب است. او خیلی مهربان است. یاسمین را ناز می کند ... " ص ۹۱

در فصل آخر مربوط به یاسمین مخاطب متوجه می شود که زاویه دید اول شخص مفرد است چرا که

یاسمین با آموزش به یک وحدت درونی رسیده است:

" مدرسه جدیدم خیلی خوب است . دیگر جوی آب راه نمی اندازم و می دانم یاسمین خود من هستم . شاید آن وقت هم می دانستم اما از همه می ترسیدم . بابا خیلی مهربان شده . مامان می گوید: همه ی این ها را از امام رضا و مداوای دکترهای خوب و آدم های خوب داریم. " ص ۲۵۶

#### ۴-۳-۵ شخصیت و شخصیت پردازی

شخصیت ها در قالب عملکرد خودشان و روایتگری های هر راوی ، در بخش خودش به خوبی پرداخته شده اند و مخاطب کمتر در گفت و گوها پرداخت شخصیت می بیند . به ویژه در مورد شخصیت آرمن که در فرم و قالب نامه برای بهنام روایت می شود و شخصیتش با تک گویی درونی بیشتر معرفی می شود .

**شخصیت اصلی بهنام:** بهنام پسر نوجوان ۱۲ و ۱۳ ساله ای است ، که جنگ ایران و عراق دو آسیب جدی به او وارد کرده است. : خسارت روحی ( محروم بودن از حضور پدر در ۱۳ سال اول زندگی ) و مسئله جسمی ( تعریق شدید دستانش ) . نویسنده دوازده بار در متن به تعریق دست های بهنام اشاره می کند و این تأکید ، اهمیت موضوع را نشان می دهد . در طی روایت داستان مادر به طور صریح اعلام می کند که لحظه به دنیا آوردن بهنام چون امنیت نبوده و مدام بمباران هوایی صورت می گرفت ، در حین زایمان دچار استرس شدید شده و از آن روز داستان بهنام دچار تعریق مداوم شده است :

" چای را به مامان می دهم بسته چای خیس خیس شده است ، مامان نگاه می کند ، نگاهش غمگین است . " ص ۱۲۰ " مامان می گوید ... مثلاً از دست های پسر من شرشر عرق می ریزد ، دیگر حق زندگی

کردن ندارد ؟ ... " ص ۱۲۴

عملکرد شخصیت بهنام را می توان در سه مرحله تحلیل کرد :

۱ . انتظار بهنام برای بازگشت پدر : نویسنده در چند فصل اول داستان اشتیاق فراوان بهنام را برای بازگشت

پدر نشان می دهد :

" ... بابا می آید دلم می خواهد تنها باشم و این را مزه مزه کنم . چندین بار تو دلم آرام صدایش می زنی : بابا ! بعد کمی بلندتر ، جوری که مامان و دایی نشنوند ، می گویم ؛ بابا ! مزه اش خوب است . شبیه لواشک و بستنی نیست ! اما خوب است ... " ص ۱۰

و نمونه های دیگری در متن وجود دارد که حسرت نبودن پدر را به خوبی به تصویر کشیده است :

" بابا که بیاید یک آلبوم جدید می خرم . اول عکس های او ، بعد عکس بچگی خودم و بعد عکس های دو نفره مان . ۱- ما در حال کشتی گرفتن این را مامان می گیرد . ۲- سه نفری در کوه می گیریم ، این عکس را رهگذری که از آن جا رد می شود ، می گیرد .... " ص ۵۶

۲ . اولین دیدار بهنام با پدر : در اولین دیدار گره ی اصلی داستان ایجاد می شود و مخاطب پس از یک

تعلیق کوتاه به نقطه اوج داستان وصل می شود :

" ... مامان می دود دم در . از همان جا سرک می کشم . بابا نیست . پیرمردی است با عینکی تیره ، موی سپید ، در هم شکسته ، می ایستم تا بگویم آقا اشتیاه آمده اید ! اما همه به طرف او می روند با او روبوسی می کنند . یک نفر نقل می پاشد توی هوا و .... عکس را نگاه می کنم بابا جوان است . اما این پیرمرد غریبه لبخند که می زند دهانش کج می شود و دندان هم ندارد ، مویش خیلی کم است . عینک تیره و بزرگش هم خیلی خیلی زشت است . لاغر و خسته است ... " ص ۶۷ و ۶۸

بهنام در انتظار پدری با مشخصات عکس قاب گرفته ی اتاق بود ، پدری که مادر و اقوام برایش ترسیم کرده و می گفتند چهار شانه ، تنومند ، با موهایی مشکی و چهره ای بشاش و جوان است . اما با دیدن آن مرد در آستانه ی در، مدام در ناباوری بوده و پذیرای چنین پدری نیست . در تمام مدت پذیرفتن ، پدرش را " او " خطاب می کند . نویسنده بسیار باورپذیر، پذیرفتن پدر را روایت کرده است. جایی بهنام به مادرش می گوید :

" ... چرا روسری سرت نکرده ای ؟ می گوید : یعنی چه ؟ می گویم : اگر اشتباه بود ، چی ؟ ... " ص ۶۳

به قدری نپذیرفتن در بهنام شدید است که دلش می خواهد برگردد به همان روزهای انتظار ، چرا که انتظار را شیرین تر از این وصل می داند و به آرمن می گوید :

" ... کاش نمی آمد . کاش باز هم انتظار می کشیدیم که بیاید . با آمدنش تمام آرزوهایم را خراب کرد . فکر می کنم چقدر انتظار قشنگ بود و من نمی دانستم ... آن وقت ها هی منتظر بودم که بابا بیاید و من را از خواب بیدار کند ... خودم را به خواب می زدم و به خودم می گفتم فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند ... " ص ۸۳ و ۹۴

۳. کشمکش بهنام در پذیرفتن و نپذیرفتن پدر : در بخش سوم بهنام از لاک دفاعی بیرون می آید و آرام آرام به این باور می رسد که " او " پدرش است ، اما هنوز نمود بیرونی از خود بروز نمی دهد . در این مرحله نویسنده هوشمندانه زمینه پذیرفتن پدر توسط بهنام را فراهم می کند و حالا نوبت پدر است که - تا کنون به صلاح دید نویسنده سکوت اختیار کرده بود - از انتظار کشیدن ها و درون پر آشوبش بگوید . آن جا که دعوت می شود به مدرسه بهنام و پشت تریبون خطاب به همه دانش آموزان ، لابه لای رنج و سختی های اسارت حرف های دلش را به تنها پسرش می گوید :

"... جنگ به ظاهر یک کلمه سه حرفی است. اما یعنی اسلحه، خون، انفجار، کشتن سرباز دشمن، کشتن یک انسان با تمام آرزوهایشان و... خیلی سخت است که اسیر با فکر خانواده و زن و بچه اش، تمام سختی ها را تحمل می کند... از پس یک قشون دشمن بر می آید... حالا نمی تواند از پس خانواده ی خود بر آید... " ص ۱۲۴

### شخصیت های کلیدی و فرعی:

آرمن: آرمن، یک پسر مسیحی بیست و دو سه ساله است. مادرش علیرغم مخالفت خانواده اش با پدر آرمن ازدواج می کند. مادرش، لیندا، در زمان جنگ آرمن را باردار است و به شدت احساس تنهایی می کند، چرا که پدر آرمن او را درک نمی کند و حضور مستمر در جبهه دارد. لیندا در بدترین شرایط، در اوج بمباران دشمن، آرمن را به دنیا آورده، رها می کند و با خانواده اش به خارج می رود و تنها با یک تلفن پدر را از تولد فرزند آگاه می کند. البته این که یک مادر ایرانی فرزندش را به محض به دنیا آوردن رها کند، باور پذیر نیست. شاید نویسنده خواسته شدت آسیب جنگ را بر روی زن بارداری، که نیاز به توجه ویژه همسر دارد، نشان بدهد و این که جنگ می تواند یک مادر را قسی القلب کند و عاطفه مادری را بکشد.

آرمن آسیب های بزرگی از جنگ دیده: ۱. آسیب جسمانی: در حین به دنیا آمدن، زیر بمباران ها و خاموشی های آژیرقرمز از دست پرستار می افتد و نابینا می شود. ۲. آسیب روحی: از بدو تولد از داشتن مادر محروم می شود و این در حالی است که بهنام پدرش را انکار می کند و آرمن به او غبطه می خورد، به خاطر داشتن یک خانواده کامل.



"... خیلی برایت خوشحالم وقتی پدرت برسد خانه ی شما کامل می شود . یک پدر و مادر و یک بچه .

مجموعه ای که دیگر ناقص نیست ... " ص ۵۳

۳. آسیب عاطفی ( که زیر مجموعه همان آسیب روحی است ) : زمان آشنایی بهنام ۱۳ ساله با آرمن ۲۳

ساله - که در نگاه اول به لحاظ سنی خیلی هم دوستی این دو معقول به نظر نمی رسد - درست لحظه ای

است که آرمن ضربه سوم زندگی اش را خورده است ، شنیدن جواب نه از ملینا .

شخصیت آرمن به صورت یک راهنما و مرشد برای بهنام ظاهر می شود و ایفاء نقش می کند . اما هیچ

گاه به صورت مستقیم و در قالب گفت و گو مسئله جنگ را با بهنام مطرح نمی کند ، بلکه جواب بهنام

را در قالب نامه ، آن هم به خط بریل \_ خطی که بهنام با آن بیگانه است \_ می دهد .

یاسمین : به نظر کودک ۷ و ۸ ساله می آید ، اما در اصل یک سالی هم از بهنام بزرگ تر است . او یک

عقب مانده ذهنی است . نمی تواند حرف بزند ، بدنش همیشه بوی بد می دهد ، درست غذا نمی خورد

و مدام خراب کاری می کند و لج بهنام را در می آورد .

جنگ برای یاسمین هم دو ارمغان تلخ به یادگار گذاشته است :

۱ . آسیب جسمی : در حین به دنیا آمدن در بحبوحه جنگ و استرس و اضطراب شدید مادر ، ذهنش

دچار مشکل می شود و در طول داستان مادر بهنام \_ که آشنا به امور کودکان استثنایی است \_ به

یاسمین و مادرش کمک می کند ، تا تحت آموزش به مدرسه آهسته گام ها راه پیدا کند . در پایان

داستان ، یاسمین با یک آزمون به مدرسه عادی می رود .

۲. آسیب روحی: پدر یاسمین به علت عقب ماندگی ذهنی یاسمین، محبتش را از او دریغ می کند و یاسمین بیشتر از این که از مشکل جسمی رنج ببرد، از نبود محبت پدری رنجیده خاطر است. در جایی که بهنام پدرش را انکار می کند، یاسمین آرزوی داشتن چنین پدری را دارد. پدری با عینک سیاه:

"کاش بابا ابراهیم هم عینک سیاه می زد. بابا ابراهیم هم با یاسمین دعوا می کند، هم با مامان یاسمین ... اما بابای بهنام با یاسمین دعوا نکرد با خاله فرنگیس هم دعوا نکرد. یاسمین گریه کرد و دلش عینک سیاه می خواست. او دلش می خواست پیش بابای بهنام باشد ... " ص ۷۷

در انتهای داستان پدر یاسمین متحول می شود. جایی که یاسمین می گوید:

"بابا می گوید: مطمئنم قبول می شود. خدا تنهایمان نمی گذارد. نمی دانم چرا از وقتی که یاسمین دستم را روی صورتش گذاشت، یک جوری شدم. انگار به من وصل شد. " ص ۱۸۴

فرنگیس، مادر بهنام: او معلم است. در نبود همسرش سعی کرده جای خالی پدر را برای بهنام پر کند و او را محکم بار بیاورد. او به شمس خانم بسیار کمک می کند تا یاسمین به مدرسه آهسته گامان راه پیدا کند. جنگ را این گونه بازگو می کند:

"آن روز را خوب به خاطر دارم من و شمس خانم خانه ی مادر خدا بیمارم بودیم. آژیر قرمز کشیدند. همدان را بمباران کردند دو نفر از اقوام مادر یاسمین شهید شدند، او از حال رفت. وضعیت سفید شد .. باز قرمز شد .. هواپیما را دیدیم که آمد پایین و پایین تر. صدای سوت را شنیدیم. بمب انداخت ... اما بمب عمل نکرد. همه خوشحال شدیم؛ اما نمی دانستیم که یاسمین کودک آهسته گام خواهد شد و

دست های بهنام هم این طوری غرقِ غرق. " ص ۱۸۸

حاج بهرام هومن: پدر بهنام در جبهه فرمانده بوده و قبل از دیدن پسر تازه به دنیا آمده اش، در روزهای آخر جنگ اسیر می شود و در اسارت بینایی اش را از دست می دهد. آن چه او را در اسارت امید می بخشید دیدار پسرش بود.

" اسیر که بودیم دل مان برای خانواده های مان تنگ می شد. تنها چیز مشترکی که می شد آن را ببینیم، آسمان بود و ستاره هایش. وقتی اسیر شدم هنوز نابینا نشده بودم... حالا با این که می دانم شبیه بچگی های خودم هستی، باز هم شاید تنها آرزویم این است که تورا ببینم." ص ۲۲۰

این رمان از قهرمان پروری و نگاه به زندگی اجتماعی رزمنده ها فاصله گرفته است. نویسنده در

پرداخت شخصیت پدر بهنام، جدای فرمانده بودن و تحمل شکنجه های اسارت، به نقش مهم او یعنی پدر بودنش، که ۱۳ سال به تعویق افتاده، می پردازد:

" می گویم: پس شما فرمانده بودید؟ می گوید: مگر فرقی هم می کند؟ تو فکر کن بوده ام. الان دلم می خواهد بابای خوبی باشم. زندگی این قدر بالا و پایین دارد که هر فرمانده ی شجاعی از آن بترسد. حالا من هم برای موفق شدن خیلی به کمک تو احتیاج دارم." ص ۲۱۹

زارتون آراکلیان و لیندا (پدر و مادر آرمن): از اقلیت های مذهبی هستند. آقای زارتون زندگی اش را وقف جبهه و برقراری امنیت وطنش می کند، اما از زندگی خانوادگی اش غافل شده و در جبهه همسرداری، شکست می خورد و خودش را در رفتن همسرش مقصر می داند.

" هر بار لیندا از تنهایی شکایت می کرد فکر می کردم کاری از دستم بر نمی آید. کاش همان موقع برایش از جبهه می گفتم، از همسران رزمنده هایی که مثل او تنها مانده اند. آن موقع ها هر چه به لیندا

می گفتم ، گوش می داد . اما من صبر و حوصله نداشتم ، دلم می خواست هر چه زودتر برگردم به جبهه . نمی دانستم که گاهی صبوری در زندگی هم نوعی جهاد در جبهه است . " ص ۹۶

ملینا ( دختر خانم گاراپیدی ) : دختر مورد علاقه ی آرمن ، که از کودکی در کنار آرمن بوده و گویی جای خالی محبت مادر نداشته اش را برایش پر می کرد . آرمن در باره ی او می گوید :

" زندگی را با واژه های او شناخته ام . او پا به پای من بریل یاد گرفت . شاید باورت نشود حتی شستن دست هایم را از او یاد گرفته ام . دروغ و دورویی را نمی شناسد . ملینا می دانست من نمی بینم ؛ اما بینایی یا نابینایی من برایش فرقی نداشت . او برعکس آدم های دیگر است . آن چه به او می رسید ، نصف می کرد . حتی چند بار شنیدم خانم گاراپیدی دعوایش می کند . ملینا می گفت : اگر آرمن نخورد ، من هم نمی خورم . " ص ۱۹۸

ابراهیم و شمسی ( پدر و مادر یاسمین ) : ابراهیم از این که دخترش عقب مانده است ، ناراحت است و او را انکار کرده ، از همه پنهانش می کند و پول خرج کردن برای درمان یاسمین را بی فایده می داند . شمسی خانم سختی های زیادی را متحمل می شود و با کمک مادر بهنام خرج آموزش یاسمین را فراهم می کند . در پایان داستان رابطه ی ابراهیم با دخترش نرم می شود .

دایی بهنام ( هیچ وقت نامش گفته نشد . نویسنده می توانست نقش او را در کشمکش های بهنام با دنیای پیرامونش ، پررنگ تر کند ) - سودابه ، فرید و مهتاب ( خاله ، شوهر خاله و دختر خاله تازه به دنیا آمده ی بهنام ) - مادر بزرگ بهنام - خانم گاراپیدی ( مادر ملینا ) - آقای ملک و آقای زمانی ( مدیر و معاون مدرسه بهنام ) - آقای اشرفی ( راننده سرویس مدرسه بهنام ) - مهدی اسماعیل ( مغازه دار ) - عمه ی

بهنام - حمید آقا ( هم رزم و دوست پدر بهنام که باهم اسیر بودند ) - زهره خانم ( همسر حمید آقا ) -

افرا ( دختر حمید آقا )

#### ۴-۳-۶ گفت و گو

گفت و گوها جهت پرداخت شخصیت ها و نشان دادن زمان و مکان داستان به یاری راوی آمده اند .  
زبان گفت و گوها در این رمان نوشتاری و کتابی است ، برخلاف دو رمان قبل که گفت و گوها به زبان  
محاوره ای و گفتاری بود . شاید بهتر بود گفت و گوها به زبان محاوره نوشته می شد ، چرا که مخاطب  
می توانست احساس صمیمیت و همزادپنداری بیشتری با شخصیت ها داشته باشد .

" آقای ملک می گوید : خوشم آمد از پسر ت . مثل خودت غیرتی است . خیلی خوب است که  
آدم در برابر ظلم ، بی تفاوت نماند . آقای زمانی سر تکان می دهد و می گوید : کاش هیچ کس روز  
حساب و کتاب را فراموش نمی کرد جنگ ، بد دردهایی درست می کند . " ص ۱۱۱

وجود سه راوی در یک داستان گفت و گوها را کم مایه تر کرده و مخاطب تنها در فصل های  
مربوط به روایت بهنام شاهد گفت و گوی اصلی است . آن جا که داستان از زبان یاسمین روایت می  
شود ، بیشتر توصیف صحنه ها ، حالت ها و رفتار های شخصیت هاست که سطرها را پر می کند . و اما  
آرمن که در قالب نامه نگاری های یک طرفه برای بهنام ، به روایت داستان پرداخته است ، با گریز به  
گذشته و توصیف زمان جنگ مخاطب را با سرگذشت آرمن ، پدر و مادر آرمن ، ملینا و ... آشنا می  
کند . بخشی از قطع زمانی در روایت آرمن :

"بابا نشانی را به زور می گیرد و می رود بیمارستان. من تنها و بیمار، رو دست مسئولان بیمارستان مانده بودم. من را از آن ها می گیرد و بغلم می کند. به نظر سالم می آمدم. پرستاری به بابا می گوید: تنهاترین بیماری که تو عمرم دیدم این خانم بود. همسرش که نبود هیچ، هیچ کس دیگری بالای سرش نبود. موقع درد فقط مسیح را صدا می زد." ص ۱۵۴

#### ۴-۳-۷ لحن

از آن جایی که چند شخصیت خاص (آرمن و بهرام هومن نابینا - یاسمین عقب مانده ذهنی) در رمان حضور دارند لحن های متفاوتی بر متن داستان سایه افکنده است. به طور مثال آن جا که یاسمین با نقص عقب ماندگی ذهنی اش روایت می کند لحن حاکم بر متن، رنگ روان پریشی دارد و یا در روایت های مربوط به بهنام گاه ساختار کلمات پر از نشاط و شادی است (در انتظار آمدن پدر ... ) و گاه غمگین و پر از انکار ... :

"حرف زدی گریه هم کردی. گفتمی، دلت نمی خواهد او پدرت باشد. یک عالم از رویاهایت را به هم زده است. تو می خواهستی دستش را بگیری با هم بروید کوه، استخر، باشگاه بدن سازی ... اما او نابیناست. گفتمی، حتماً اشتباهی پیش آمده؛ و گرنه بهرام هومن کس دیگری است." ص ۷۲

#### ۴-۳-۸ زبان

زبان این رمان ساده، روان و سلیس است و برعکس دو رمان پیشین کلمه یا عبارت سنگینی، که نیاز به معنی داشته باشد در آن یافت نمی شود و زبان متن به دور از هر گونه تکلف فرم و شکل است. به نظر

می رسد ، نویسنده از زبان معیار استفاده کرده است تا مخاطبِ نوجوان را ، که کمتر به مطالعه رغبت نشان می دهد ، به سمت خواندن رمان سوق دهد :

" می ترسم مامان نگران شده باشد . زنگک بزند مدرسه و همه چیز را بفهمد . عجیب است که مامان زنگک نزده است . هی تو دلم دعا می کنم زنگک مدرسه زودتر بخورد و من بروم بیرون . فکر می کنم دیروز هم دعا می کردم زنگک زودتر بخورد ، اما دیروز کجا و امروز کجا ؟ کاش دیروز بود . " ص ۷۹

#### ۴-۳-۹ توصیف

نویسنده می کوشد تا با توصیف مکان ها و شخصیت ها ، صفحه های پر از کلمه را برای ما به تصویر بکشد و داستان در ذهن مخاطب چون فیلمی به نمایش در آید . در رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " نویسنده با همان زبان ساده و روان به توصیف مکان ها و شخصیت ها پرداخته است :

" می روم توی آشپزخانه ، مامان ظرف میوه را می دهد دستم . سنگین است . با این دست های خیس عرق هم می ترسم سُر بخورد . ظرف را روی میز می گذارم . دست هایم را خشک می کنم و دوباره ظرف را بر می دارم . صدای آقای ملک می آید : بعد از حمله معمولاً دشمن زخم خورده ، شیبخون های کاری می زد . همه بچه ها هم خسته بودند ... حاج آقا بهرام دستور داد همه بخوابند و خودش تنهایی نگهبانی داد ... " ص ۱۰۹

بخش زیادی از روایت ، تعریف خاطره است . به نظر می رسد بعضی شخصیت ها و مکان ها به توصیف بیشتری نیاز دارد . به طور مثال در مورد آرمن و بهرام هومن که نابینا هستند ، نحوه ی مواجه آن ها با محیط اطراف و استفاده از حس شنوایی و لامسه ، به حدّ ضرورت توصیف نشده است .

۴-۳-۱۰ صحنه

در رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " گویی هر جا که قرار است توصیف صحنه ای اتفاق بیفتد ، ناخود آگاه حس دغدغه مندی ( ارق به وطن و ارج نهادن رشادت بزرگ مردان تاریخ ایران زمین ) نویسنده مانع توصیف کامل صحنه می شود :

" می رویم طوس . آن جا مزار فردوسی را می بینیم ... بابا داستان رستم و سهراب را هم می گوید . فکر می کنم خوش به حال رستم که سیمرغ را داشت ؛ اما بعد می بینم که ما خدا را داریم ... روبه روی گل دسته های حرم می نشینم . کبوترها توی آسمان حرم پرواز می کنند ... " ص ۱۹۰ و ۱۹۱

۴-۳-۱۱ زمان

رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " زمان پس از جنگ ایران و عراق را بازگو می کند . تاریخ دقیق در داستان ذکر نمی شود ، اما اتفاقات و عکس العمل های هر یک از شخصیت ها از آزادی آخرین گروه اسرا حکایت دارد . نویسنده یک بازه ی زمانی چند ماهه از زندگی شخصیت ها را برای مخاطب روایت می کند .



"مامان می گوید: دایی ات تالب مرز خسروی رفته. فهمیده او آمده و چند روز دیگر می رسد ... می گویم: کی؟ می گوید: تاریخ دقیقش را نمی دانم. شاید حدود یک هفته ی دیگر؛ اول باید بروند لویزان و چند روز توی قرنطینه بمانند. تقریباً آخرین گروه های اسرا هستند." ص ۹ و ۱۰

#### ۴-۳-۱۲ مکان

نویسنده در این رمان، محله های تهران را، که برای بازگشت آزادگان آذین شده بودند، کلیسا، مسجد و حرم اما رضا(ع) و ... را به خوبی به تصویر کشیده است:

" کلیسا واقعاً قشنگ است. پر از رنگ و نور است. هر گوشه و کنارش پر از نقاشی است ... مسجدهای ما پر از کاشی کاری است. معمارهای مسجدها هم حسابی حوصله داشته اند. این جا همه چیز زرد و نارنجی و سبز است؛ مسجد پر است از سبز و آبی قیروزه ای و آبی لاجوردی. مسجد و کلیسا یک نقطه مشترک دارند. سقف هر دویشان خیلی بلند است. یعنی از زمین تا سقف به این بلندی می توانی دعا کنی." ص ۱۳۳

" شاخه های بلند و پر دو درخت خانه مان از دیوارها آمده اند بالا. عمو هم بالای آن است و دور شاخ و برگ هایش ریشه چراغ می پیچد. درخت خرما لو خیلی قشنگ شده است." ص ۲۱

#### ۴-۳-۱۳ جنگ، اسارت و نمادهایش

نمادها همواره به روح داستان غنای بیشتری بخشیده و مخاطب را برای کشف رمز و رازها به وادی تفکر و خردورزی رهنمون می سازد. مژگان بابامرندی نیز در این رمان نمادهایی را برای پیش برد موضوع داستان به کار برده است: آینه: نماد خودشناسی، هویت، آشتی با خود و دیگری، تعامل و پذیرش است. آینه سه بار در داستان مطرح می شود. یک بار زمانی که بهنام در مسیر هویت یابی و پذیرش واقعیت های پدرش در کشمکش است:

" در را می بندم. تصویرم توی آینه است. بهنام را می بینم. لباس و کفشی پوشیده است که یک بابا برایش خریده است، یک بابای واقعی. نه عمو و دایی و مامان. حالا فرقی نمی کند که سالم باشد یا جانباز. مهم این است که او بابایم است و دیگر اسیر نیست. " ص ۱۴۵

بار دیگر وقتی پدر یاسمین به شناخت می رسد و نوازش پدر را حس می کند، آینه در داستان مطرح می شود: " یاسمین هم نگاهش می کند چشم های بابا مثل آینه می شود دوتا عکس یاسمین توی آن هاست. " ص ۱۸۲

بار سوم وقتی آرمن هویت گم شده ی مادرش را تصور می کند:

" هیچ وقت جبهه رفتن پدرم را سرزنش نکرده ام. اما فرار مادرم را نبخشیده ام. آیا در خلوتش احساس خوشبختی می کند؟ وقتی به آینه نگاه می کند، یاد من که فکر می کند بچه ی مرده او هستم، می افتد یا نه؟ آدم به همه می تواند دروغ بگوید اما به خودش نمی تواند. " ص ۲۱۰

**عطر:** نماد یادآوری ها و خاطرات خوشایند، دوستی و نزدیکی، آرامش ... است:

" سرم را می بوسد . بوی عطر می دهد ، همان عطر بالای سر مامان بود ، که هر وقت دلم می گرفت ،

آن را بو می کردم . " ص ۱۴۴

در کشمکشی که بهنام هنگام انکار پدر با خود دارد ، عطر در منعطف کردن او تأثیر گذار است .

" زمانی بوی این عطر را به خاطر صاحبش دوست داشتم و حالا دلم می خواهد صاحب عطر نباشد ،

اما نه ، دلم می خواهد باشد . اصلاً نمی دانم دلم چه می خواهد!!! ... لباس ها را به چوب لباسی آویزان

می کنم بوی عطر او را گرفته اند ... پالتویش را رویم می اندازد . بوی عطرش را می دهد . با بوی عطر

او کمی دیگر می خوابم " ص ۱۴۵ و ۱۷۵

کبوتر: کبوتر نماد آزادی و پیام رسانی است و با موضوع داستان ، یعنی بازگشت آزادگان به میهن نیز

همراه و هماهنگ است :

" همه به طرف او می روند و با او روبوسی می کنند . یک نفر نقل می پاشد توی هوا . کسی چند

کبوتر آزاد می کند . کبوترها پرواز می کنند و دور می شوند.. " ص ۵۸

در حرم امام رضا نیز کبوترها در ذهن بهنام ، پیکِ نامه رسان به خدا می شوند :

" به کبوترها گندم می دهم . کبوترها توی آسمان حرم پرواز می کنند و هی می روند بالا و هی

برمی گردند پایین . می گویم : این ها انگار دعاها را می برند و می دهند دست خدا . بعد برمی گردند

پایین . " ص ۱۹۱

۴-۳-۱۴ جنگ ، هویت (خودشناسی) و عرفان

نویسنده هویت و خودشناسی برخاسته از دل جنگ و مسائل پسا جنگ را ، در بستری واقعی و باور پذیر نشان می دهد . شخصیت ها را در دل سختی ها و ناملايمات ، آرام آرام به رشد رسانده و متحول می کند و مخاطب نوجوان را در کنار آرمن ، که نقش یک مرشد راهنما را در داستان ایفاء می کند ، جا می دهد .

**آرمن در نقش راهنما:** آرمن به دلیل نابینا بودنش ، ضمن هم ذات پنداری با پدر بهنام ، از زبان پدر بهنام - در قالب نامه - با بهنام صحبت می کند . بهنام در چنین روندی به پرسه بلوغ فکری و هویت گم شده اش می رسد و قدم به قدم مرحله خود آگاهی را طی می کند . این روند روایتی ، داستان را به ایده آل نزدیک می کند . آرمن در کسوت یک راهنمای آگاه ( هم به دلیل نابینا بودنش ، هم بزرگ تر بودن ) چنین می گوید :

" مگر رویای پدرت نابینا شدن بود ؟ وقتی جنگ پیش می آید ، رویاهای چه کسی دست نخورده باقی می ماند ؟ جنگ یعنی آوارگی ، نقص عضو و خیلی چیزهای دیگر ... تو گفתי جنگ به ما مربوط نمی شود . حالا چه قدر معتقدی جنگ به ما مربوط نیست ؟ آیا پدر تو نباید درگیر جنگ می شد ؟ واقعاً مامان من ( که مرا گذاشت از جنگ فرار کرد ) با مامان تو ( که ماند و در پشت جبهه تنهایی در نبود پدرت تو را به ثمر رساند ) فرق ندارد ؟ آیا تو خودت می توانی در برابر ظلم ، در برابر نیاز یک انسان مظلوم ساکت بمانی ؟ یادت هست من را از خیابان رد کردی ؟ تو حتی در برابر کسی که از او بدت می آید هم نتوانستی ساکت بمانی . یاسمین را می گویم ... پس بدون آن که خودت بخواهی ، جنگیده ای . پس از پدران مان چه انتظاری داری ؟ وقتی دشمن تمام سرزمینت را بگیرد چه کسی می تواند ادعا کند من کاری به جنگ ندارم . " ص ۱۵۶

نویسنده با تعالی بخشیدن به شخصیت های داستان به مخاطبش می گوید ، زندگی خودش جنگ است ، نباید تسلیم شویم . گاه همین آسیب های به ظاهر ویرانگر ، تو را متفکر ، صبور و مقاوم می کند . به شرط آن که قبل از هر انتخابی بیندیشی ، چرا که اندیشیدن و فکر کردن در آغاز راه ، هیچ گاه تو را در مسیری که انتخاب کرده ای دل زده و مأیوس نخواهد کرد .

در مسلک عارفان سفر همواره ، مرحله ای از رشد و تحول در خودشناسی است . در این داستان نیز نویسنده در سفر مشهد ، با مدد از اعتقادات و باورهای دینی ، ارادت ایرانیان به امام رضا (ع) و دعا و حاجت طلبی گره های داستانی را می گشاید .

#### ۴-۳-۱۵ جنگ و اقلیت های مذهبی

آن چه این رمان را از رمان های هم نسلش متمایز می کند ، پرداختن به اقلیت های مذهبی در مبحث جنگ است که به جذابیت طرح داستانی افزوده است . اقلیت ( آرمن و پدرش که ارمنی هستند و فضای کلیسا ) را وارد داستان کردن فی نفسه ارزشمند است و این از امتیازات مثبت رمان است ، که تب تازه ای در داستان ایجاد کرده و نویسنده را یک قدم از گفتمان معمولی جلوتر برده و حضور اقلیت در جنگ و حتی شهید شدن آن ها را بیان می کند . توصیف اتاق پدر آرمن :

" تو اتاق خواب پدرش یک عالم عکس جبهه بود و چند مجسمه کوچک از حضرت مسیح و

حضرت مریم . عکس امام حسین هم بود . او هم جنگیده است . .. " ص ۸۲

پیوند کلیسا و مسجد : تصویرسازی کلیسا و مسجد ، به زیبایی در داستان نشسته است . توصیف کلیسا و مسجد و گفت و گوهایی که میان پدر بهنام و پدرآرمن رد و بدل می شود ، در درک مفهوم وحدت و یگانگی به مخاطب نوجوان کمک می کند .

" کلیسا واقعاً قشنگ است ، پر از رنگ زرد و نارنجی و سبز و نور . هر گوشه و کنارش پر از نقاشی است . مسجدهای ما پر از کاشی کاری است . پر از سبز و آبی فیروزه ای و لاجوردی . این ها اگر کنار هم قرار بگیرند خیلی قشنگ می شوند . یک نقطه ی مشترک دارند . سقف هر دویشان خیلی بلند است ، یعنی از زمین تا سقف به این بلندی می توانی دعا کنی . " ص ۱۳۳

وحدت و انسانیت : طبق باور ها و اعتقادات دینی ، همه ما انسان ها با هر آئین و مذهبی ، متعلق به یک وجود یگانه هستیم . وحدت و آشتی میان اسلام و مسیحیت برگرفته از همین باور ، در نگاه آقای آراکلیان ( پدر آرمن ) ، پیام بزرگی برای مخاطب به ارمغان می آورد :

" همه پیامبران آمده اند تا بگویند درست زندگی کنید . در برابر ظلم بایستید . دزدی نکنید . دروغ نگویند . هیچ کدام از پیامبران گفته های پیامبر قبل از خود را نقض نکرده ، بلکه آن را کامل کرده اند .... " ص ۱۳۹

اذان : توجه به صوت اذان و نگاه یک آرامنه مسیحی به آن از نکات دیگری است که این رمان را مستثنی می کند :

" آقای آراکلیان می گوید : اذان صبح و غروب خیلی باشکوه است . باور کنید اذان یک معجزه است ! وقت اذان آدم می داند که به یک جایی تعلق دارد ؛ می داند باید یادش بماند که هر چیزی یک شروع و پایانی دارد . همه چیز در حال گذشتن است . به هیچ چیز نباید دل بست . " ص ۱۳۴

نقش ائمه و دعا: ارادت به امام حسین (ع) میان اقلیت های مذهبی در ایران همیشه ستودنی ست. در این رمان نیز توجه ویژه به ائمه و مدد گرفتن از آن ها آرامشی جانبخش به شخصیت ها داده است. همان طور که در پایان داستان، سفر به مشهد و حضور انکارناپذیر ائمه در زندگی ما ایرانیان مطرح می شود و رفتن به مشهد الرضا گره از مسائل روحی، جسمی و عاطفی قهرمان داستان و اطرافیانش باز می کند. البته نویسنده حواسش است که تک بعدی و تک محوری به مذهب نگاه نکند و تلاش و مقاومت آدمی در کنار دعا و نیایش را، به خوبی نشان می دهد.

آرمن و پدرش با وجود ارمنی بودن شان، مانند مسلمانان امام حسین (ع) را، در کنار حضرت مسیح دوست دارند و گاه ارادت شان به حضرت ابوالفضل، مسلمانان را شگفت زده می کند:

"می گویم: تو امام حسین ما را از کجا می شناسی؟ می گوید: بابایم او را خیلی دوست دارد. درست اندازه ی مسیح گاهی فکر می کنم او را بیشتر دوست دارد. بابا می گفت تمام روزهای جبهه اش را با اسم امام حسین و حضرت مسیح زندگی می کرد. می گفت رزمندگان با اسم یا حسین به سمت مرگ می رفتند و حتی یک بار نزدیک بود کشته شود. اما مثل رزمندگانِ دیگر، نذر امام حسین کرد و سالم ماند. حتی پدرم مطمئن است که امام حسین و بچه اش (حضرت علی اصغر) کمک کرده اند که من زنده بمانم. از آن به بعد پدرم هر سال در نذری امام حسین شرکت می کند." ص ۸۰

۴-۳-۱۶ نمود جنگ و پسا جنگ (اسارت) در متن داستانی

نگاه بهنام و آرمن به جنگ و اسارت: نداشتن پدر حسرت های زیادی به دل بهنام گذاشته و او همواره

به جبهه رفتن پدر معترض است:

" همه می گویند اسیر است. این جنگ هم ... اصلاً چرا رفت جنگ؟ می دانی من هنوز او را ندیده ام

؛ او هم همین طور. خیلی دلم می خواهد بابا داشته باشم ... کی مجبورش کرده بود به جنگ برود. من

با جنگ کاری ندارم. پدر من نباید به جنگ می رفت. " ص ۱۶ و ۷۳

" ... آقای زمانی می گوید: بابایت برای بچه های مدرسه پناهگاه ساخت. تو دلم گفتم: خُب که

چی؟ پس تکلیف بچه ی خودش چی؟ حالا خوب شد که کور شد؟ همه بچه هایشان را می بینند،

جز بابای من؟ " ص ۱۰۹

آرمن در جواب اعتراض بهنام به جبهه رفتن پدرش، در نامه هایش به بهنام این گونه جواب می دهد:

" ... وقتی جنگ پیش می آید رویاهای چه کسی دست نخورده باقی می ماند؟ جنگ یعنی

آوارگی، یعنی نقص عضو و خیلی چیزهای دیگر. در جنگ فقط دشمن تعیین می کند چه آرزویی

داشته باشیم. جواب این همه جانباز و اسیر .. جنگ بینایی را از من گرفت بقیه هم یک زندگی عادی را

از من گرفتند. منظورم مادرم و خانم گاراپیدی است. جنگ ملینا را از من گرفت. وقتی جنگ می شود

شهادت، معلولیت، اسارت و شیمیایی شدن. کسی به میل خودش انتخاب نمی کند زن حامله آزریر

قرمز می شوند، هول می کند و بچه اش آسیب می بیند. او خودش آرزو کرده است تا بچه اش عقب

مانده شود؟ آیا بچه ی تو شکم می تواند بگوید من کاری به جنگ ندارم؟ در یکی از شهرهای ایران

بمب مدرسه ای را ویران می کند دانش آموزان مدرسه همه شهید و زخمی می شوند. آیا جنگ به آن

ها مربوط می شد؟ ... " ص ۷۳ و ۷۴



نکته قابل توجه دیگر ، رابطه های معکوس میان شخصیت هاست . به طور مثال : آرمن و بهنام قرینه یکدیگرند. داشته ها و نداشته های هم را پوشش می دهند و نقش حمایتی دارند . در جایی که آرمن حسرت مادر دارد ، بهنام ناینایی پدر برایش آن قدر پررنگ است که داشتن مادر را نمی بیند . از سوی دیگر یاسمین را داریم ، که در حسرت یک پدر مهربان است تا او را به عنوان دخترش بپذیرد و بهنام که پدر را به خاطر ناینای بودنش نمی پذیرد .

**جنگ آرامش و رویاهایت را می گیرد :** هر جا که جنگ اتفاق می افتد ، هر لحظه باید منتظر از دست دادن کسی یا از بین رفتن چیزی باشی ... دیگر آرامشی باقی نمی ماند :

" .. مگر دست خودمان است وقتی جنگ می شود و امنیت زندگی به خطر می افتد . هر کس به نوعی درگیر می شود .. " ص ۱۳

**جنگ و ایثار :** در جنگ هشت ساله ایران و عراق فضیلت های اخلاقی مثل فداکاری ، گذشت ، صبر و .. به اوج می رسد . با نگاهی به سرگذشت رزمندگان و یا خواندن زندگی نامه های داستانی فرماندهان بزرگ جنگ ، ایثارگری های وصف ناشدنی آن ها نمایان است و این یکی از تفاوت های بزرگ جنگ ایران و عراق با جنگ های دیگر است .

" آقای زمانی می گوید : وقتی تو جبهه بودیم شب عملیات فرمانده ، حاج آقا بهرام دستور داد همه بخوابند . خودش تنهایی نگهبانی داد . قرار بود هر یک ساعت نگهبان عوض شود . ۵ ساعت گذشته بود و او هنوز خودش پاس می داد . اگر در شرایط فعلی فداکاری بکنی ، کار مهمی کرده ای ، اما اگر جایی فداکاری بکنی که شغل همه شان فداکاری کردن است ، آن جاست کار هم مهم است هم سخت . " ص ۱۰۹ و ۱۱۰

نگرانی و چشم‌انتظاری خانواده‌های آزادگان: خانواده‌ی مفقود‌الثرها که خبرشهادت و یا خبر زنده ماندن عزیزان‌شان را نداشتند، یا خانواده‌ی اسرایی که نام عزیزشان میان اسرا نبود و یا حتی خانواده‌ی اسرایی که نام‌شان در لیست اسرا بود و قرار بود، آزاد شوند؛ چشم‌انتظاری سختی را می‌گذراندند.

"یک بار با مامان و مادربزرگ رفتیم امامزاده صالح. مامان بزرگ می‌گفت: ای آقا اگر پسرم زنده است یا شهید خبرش را زودتر برسان. مردم از چشم‌انتظاری. می‌ترسم تو اسارت شهید شود" ص ۵۵

استقبال از اسراء (آزادگان): شهرها آذین‌بندی شده بودند. همه جا گل و شیرینی پخش می‌کردند. سخت‌ترین بخش بازگشت اسرا، لحظه‌هایی بود که اسرا بر اثر گذر زمان، ضعف جسمی و شکنجه‌های دشمن، توسط خانواده‌هایشان شناخته نمی‌شدند. چرا که گاه بعضی از آن‌ها در دوران نوجوانی اسیر شده بود و حالا یک جوان ۳۰ ساله بودند. مثل سرلشکر شهید حسین لشکری، آزاده‌ای که پس از ۱۸ سال به آغوش خانواده برگشته بود.

"شاخه‌های بلند و پر درخت خانه‌مان از دیوارها آمده‌اند بالا. عمو هم دور شاخ و برگ‌هایش ریشه چراغ می‌پیچید. یک هو چراغ‌های زرد و قرمز و آبی هم روشن می‌شوند. همه صلوات می‌فرستند... " ص ۲۱

"کم‌کم همسایه‌ها هم از راه می‌رسند. بسیجی‌های محله هم آمده‌اند خانه‌مان خیلی شلوغ است. مامان با یک جعبه شیرینی می‌آید دم در. می‌گوییم: مامان حیاط‌مان چه قدر قشنگ شده، کاش همیشه این جور بود! می‌گوید: چند ماه پیش از کنار خانه‌ای رد می‌شدم. دم در خانه‌شان مثل خانه ما پارچه زده بودند و بازگشت رزمنده‌ی اسلام را تبریک گفته بودند... صدای پا می‌آید. صلوات می‌

فرستند . مادر بزرگ گریه می کند و اسفند می ریزد توی منقل . یک نفر نقل می پاشد توی هوا . کسی چند کبوتر آزاد می کند . " ص ۵۴ و ۵۷ و ۵۸

قدر شناسی مردم ایران از اسراء ( آزادگان ) : در روزهای بازگشت اسرا به میهن ، همه ی ملت ایران ، با خانواده ی اسرا همراه شده ، سرشار از خوشحالی بودند . گویی یکی از اعضای خانواده خودشان از سفری طولانی برگشته است . مردم به شکل های مختلف از آزادگان قدر دانی و سپاسگزاری می کردند . همان طور که در این رمان از بقال محله گرفته تا مدیر مدرسه از بازگشت پدر بهنام به وجد آمدند :

" ... مشهدی اسماعیل یک جعبه شیرینی می دهد دستم می گوید : بگیر پدرت به گردن پسر من حق دارد . یک جعبه شیرینی چیزی نیست فردا با همه ی کاسب های محل خدمت می رسیم ... آقای زمانی و آقای ملک با یک دسته گل خیلی بزرگ دم در هستند . آقای زمانی می گوید : ما شاگرد کوچک شما هستیم پهلوان .. " ص ۱۰۷ و ۱۰۸

خاطرات اسارت : بعد از بازگشت اسرا ، مردم برای شنیدن خاطرات دوران اسارت شان به دیدار آن ها می رفتند . در محافل مختلف مثل مساجد ، مدارس ، دانشگاه ها و ... از آزادگان دعوت می شد تا یاد و خاطرات روزهای سخت اسارت را بازگو کنند . بعد ها کتاب های زیادی از این خاطره ها به چاپ رسید و فیلم های بسیاری برگرفته از خاطرات آزادگان ، ساخته شد .

" اقا حمید می گوید : پس این است شازده پسری که شب ها یواشکی زیر پتو برای دیدنش گریه می کردی . همه ی خوابگاه می دانستند که تو یک پسر داری " ص ۲۱۶

" می گوید : در آخرین لحظه های جنگ ترکش های خمپاره ای به چشمم اصابت کرد و من در اسارت نابینا شدم . چشمم عفونت کرد به زخم هایم نرسیدند خیلی شکنجه کردند . باوجودی که صلح

شده بود . هی با شکنجه خجالت می دادند . دنده ام هم به همان شکل شکسته جوش خورد است . می

گویم : شما خیلی شجاعید زیر شکنجه عراق ها دوام آورده اید ... " ص ۲۱۸ و ۲۱۹

#### ۴-۳-۱۷ جنگ و مخاطب نوجوان

مخاطب روایت آرمن را ، به موازات داستان بهنام می خواند و خواننده جلوتر از شخصیت بهنام ، از محتویات نامه های آرمن مطلع می شود . در واقع یک نوع آبرونی روایی دارد و در آخر داستان ، بهنام توسط مادرش ، که به خط بریل آشناست ، نامه های آرمن را گوش می دهد . شاید این سؤال در ذهن مخاطب پیش آید که ، چرا آرمن مستقیم و رو در رو با بهنام صحبت نمی کند ؟ و پاسخ سوالاتش را نمی دهد ؟ به نظر می رسد آرمن سمبل یک انسان داناست و نقش راهنما و مرشد را در داستان دارد . باید گفت مخاطب نامه های آرمن تنها بهنام نیست ، بلکه سؤالاتی را به صورت استفهام انکاری در مورد جنگ مطرح می کند ، که ذهن اکثر مخاطبین نوجوان را درگیر کرده است . این که ، آرمن در سکوت عارفانه اش در قالب نامه و مرشدگونه بهنام را راهنمایی می کند ، به نظر می رسد یک اصلش این است که مخاطب نامه های بهنام ، در وهله اول نوجوان امروز است و بعد خود بهنام . نویسنده با این روش ایجاد تفکر و اندیشه می کند . نوجوان وادار به اندیشیدن می شود . آن چه هنرمند را پس از خلق اثر راضی و خشنود می کند ، این است که داستان پس از خوانده شدن تمام شده تلقی نشود و فکر تولید کند ، تفکری که این روزها در تربیت فرزند کمتر مورد توجه والدین است .

از طرفی نوجوان به اقتضای موقعیت سنی اش نصیحت پذیر نیست و در مواجهه با مسئله های زندگی

اش به دنبال گوش شنواست . فرایند درمان همین است باید شنونده خوبی بود . نویسنده به عمد قالب

نامه را انتخاب کرده تا بهنام بعد از فروکش شدن هیجانانش ، در فضایی ساکن و در خلوت خود به خواندن نامه پردازد ، تا جملات هدایت گرایانه آرمن تأثیر پذیری بیشتری داشته باشد .

#### ۴-۳-۱۸ قهرمان پروری ، جنگ و شهدا

از نکات برجسته و قابل توجه کتاب می توان ، به واقع گرا بودن و پرداختن به آسیب های پسا جنگ و دور بودن از قهرمان سازی اشاره کرد . در آغاز داستان می بینیم تا روزی که پدر از اسارت نیامده ، بهنام با تصویر پدر زندگی می کند و این یک دلالت روانی است ، وجود واقعی ندارد . با آمدن پدر تمام دلالت هایش به هم می ریزد . بهنام دردوگانگی قرار دارد و سرانجام نویسنده پس از کشمکش هایی در یک بستر واقعی نشان می دهد که پدر را می پذیرد .

شخصیت پدر بسیار عاقل و فهمیده پرداخته شده است . او به خوبی درک می کند که ، کجا نباید در حریم فرزندش دخالت کند و نیز می داند نفرت پسرش از او امری طبیعی است . پدر که فرمانده جنگ است ، بعد از آن همه رشادت و تحمل دوران سخت اسارت به دنبال مدال قهرمانی نیست - که این خود از ویژگی های مثبت داستان است و نویسنده به دنبال قهرمان پروری نیست - بلکه دلش می خواهد یک شهروند معمولی باشد با یک خانواده کوچک صمیمی . او در صدد بازگو کردن شکنجه هایی ، که دشمن بر او وارد کرده است ، نیست . بلکه از بستنی و لواشک خوردن - که مورد علاقه هر دوی آن هاست - و شهربازی رفتن می گوید و تمام سعی اش بر این است که نبودن های گذشته اش را ، با لذتِ بودنش جبران کند و این چیزی است که نویسنده هوشمندانه و باورپذیر به آن پرداخته است .

در جای دیگر در این رمان ، نویسنده شکل قهرمان را در ذهن عموم مردم تغییر می دهد و نشان می دهد قهرمان می تواند پدر آرمن باشد ، جایی که جسارت به خرج می دهد و پس از جنگ حق را به همسرش می دهد که تحمل تنهایی را نداشته و همسر و فرزندش را رها کرده است .

از طرفی مادر- قهرمان پنهان داستان - مدبرانه امور را مدیریت می کند ، همان طور که در نبود پدر ۱۳ سال قهرمانانه هم نقش پدری داشت و هم مادری . در نهایت حمایت های اقشار مختلف جامعه ( مدیر و معاون مدرسه و کسبه محل و در کل پذیرش مردمی نه دولتی ... ) از پدر و همه این رفتار های خردمندانه ، بالاخره شعله پذیرش پدر را در بهنام روشن می کند .

#### آسب شناسی پسا جنگ :

داستان با وجود سادگی زبان ، نوعی صداقت و حس خوب گیرا و جذاب دارد . نویسنده در طول داستان آرام آرام به آسیب شناسی پسا جنگ می پردازد ، از جنگ اسطوره سازی نمی کند بلکه حرفش این است ، اکنون که جنگ تمام شده است ، صادقانه بپذیریم آسیب ها با تمام وجود هستند . باید مدیریت کنیم و جنگ را طوری ترسیم کنیم که همه اقشار جامعه خود را دخیل کنند ، نه اینکه تصور شود جنگ برای قشر خاصی از جامعه است . پس باید اجازه داد تمام طیف های اجتماع - گروهی نگاه بدبینانه و مایوس به جنگ دارند ، گروهی فضای خوش بینانه جنگ را رصد می کنند و گروهی نیز واقع بینانه به آسیب ها می پردازند ؛ نه تسلیم مطلق هستند و نه قهرمان سازی مطلق انجام می دهد - رویکردهای متفاوت خود را ، در نشان دادن آسیب های پسا جنگ بیان کنند . در فضاهای پسا جنگ خانواده های آسیب پذیر باید مقاوم سازی و توانمند شوند .

#### پسا جنگ و شهدا :

یکی از مصادیق عینی جنگ ، شهدا هستند . در عین نبودن شان ، بسیار قابل دیدن هستند که در این

رمان عمیق نگاه شده ، جایی که نویسنده می گوید :

" فکر می کنم سر هر کوچه و خیابانی یک رستم ایستاده است ... " که در این جا رستم نماد کل

است . ضمن این که نویسنده در صفحه پایانی گریز زیبایی می زند به آغاز ادبیات مقاومت و پایداری

در ایران یعنی **شاهنامه** :

" فکر می کنم هر رزمنده یک رستم است . رستمی که سیمرغ و ورد و جادو ندارد ، خدا هست و

دعای مردم . می دانم وقتی که جنگ بود همه برایشان دعا می کردند . "

## **فصل پنجم :**

نتیجه گیری



## نتیجه گیری

جنگ همواره دو روی سکه از خود نشان می دهد . یک روی آن زمانی است که به ناآگاه چون غولی ویرانگر برسر مردم بی دفاع آوار می شود و آرامش ، خوابِ راحت ، عزیزانت و به طور کلی زندگی معمولی انسان را می گیرد . اما روی دیگر آن آرامش پس از طوفان است و درست لحظه ای که احساس می کنی جنگ تمام شده است ، تازه متوجه زنان بی همسر ، فرزندان بی پدر ، خانه های ویران شده و ده ها جراحت جسمی و روحی دیگر می شوی ، یعنی ارمغان پسا جنگ که بیشتر از خود جنگ ، به درازا می کشد .

در هشت سال دفاع مقدس ، همه ی ملت ایران در گیر مسئله جنگ بودند . به دلیل تمرکز اقبال مختلف ( فرهنگی ، هنری و ادبی ) جامعه ، بر شکست دشمن و بیرون راندن دشمن از خاکِ وطن ، آثار قابل توجهی از سوی هنرمندان و نویسندگان در ارتباط با مقوله جنگ ارائه نشد ، چرا که تلخی و غافلگیرانه بودن جنگ در سال های آغازین ، مردم جامعه را در حیرتی سکون وار فرو برده بود .

ادبیات داستانی نیز همانند دیگر حوزه های هنری در دوران جنگ آثاری در خور جامعه ادبی ارائه نداد . چون نگاه آرمانی به جنگ وجود داشت ، بنابراین اکثر آثار داستانی منتشر شده ، آرمانی بود . این آرمان گرایی بر شخصیت های حاضر در داستان های بزرگسال و داستان های کودک و نوجوان تأثیر می گذاشت ، شخصیت پردازی ها را دچار مطلق نگری کرده و قهرمان پروری را در داستان های دفاع مقدس ترویج می داد ، که البته در زمان خودش ( دهه شصت ) مورد اقبال مخاطبان قرار گرفت .

به نظر می رسد حتی در دهه شصت نیز که - گروهی از صاحب نظران معتقدند - داستان ها آرمان گرایانه نوشته می شده است ، هم چنان در ساختار خود عنصر باور پذیری را داشت و مخاطب با قهرمان داستان هم ذات پنداری می کرد ، چرا که خلق داستان ها در برهه زمانی جنگ اتفاق می افتاد . از طرفی مخاطبان خود در گیر جنگ بودند ، به ویژه نوجوانی که شهرو دیارش توسط دشمن اشغال شده بود و او با تمام وجودش جنگ را از نزدیک حس می کرد .

در دهه شصت قلم نویسنده شعارزده ، احساسی و بی توجه به مبانی ساختاری و ادبی دیده می شود . البته باید گفت این روند داستان پردازی ، که در دل جنگ خلق می شود ، طبیعی است . چرا که نویسنده هم به عنوان یک ایرانی دغدغه خاک و ناموس و وطنش را دارد و هم به عنوان یک هنرمند

احساس مسئولیت می کند تا اتفاقات جبهه و جنگ را انعکاس دهد. بنابراین طبیعی است که در چنین شرایطی آثار نوشته شده با ساختار ادبی مستحکمی به بازار عرضه نشود.

پس از جنگ گویی که هنرمندان و نویسندگان به آرامش پس از طوفان رسیده باشند؛ آستین همت بالا زده و وقایع جنگ را بر پایه دقت بیشتر و نکته سنجی ادبی، در قالب های هنری و ادبی مثل: شعر، داستان، خاطره نگاری و ... به ثبت رساندند. آثار از نظر تنوع در شکل و فرم و نیز اهمیت دادن به رعایت آرایه های ادبی و ساختارمند، به رشد و شکوفایی رسیده و به این ترتیب ادبیات داستانی دفاع مقدس قوت گرفت.

اتمام جنگ و عدم برخورد احساسی با مقوله جنگ، بستر را برای نویسندگان فراهم کرد. تا تمرکز خود را از جبهه و میدان جنگ برداشته و این بار به شهرهای جنگ زده، مسائل پسا جنگ، خانواده ی ایثارگران ( شهدا، جانبازان، آزادگان، مفقودالانرها و ...) و ... پردازند. به این ترتیب موضوع پسا جنگ جای خود را در ادبیات داستانی پیدا کرد.

در این میان نویسندگان کودکان و نوجوانان نیز برخورد واجب دانستند، تا واقعیت های جنگ را برای آینده سازان ایران زمین، کودکان و نوجوانان، بازگو کنند. به ویژه آن دسته از نویسندگان - فرهاد حسن زاده، جمشید خانیان و داوود امیریان - که خود دوران نوجوانی شان را در دل جنگ، خرمشهر و آبادان، گذرانده بودند.

حاصل تلاش نویسندگان کودکان و نوجوانان در سه دهه اخیر قابل تأمل و تحسین است. در میان آن ها آثار ضعیف، متوسط و نیز داستان هایی با کیفیت بالای ادبی و واقعیت محور برای مخاطب نوجوان نا آشنا به جنگ دیده می شود.

در میان رمان های استخوان دار و با کیفیت نوجوان ، سه رمان " هستی " ، "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" و " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند" را انتخاب کرده ، عناصر داستانی و مقوله جنگ و پسا جنگ را موشکافانه در این رمان ها مورد بررسی قرار دادیم .

دو رمان " هستی " و "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" ، که روزهای آغازین جنگ را نشان می دهد ، به عنوان رمان های جنگ و رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند " ، که در مورد آزاد شدن آخرین اسرای جنگ سخن می گوید ، به عنوان رمان پسا جنگ مورد بررسی قرار گرفت

در سه رمان مورد بررسی این پژوهش ، نویسندگان برای شناساندن مسائل جنگ و پسا جنگ به مخاطبِ نوجوان ، اصول کار خود را بر مبنای واقعیت گرایی و باورپذیری بنا نهاده و سعی کردند ، با پرهیز از قهرمان پروری - که در بسیاری از رمان ها و داستان های بزرگسال دیده می شود - مخاطبِ نوجوان را به خواندن داستان هایی با موضوع جنگ جذب کنند .

آن چه نویسندگان سه رمان مذکور در روایت داستانی شان مبنای قرار داده و در خلال مسئله جنگ و پسا جنگ و دفاع از خاک و ناموس به آن مباحث نیز پرداخته اند ، عبارتند از :

۱ . شخصیت پردازی های باورپذیر، به ویژه در مورد شخصیت نوجوانِ قهرمانِ داستان . مخاطب به راحتی با شخصیت هستی ، سارا و بهنام همزاد پنداری می کند . چرا که هر کدام از شخصیت های قهرمان در این سه رمان ، آن قدر واقعی و قابل لمس پرداخته شده اند ، که خواننده هیچ گونه اغراق یا قهرمان پروری در طول داستان حس نمی کند .

۲ . وجود یک شخصیت مکمل و کلیدی به عنوان راهنما و مرشد ، جهت کمک به قهرمانِ داستان در هویت شناسی . مخاطب در هر سه رمان بدون این که متوجه حضور مستقیم یک راهنما باشد -

راهنمایی که در نگاه نوجوان یک نصیحت گر است - ارشاد می شود. مخاطبِ نوجوان در این مسیر تشخیص سره از ناسره و راه از بیراه را می آموزد و به خودباوری و خودشناسی می رسد.

۳. در این سه رمان توجه به خروجی ها و دستاوردهای مثبت جنگ، در کنار روایت آسیب های انکارناپذیر جنگ و پسا جنگ قابل توجه است. در رمان های حوزه دفاع مقدس بزرگسال دیده می شود که نویسندگان چند دسته اند، یا به تاریکی ها و بخش سیاه جنگ ایران و عراق می پردازند، یا آرمان گرایانه قهرمان پروری می کنند و یا ضد جنگ می نویسند. به اصطلاح یا از این ور بوم می افتند یا از آن ور بوم. این در حالی است که در این سه رمان به جرأت می توان گفت نویسندگان زندگی واقعی را بیان کرده و چون به خروجی های منفی و مثبت جنگ نگاه بی غرضانه داشته اند، بر دل مخاطب نشسته است. شاید هم باید گفت، مخاطبِ کودک و نوجوان - به دلیل سادگی و صداقتی که دارند - نویسنده را وا می دارد، تا با روراستی و صداقت داستان سرایی کند.

۴. توجه ویژه به جنسیت مؤنث (دختر). مثل: شخصیت سارا در رمان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی"، شخصیت هستی در رمان "هستی" و شخصیت یاسمین در "رمان فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند". در جذب مخاطبان نوجوان دختر و رشد شخصیتی آن ها مؤثر است. مورد اهمیت قرار دادن مخاطب دختر، آن هم در ادبیاتی که از دیرباز ادبیات مذکر و مردسالارانه ای بوده است، نکته قابل توجه دیگری است که بر مزایای این سه رمان می افزاید.

۵. طراحی یک سفر در داستان گویی به معنی سیر و سلوک عرفانی است؛ چرا که مخاطب شاهد آن است که، شخصیت هستی در رمان "هستی" در مسیر سفر از خرمشهر به ماهشهر به رشد و خودشناسی می رسد، یا در رمان "عاشقانه های یونس در شکم ماهی" شخصیت سارا در سفر از خرمشهر به ماهشهر

دست و دل از تعلقات دنیوی کشیده و هویتش را می یابد و در "رمان فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند" بهنام در سفر به مشهد است که ابتدا به صلح با خویش می رسد و سپس پدر تازه از اسارت آزاد شده اش را می پذیرد. در همین سفر طی طریق کرده، به رشد و خودیابی رسیده و هویت گم شده ی خود را پیدا می کند.

۶. استفاده از نماد در این سه رمان برای تفهیم خودشناسی، صبر و مقاومت قابل تأمل است. نمادهایی مثل آینه: که نماد خود شناسی، هویت و پرداختن به خویشتن خویش است. نقش ماهی: تراشیدن و صیقل دادن نقش ماهی در اجسام سخت مانند: سنگ و هسته خرما، و خلق اثری زیبا، نماد صبر و مقاومت در برابر مسائل و مشکلات را نشان می دهد، که از انسان موجودی مقاوم و صبور می سازد. همان طور که شخصیت های قهرمان داستان هر یک در خلال کشمکش های شان با مسائل جنگ و پسا جنگ، روح شان را صیقل داده و روحیه مقاومت را در خود تقویت کردند. خواب: نماد هشدار دادن به ضمیر ناخود آگاه شخصیت های قهرمان، که در بیدار کردن هویت خفته قهرمان داستان بی تأثیر نبود. مثل خواب پدر آرمن که دیدن صحرای کربلا و گریستن حضرت علی اصغر در گهواره، نشان از حادثه ای بود. نماد بسیاری از بچه ها، که ظلمی در حق شان روا شده است. درست مانند آرمن داستان که تنها در بیمارستان رها شده بود.

۷. حضور اقلیت های مذهبی در جبهه و ارادت آن ها به امام حسین و نقش یاری گری آن ها در بهبود حال روحی و معنوی یک مسلمان هم وطن و بالعکس. در رمان " فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند"، پدر آرمن و پدر بهنام همراه فرزندان شان، هم در مسجد حضور می یابند و هم در کلیسا. این وحدت و یکپارچگی به طور قطع مخاطب نوجوان را به وحدت وجودی ارجاع داده و او را به خردورزی و تفکر وا می دارد.

۸. به کارگیری شخصیت های شاهنامه مثل رستم ، زال ، پر سیمرغ و... که ضمن ارج نهادن به متون کهن ایران زمین و مبحث بینامتنیت ، ذهن مخاطب را به سرآغاز ادبیات پایداری و مقاومت سوق داده و مرام مردی و مردانگی را در دل مخاطبِ نوجوان زنده می کند .

۹. اشاره به عشق پرجوش و خروش پنهان دوران نوجوانی - از جنس عشق های دهه شصت - در دل جنگ ایران و عراق ، هم حس نوستالژی مخاطب بزرگسال را بر می انگیزد و هم مخاطبِ نوجوان را به پای خواندن رمان می کشاند .

۱۰. حضور شخصیت زنان باردار و تولد یک نوزاد و از طرفی مرگ یا شهادت شخصیت یا شخصیت هایی در داستان ، به چالش کشاندن قهرمان نوجوانِ داستان و نوجوانِ مخاطب را در پی دارد . تا این پیام طبیعت را به گوش مخاطب برساند : باریک بودن مرز میان مرگ و زندگی .

۱۱. در بعضی از داستان هایی که مربوط به نوجوانان است ، شخصیت کودک و نوجوان پر از اشتباه است و شخصیت بزرگسال عاری از اشتباه . اما در رمان " هستی " نویسنده پدر هستی را پر اشتباه نشان می دهد و او را هم زمان با رشد شخصیتی و هویت یابی هستی ، به تحول درونی و رشد می رساند ، تا ضمن ارج نهادن به جان فشانی نوجوانان دوران جنگ ، به مخاطبِ نوجوان خاطر نشان کند فقط سنِ شناسنامه ای لازمه تکامل و بی نقص بودن نیست . هستند بزرگسالانی که گاهی از مسیر اصلی خودشناسی خارج می شوند و نیاز به رشد دارند .

۱۲. طرح موضوع جنگ میان حکومت ها و دولت ها ، برای مطرح کردن جنگی بزرگ تر به نام جنگ با نفس . خروجی و نتیجه خواندن سه رمان مورد پژوهش قابل تأمل و قابل احترام است ، چرا که با اتمام

هر داستان مخاطب با سؤالات زیادی در مورد خود ، مواجه می شود و مبارزه با نفس های سرکش درونش را آغاز می کند .

" روزی دیوژن - فیلسوف یونان باستان پیش از میلاد و پیرو مکتب کلبی که تعلقات دنیایی برایش ارزشی نداشت - با عده ای که به مسابقات ورزشی می رفتند ، همراه شد . مردی از روی استهزا از وی پرسید که آیا او هم به مبارزه می رود . دیوژن جواب داد : بله ، همین طور است . من برای کشتی گرفتن می روم . مرد با تعجب پرسید : رقیب کیست ؟ دیوژن پاسخ داد : رقیب خود من هستم . من به مبارزه با خودم می روم . هیچ رقابتی به اندازه ی وقتی که با امیال و نیروهای نفسانی ددمنشانه ام می جنگم هیچان انگیز نیست . " ( لعلی ، ۱۳۹۵ ، ۱۶۸ )

نتیجه این که جنگی که میان دولت ها رخ می دهد همه ی ماجرا نیست ، هر جنگی روزی به اتمام می رسد . اما جنگ و کشمکش که درون انسان در حال وقوع است ، همیشگی است . بشر از بدو تولد تا حیات مادی اش با هواهای نفسانی خویش در جنگ است . به طور قطع پیروز میدان جنگ با نفس ، کسی است که با امیال نفسانی مبارزه کرده ، شیاطین درون را شکست داده و همواره توجه به انسانیت ، فضیلت های اخلاقی و خدا را سرلوحه ی زندگی اش قرار می دهد . بی جهت نیست که در قرآن و احادیث انسان ها همواره دعوت به جهاد با نفس می شوند .

امام صادق علیه السلام می فرماید :

" پیامبر صلی الله علیه وآله سپاهی را به جنگ گسیل داشت ، وقتی برگشتند فرمود : خوشامد می گویم به گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند . اما جهاد اکبر هم چنان مانده است . عرض شد : ای پیامبر خدا ! جهاد اکبر چیست ؟ فرمود : جهاد با نفس " ( بحار الانوار ، ۳۱ ، ۱۸۲ ، ۱۹ )



جهاد با نفس همان چیزی است که اگر در اوج شکل گیری شخصیت هر انسان ، میسر شود و آدمی در نوجوانی بیاموزد چگونه با سلاح خودباوری ، صبر و مقاومت ، پیروز میدان جنگ با نفس ( جهاد اکبر ) شود ، قطع به یقین فردا دنیایی آرام ، روشن و پر از صلح و صفا خواهیم داشت .

با وجود حضور پررنگ چنین رمان هایی ، با اسلوب و ساختار مستحکم ادبی ، هم چنان احساس کمبود رمان هایی از این دست ، در حوزه ی ادبیات کودکان و نوجوانان ، با مقوله ی جنگ ( هشت سال دفاع مقدس ) و پسا جنگ دیده می شود . امید است در آینده ، شاهد آثار بیشتری با این قوت ادبی باشیم . آرزو می کنم روزی این خبر مهم و مسرت بخش را در سراسر جهان مخابره کنند : جنگ ریشه کن شد ، انسان ها با خود و دیگری به صلح رسیده و همه جا آرامش و دوستی برقرار است .

## فهرست منابع

### کتاب ها

- ۱ . قرآن کریم ، ۱۳۸۴ ، ترجمه : مهدی الهی قمشه ای ، تهران ، مرکز چاپ و نشر قرآن کریم .
- ۲ . اسکولز ، رابرت ، ۱۳۹۳ ، عناصر داستان ، ترجمه : فرزانه طاهری ، تهران ، نشر مرکز ، چاپ پنجم .
- ۲ . ایرانی ، ناصر ، ۱۳۶۴ ، داستان : تعاریف ، ابزارها و عناصر ، تهران ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان .
- ۳ . بابا مرندی ، مژگان ، ۱۳۹۶ ، فقط بابا می تواند من را از خواب بیدار کند ، تهران ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ، چاپ سوم .
- ۴ . بارونیان ، حسن ، ۱۳۸۷ ، شخصیت پردازی در داستان های کوتاه دفاع مقدس ، تهران ، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس .
- ۵ . بیر ، گیلیان ، ۱۳۹۴ ، رمانس ، ترجمه : سودابه دقیقی ، تهران ، نشر مرکز ، چاپ چهارم .
- ۶ . پاینده ، حسین ، ۱۳۹۱ ، داستان کوتاه در ایران ( داستان های رئالیستی و تاتورئالیستی ) ، تهران ، انتشارات نیلوفر ، چاپ دوم .
- ۷ . ترکی ، محمد رضا ، ۱۳۹۵ ، ادبیات انقلاب اسلامی ، تهران ، انتشارات سمت .
- ۸ . ثروتیان ، بهروز ، ۱۳۸۳ ، فن بیان در آفرینش خیال ، تهران ، انتشارات امیر کبیر .
- ۹ . جزینی ، محمد جواد ، ۱۳۸۵ ، الفبای داستان نویسی ، تهران ، نشر هزاره ی ققنوس .

۱۰. حداد، حسین، ۱۳۹۲، زیر و بم داستان تجربه های نویسندگان ایران و جهان، جلد اول، تهران، نشر عصر داستان.
۱۱. حداد، حسین، ۱۳۹۲، زیر و بم داستان تجربه های نویسندگان ایران و جهان، جلد اول، تهران، نشر عصر داستان.
۱۲. حداد، حسین، ۱۳۹۲، زیر و بم داستان تجربه های نویسندگان ایران و جهان، جلد دوم، تهران، نشر عصر داستان.
۱۳. حسن زاده، فرهاد، ۱۳۹۶، هستی، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ پنجم.
۱۴. حنیف، محمد، ۱۳۹۱، راز و رمزهای داستان نویسی، تهران، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
۱۵. حنیف، محمد، محسن حنیف، ۱۳۸۸، کندوکاوی پیرامون ادبیات داستانی جنگ و دفاع مقدس، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۱۶. خانیان، جمشید، ۱۳۹۵، عاشقانه های یونس در شکم ماهی، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ چهارم.
۱۷. دات فایر، راین، ۱۳۸۸، فن رمان نویسی، ترجمه: محمدجواد فیروزی، تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.
۱۸. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۳، لعنت نامه دهخدا، زیر نظر: دکتر محمد معین و دکتر سید جعفر شهیدی، جلد چهاردهم، تهران، ناشر موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۱۹. دیپل، الیزابت، ۱۳۸۹، پیرنگ، ترجمه: مسعود جعفری، تهران، نشر مرکز.
۲۰. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۲، نقد ادبی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ هفتم.
۲۱. سرشار، محمد رضا، ۱۳۸۸، گذری بر ادبیات کودکان و نوجوانان قبل و بعد از انقلاب، تهران، انجمن قلم ایران.
۲۲. سنگری، محمدرضا، ۱۳۸۰، نقد و بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس، چاپ اول، انتشارات پالیزان.
۲۳. صفا، ذبیح اله، ۱۳۷۴، تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، تهران، نشر بدیهه، چاپ دهم.

۲۴. صفا، ذبیح اله، ۱۳۷۴، تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم، تهران، نشر بدیبه، چاپ دهم.
۲۵. عطار نیشابوری، فریدالدین، ۱۳۷۶، داستان منطق الطیر هفت شهر عشق، تلخیص و شرح لغات و عبارات: حسین حداد، تهران، انتشارات قدیانی.
۲۶. فروغی جهرمی، محمد قاسم، ۱۳۸۹، مقوله ها و مقاله ها بررسی ادبیات دفاع مقدس، جلد اول، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۲۷. فروغی جهرمی، محمد قاسم، ۱۳۸۹، مقوله ها و مقاله ها بررسی ادبیات دفاع مقدس، جلد دوم، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۲۸. فروغی جهرمی، محمد قاسم، ۱۳۸۹، مقوله ها و مقاله ها بررسی ادبیات دفاع مقدس، جلد دوم، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس.
۲۹. کوریت، پای، ۱۳۹۵، آموزش داستان نویسی، سطح یک، ترجمه: محسن سلیمانی، تهران، انتشارات ویژه نشر.
۳۰. کوریت، پای، ۱۳۹۵، آموزش داستان نویسی، سطح دو، ترجمه: محسن سلیمانی، تهران، انتشارات ویژه نشر.
۳۱. گودرزی دهریزی، محمد، ۱۳۸۸، ادبیات کودکان و نوجوانان ایران، تهران، قوی چاپار.
۳۲. لعلی، مسعود، ۱۳۸۵، شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید (مشکلات را شکلات کنیم)، جلد سوم، تهران، انتشارات بهار سبز.
۳۳. لعلی، مسعود، ۱۳۸۹، شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید (ملا نصرالدین زندگی خویشتمیم)، تهران، انتشارات بهار سبز.
۳۴. لعلی، مسعود، ۱۳۹۲، شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید (افتاده باش اما نه از دماغ فیل)، تهران، انتشارات بهار سبز، چاپ سوم.
۳۵. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۴، بحار الانوار، بیروت، جلد دوم، مؤسسه الوفاء.
۳۶. محمدی، محمد هادی و زهره قاینی، ۱۳۸۴، تاریخ ادبیات کودکان ایران - ادبیات کودکان در روزگار نو، جلد پنجم، تهران، نشر چیسا.
۳۷. مستور، مصطفی، ۱۳۸۶، مبانی داستان کوتاه، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم.

۳۸. معین، محمد، ۱۳۸۲، فرهنگ فارسی، تهران، انتشارات بهزاد.
۳۹. مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، ۱۳۷۶، مثنوی معنوی، جلد اول، تهران، انتشارات ققنوس.
۴۰. میرصادقی، جمال، ۱۳۶۶، ادبیات داستانی قصه - داستان کوتاه - رمان، تهران، نشر چشمه.
۴۱. میرصادقی، جمال، ۱۳۸۳، شناخت داستان، تهران، نشر صفا.
۴۲. وندر زندن، جیمز، ۱۳۸۵، روانشناسی رشد (۱ و ۲)، ترجمه: حمزه گنجی، تهران، نشر ساوالان، چاپ پنجم.
۴۳. ویچز، دیرید، ۱۳۶۶، شیوه‌های ادبی، ترجمه: غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدیقیان، تهران، نشر علمی.

#### مقاله‌ها

۱. باقرزاده خالصی، وحید، ۱۳۸۰، قصه و قصه‌پردازی \_ قصه‌های ایرانی، مجله رشد آموزش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۵۸.
۲. جوکار، منوچهر و بهمن ساکی، ۱۳۹۲، بررسی عناصر و مضامین دینی و میهنی در اشعار کتاب‌های فارسی دوره راهنمایی، مجله علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک، سال چهارم، شماره ۷.
۳. خوشبخت، فریبا، ۱۳۸۹، بررسی مفهوم مرگ در ادبیات کودک در ایران تحلیل محتوای ۹ کتاب داستان، مجله علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک، سال اول، شماره اول.
۴. خوشکار، شادی، ۱۳۹۲، گزارش تحلیلی، درباره میزان فروش کتاب‌های کودک و نوجوان، فصلنامه‌ی پژوهشی \_ تحلیلی و آموزشی، سال پانزدهم، شماره ۵۹.
۵. رهگذر، محمدرضا، ۱۳۸۹، بررسی ادبیات دفاع مقدس کودک و نوجوان و ادبیات داستانی، مقوله‌ها و مقاله، به کوشش محم فروغی جهرمی، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس.

۶. سنگری، محمدرضا، ۱۳۷۷، ادبیات پایداری (مقاومت)، پژوهش نامه ویژه دفاع مقدس، سال سوم، شماره ۹.
۷. شیرین، قهرمان، ۱۳۷۶، ساختار داستان، ماهنامه ادبیات معاصر، شماره ۱۱ و ۱۲.
۸. ظهیری، ناو و سوران رجیبی، ۱۳۹۰، بررسی رابطه کتابخوانی و رشد اجتماعی در دانش آموزان، مجله علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک، سال دوم، شماره اول.
۹. کریمی، عبدالعظیم، ۱۳۸۶، ضرورت بازگشت به زبان رمز و نماد، نشریه تخصصی ادبیات کودک و نوجوان، دفتر ششم، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
۱۰. محمدی، مهدی، ۱۳۹۱، بررسی داستان های دینی کودکان و نوجوانان از نظر کیفیت محتوا ساخت و پرداخت و کیفیت بیان، دو فصل نامه علمی پژوهشی، سال سوم، شماره اول.
۱۱. نیری، محمدیوسف و پروین مرتضایی، ۱۳۹۲، شخصیت سازی و شخصیت پردازی در آثار اقتباسی از مثنوی برای کودکان و نوجوانان، مجله علمی پژوهشی مطالعات ادبیات کودک، سال چهارم، شماره ۷.

## **Abstract**

Literature is the most important historian for societies' events at different times, especially in the last two centuries. Fiction is one of the literature's newfound species that records different social, political and cultural matters with an artistic and attractive perspective and transfers them to the posterity. One of the subjects which have been always important and drawn the attention of fiction writers is war, post-war and their positive and negative impacts. Fictions with war or post-war subjects which kids and teenagers are their audiences have special importance; That's because the teenager audience are in their second stage of personality development, and they need proper fiction sources so these fiction sources can help them with their identity development and their spirit of resistance and make a patient, resistant and moral personality for them. In this research, we have first introduced and studied fiction, resistance literature, Iran-Iraq War literature, and the history of fiction in kids and teenagers fiction. After that, we have studied the matter of war (Holy Defense) and post-war (Veterans and so on) in three novels, from the novel collection of Today's Teen, named "Hasti", "Romances of Jonah in the fish's belly" and "Only dad can wake me up" with the centrality of resistance spirit. The goal of the study is the war's reflection on the story and its impact on the teenage audience's identity development and resistance spirit. Due to the creative perspective of the writers of these novels, in each one's study, we have focused on their special topics. Hasti and Romances of Jonah in the fish's belly which narrate the beginning of the war in Khoramshahr, have the special traits of their time and Only dad can wake me up focuses on bondage which because it is a post-war narration has other traits. We came into this conclusion: fictions which have topics about war can push the teenage audience to self-esteem, resistance, patience, and selfidentification. The method of this research is descriptive-analytical.

Keywords: Holy Defense , today's teen novel, Hasti, Romances of Jonah in the fish's belly, Only dad can wake me up.

Ministry of Sciences, Researches & Technology





Soore University

College of Culture and Communication

Educational Thesis for Master Degree

Language and Persian Literature Major

Sustainable Literature Tendency

Thesis' Subject:

War's reflection on today's teens' novels  
(Emphasizing three novels: Hasti, Romances  
of Jonah in the fish's belly, Only dad can  
wake me up)

Supervisor :

Dr. Kazem Dezfoulian

Advisor:

Dr. Foad Moloodi

By :

Azam Norouzi

Year ۱۴۰۱